





# شبکه‌های اسلام‌گرایان

## در آسیای مرکزی - افغانستان - پاکستان

نویسنده:

الیور روا و مریم ابوذهب

ترجمه از فرانسه به انگلیسی:

جان کینگ

ترجمه و تألیف:

سید مهدی منادی

ناشر:

مؤسسه تحصیلات عالی افغانستان





## شبکه‌های اسلام‌گرایان

در آسیای مرکزی - افغانستان - پاکستان

نویسنده: الیور روا و مریم ابوظهد

ترجمه از فرانسه به انگلیسی: جان کینگ

ترجمه و تألیف:

سید مهی منادی

ناشر:

انتشارات مؤسسه تحصیلات عالی افغانستان

ویراستار و صفحه‌آرا: عباس برومند

طرح جلد: محمد جلال تمرانی

نوبت چاپ: اول (تابستان ۹۵)

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۵۰ افغانی

ISBN: 978-9936-8041-8

آدرس دانشگاه: کابل، شهر نو، چهارراهی شهید، بین لیسه زرغونه و چهارراهی شهید

تلفون: ۹۳۷۹۸۵۰۸۵۰۸ (+) - ۹۳۷۰۴۰۴۰۳۶۰ (+)

[www.uofa.af](http://www.uofa.af)

کلیه حقوق برای انتشارات مؤسسه تحصیلات عالی افغانستان محفوظ است

## فهرست مطالب

۱.....	مقدمه‌ی مترجم
۵.....	اختصارات
۷.....	نقشه‌ها
۹.....	مقدمه‌ی کتاب

### فصل اول

۱۵.....	القاعده؛ از اسلام‌گرایی و جهاد تا رادیکالیسم
۱۸.....	۱- ایدیولوژی القاعده
۲۵.....	۲- عمل‌کرد القاعده
۲۵.....	۲.۱ دوره‌ی قبل از یازده سپتامبر
۲۶.....	۲.۲ یازده سپتامبر ۲۰۰۱
۲۷.....	۲.۳ پس از ۱۱ سپتامبر
۳۰.....	۳- ساختار تشکیلاتی القاعده
۳۲.....	۳.۱ ساختار سلسله‌مراتبی
۳۳.....	۳.۲ ساختار شبکه‌یی
۳۶.....	۳.۳ ساختار تل‌ماسه‌یی
۳۸.....	۴- حضور القاعده در کشورهای مختلف جهان
۴۰.....	نتیجه

## فصل دوم

- جنبش‌های جهادی در آسیای مرکزی ..... ۴۳
- ۱- حزب مقاومت اسلامی تاجیک ..... ۴۵
- ۲- جنبش اسلامی ازبکستان ..... ۴۸
- ۳- حزب التحریر ..... ۵۱

## فصل سوم

- افغانستان: از اسلام‌گرایی تا طالبان و القاعده ..... ۵۵
- ۱- حزب اسلامی و جمعیت اسلامی ..... ۵۷
- ۲- طالبان ..... ۵۸
- ۳- القاعده ..... ۶۰

## فصل چهارم

- پاکستان: از اسلام‌گرایی محافظه‌گرایانه تا رادیکالیزم سیاسی ..... ۶۷
- ۱- جنبش دیوبندی و اقدامات خشونت‌آمیز ..... ۷۳
- ۲- گرایش جهادی‌های فعال در کشمیر و افغانستان: از حرکت الانصار تا جیش محمد ..... ۷۹
- ۳- سلفی‌گرایی و جهادگرایی ..... ۸۶

## فصل پنجم

- ارتباطات و پویایی ..... ۱۰۷
- جنبش القاعده و افغان‌ها ..... ۱۱۰
- ادغام طالبان و القاعده ..... ۱۱۵

نقش پاکستان ..... ۱۱۷

اسلام‌گرایان در محور شبکه‌های ارتباطی رادیکال‌ها ..... ۱۲۲

پاکستانی‌سازی القاعده ..... ۱۲۹

ابهام‌های ایدیولوژیک و استراتژیک صف‌بندی‌ها ..... ۱۳۶

نتیجه ..... ۱۴۳

کتاب‌شناسی ..... ۱۵۹

واژه‌نامه ..... ۱۶۵





## مقدمه‌ی مترجم

این کتاب، از نادرترین کتاب‌هایی است که به صورت دقیق گروه‌های رادیکال را در حوزه‌ی فرهنگی و دینی منطقه‌ی افغانستان، به خصوص در پاکستان و آسیای مرکزی، مورد بررسی قرار داده است. یکی از مهم‌ترین مباحث این کتاب، طرح تعامل سیاست‌مداران و بازیگران ایدئولوژیک فراملی در منطقه است. بنیادهای فرهنگی و ایدئولوژیکی در میان کشورهای منطقه، باعث گردید تا تعاملات فرهنگی و ایدئولوژیک با تعاملات جئواستراتژیک دولت‌ها هم‌سو گردد و جهاد از یک هدف مقدس برای احیای دین، به پدیده‌ی ابزاری برای منافع کشورهای منطقه و فرامنطقه تبدیل گردد. این کتاب به چگونگی فرایند این تحول پرداخته است. طرح تعامل دولت‌گرایی و اسلام‌گرایی، یکی از مباحث مهم در منطقه‌ی افغانستان است. بر این اساس، گسترش آگاهی در مورد فرایند شکل‌گیری این گروه‌ها و نحوه‌ی رادیکال‌شدن‌شان در قالب آثار علمی، و کشاندن آن‌ها به محافل علمی و دانشگاهی، از تجربه‌ی دوباره‌ی خطاها جلوگیری می‌کند. در گذشته این مباحث بیش‌تر اطلاعات استخباراتی به شمار می‌آمد، اما امروزه لزوم طرح این مباحث در مجامع عمومی برای جلوگیری از بحران‌ها، بیش از هر زمان دیگر اهمیت یافته است.

با گسترش این گونه آثار در مطالعات اسلام‌گرایی و فرایند تعامل آن‌ها با دولت‌های منطقه، می‌توان نتایج زیر را انتظار داشت:

۱- منجر به افزایش آگاهی جوامع کشورهای منطقه می‌گردد. با افزایش آگاهی، آن‌ها کمتر طعمه اهداف گروه‌های تندرو خواهند شد.

۲- بهره‌داری کشورهای منطقه از این گروه‌ها نشان داده که کم‌تر می‌توان به آینده‌ی همکاری با این گروه‌ها خوش بود. در کوتاه‌مدت تعامل با این گروه‌ها می‌تواند اهداف سیاسی و امنیتی یک حکومت را تأمین نماید، اما در درازمدت، اهداف این گروه‌ها بیش‌تر در مقابل اهداف دولت - ملت‌ها قرار خواهد گرفت.

۳- ارایه اطلاعات موثق در مورد چگونگی ارتباط میان شبکه‌های اسلام‌گراها در قالب ادبیات علمی، زمینه‌ی مطالعه‌ی این پدیده را از سوی محققان این حوزه افزایش می‌دهد.

۴- گسترش دامنه‌ی مفهوم امنیت به حوزه‌هایی هم‌چون فرهنگ، اقتصاد و محیط زیست، مطالعات امنیتی را در منطقه‌ی ما تقویت می‌کند. با توجه به این‌که مهم‌ترین هدف جریان‌های رادیکال در منطقه، انسان است، گسترش آگاهی مردم از چگونگی تعامل میان شبکه‌های اسلام‌گرا و دولت‌ها، می‌تواند منجر به شکل‌گیری تصمیم‌های عاقلانه‌ی سیاسی گردد. این تصامیم عاقلانه می‌تواند شرایط امنیتی بهتری را در منطقه به همراه آورد.

قبل از ترجمه‌ی این کتاب، با پروفسور «الیور روا»، نویسنده‌ی اصلی آن مکاتبه نمودم و ایشان ضمن دادن اجازه‌ی ترجمه این اثر، از این‌که کتابش در افغانستان و به زبان فارسی ترجمه می‌شود، اظهار خرسندی نمود.

از همکاری دانشگاه افغانستان به خصوص دکتور فرامرز تمنا، رییس دانشگاه و دکتور میرویس بلخی، رییس بخش تحقیقات آن، برای انتشار این اثر سپاس گذارم. از سوی دیگر، از همکاری دکتور عبدالله خاموش هروی که این اثر را بازخوانی نمودند و همچنین از دانشجویان بسیار خوبم در دانشگاه افغانستان به خصوص بصیر محمدی، انیسه عنایتی و خالد صاحب‌زاده، برای بازخوانی مطالب ترجمه‌شده و یا حتی ترجمه‌ی برخی از صفحات این اثر، سپاس گذاری می‌کنم. از عباس برومند که ویراستاری و صفحه‌آرایی این اثر را به عهده گرفتند نیز کمال امتنان را دارم.

زبان اصلی این اثر به فرانسوی بوده که توسط جان کینگ به زبان انگلیسی ترجمه شده است. به عنوان مترجم این کتاب، تلاش ورزیدم تا محتوای اصلی کتاب را با بازخوانی‌های مکرر و حفظ امانت‌داری، به صورت سالم انتقال دهم. در عین حال فصلی را در ابتدای این کتاب پیرامون ظهور القاعده و عمل کرد آن پس از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی نوشتم تا برخی کاستی‌های موجود در کتاب - که تحولات منطقه‌ی افغانستان را تا سال ۲۰۰۱ بررسی کرده است - از میان برداشته شود. امیدوارم که ارایه این اثر - هرچند کوچک - به جامعه‌ی علمی افغانستان، بتواند انگیزه‌بخش محققین برای خلق آثاری غنی‌تر در این حوزه باشد. در پایان لازم به ذکر است که این کتاب برای آموزش در کلاس‌های درسی دانشگاه ترجمه شده و می‌تواند در موضوع جنبش‌های رادیکال اسلامی در منطقه‌ی افغانستان، مورد استفاده‌ی دانشجویان دوره لیسانس و بالاتر از آن قرار گیرد.

سیدمهدی منادی

بهار ۱۳۹۵



## اختصارات:

- گروه نظامی اسلامی  
Group Islamic Army (GIA)
- حزب مجاهدین  
Hizb Mujahidin(Party of the Mujahidin(HM)
- حرکت الانصار  
Harakat ul-Ansar (Movement of the Partisans) (HUA)
- حرکت الجهاد الاسلامی  
Harakat ul-Jihad-i-Islami(Movement of Islamic Jihad) (HJI)
- جنبش اسلامی ازبکستان  
Islamic Movement of Uzbekistan (IMU)
- سازمان استخباراتی پاکستان  
Inter-Services Intelligence (Pakistani) (ISI)
- جمعیت اسلامی افغانستان  
Jamaat-i-Islami Afghanistan (Society of Islam) (JI)
- جبهه‌ی آزادی‌بخش جامو و کشمیر  
Jammu and Kashmir Liberation front (JKLF)
- جیش محمد  
Jaish-i-Muhammad (Army of Mohammad) (JM)
- جمعیت علمای اسلام  
Jamiat-i-Ulema-i-Islam (Society of the Ulema of Islam) (JUI)
- جمعیت علمای پاکستان  
Jamiat-i-Ulema-i-Pakistan  
(Society of the Ulema of Pakistan) (JUI)
- لشکر طیبہ  
Lashkar-i-Taiba (LT)
- لشکر جهنگوی  
Lashkar-i-Jhangvi (Army of Jhangvi) (LJ)

- جنبش پرولتاریای اسلامی

Mouvement Pour l'Etat Islamique (Algeria) (MEI)

- حزب مقاومت اسلامی تاجیک

Tajik Party of the Islamic Resistance (PIR)

- حزب مسلم لیگ پاکستان

Pakistan Muslim League (PML)

- حزب مردم پاکستان

Pakistan People Party (PPP)

- سپاه محمد پاکستان

Sipah-i-Muhammad-Pakistan (Army of the Muhammad  
Pakistan)(SMP)

- تحریک جعفریه پاکستان

Tehrik-i-Jafria-Pakistan

(Jafria Movement Pakistan [Shi'ite] (TJP)

- تحریک نفاذ شریعت محمدی

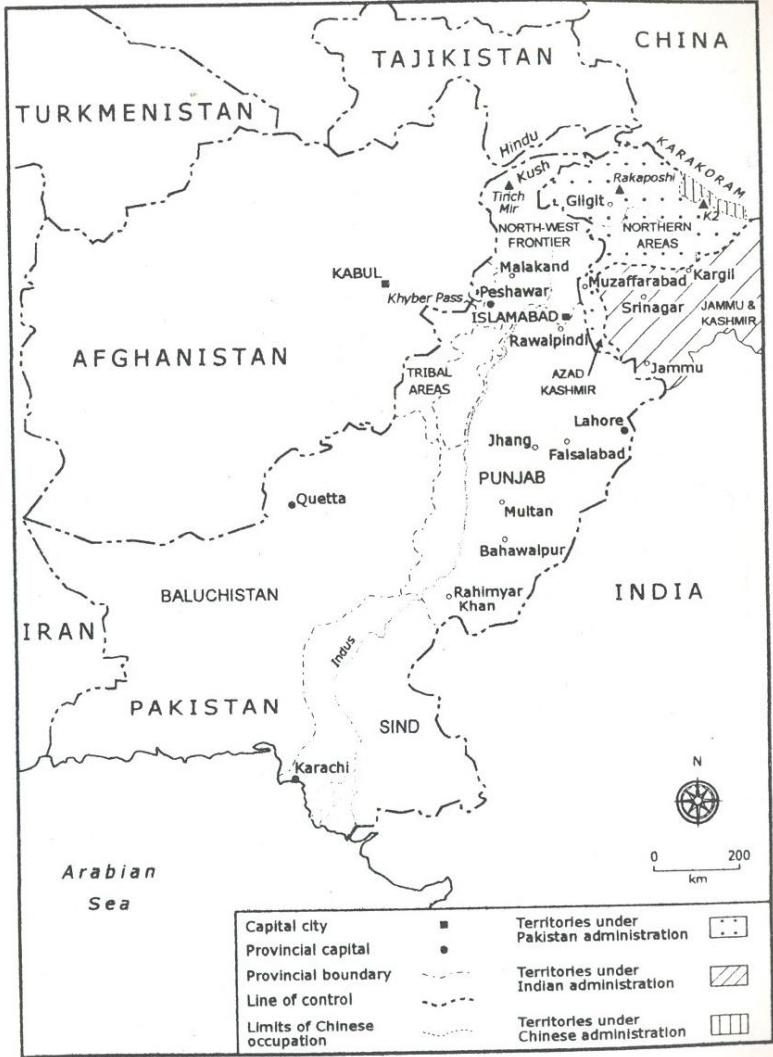
Tehrik-i-Nafiz-i-Muhammad) (TNSM)

- مخالفین متحد تاجیک

United Tajik Opposition (UTO)

# نقشه‌ها:

بر گرفته از نسخه اصلی کتاب



افغانستان و پاکستان



آسیای مرکزی



## مقدمه‌ی کتاب

این کتاب به جنبش‌هایی در پاکستان و آسیای مرکزی می‌پردازد که به دفاع از ساختار و موجودیت خود ادامه داده‌اند. این جنبش‌ها برای رسیدن به یک دولت اسلامی و شرایطی که در آن وجود دارد، در صورت نیاز حتی با دولت و یا جریان مافوق ملیت در سطح خلیفه به جنگ می‌پردازند. این گروه‌ها در جست‌وجوی شکل دادن و راه‌اندازی یک شبکه‌ی جهانی منسجم و نظامی شبیه شبکه‌ی بن لادن - که خارج از جغرافیای خاص فعالیت می‌کند - هستند. این گروه‌ها ادعای تبعیت از اسلام سیاسی را دارند، اما طرحی پیشرفته برای یک دولت منسجم اسلامی نداشته و ظرفیت کمی برای ارتباط با حرکت‌های فراملی دارند. به طور مثال جمعیت اسلامی به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی در افغانستان، از جمله گروه‌هایی است که نتوانست به اهداف مورد نظر خود دست یابد.

در یک ره‌یافت ایدئولوژیک، جنبش‌ها با دو مشخصه مورد مطالعه قرار گرفته‌اند: اول جهادی‌هایی که برای به دست آوردن دوباره‌ی سرزمین‌های مسلمین، بر اهمیت جهاد تأکید می‌کنند. این گروه حتی خواهان جنگ ضد حکومت‌های دیگر مسلمان - که خائن نامیده می‌شوند، نیز است. دوم گروه

سلفی‌ها<sup>۱</sup> است. این گروه خواستار بازگشت به یک اسلام سخت و حذف تمامی سنت‌ها و فرهنگ‌های منطقه‌یی می‌باشد. در عین حال جنبش‌هایی نیز وجود دارند که دارای هر دوی این مشخصات ناهمگن اند. جماعت اسلامی پاکستان و حزب مقاومت اسلامی تاجیکستان این ویژگی را دارا بوده و اعضای‌شان نسبت به علوم مدرن، عقلانی‌تر عمل می‌کنند. این گروه‌ها به صورت ایدئولوژیک نیز با ساختار مدرن ستیزه می‌کنند. این گروه‌ها بیش‌تر با «ابوالاعلی مودودی» وابسته بوده‌اند. سایرین از جمله جماعت علمای پاکستانی (JUI) و تابعین آن نیز در مقایسه با دیگران، بیش‌تر با سنت قدیمی محافظه‌کارانه پیوند داشته‌اند که با قبول جنگ در افغانستان، به سوی افراطیت گرایش پیدا کرده‌اند. هم‌چنین نقش «مدارس دیوبندی» در میان علمای پاکستانی و افغان محرز است؛ طالبان، جماعت علمای اسلام و پیروان آن‌ها نمونه‌ی خوبی برای این موضوع اند. در سوی دیگر، اصول قبول‌شده‌یی نیز به صورت سنتی در مدرسه‌ی «بریلوی‌ها» در مقابل دیوبندی‌ها وجود دارد که بر اساس آن، ادعای محبوبیت بیش‌تر و علمیت کم‌تر دارند.

در حقیقت افراط‌گرایی و خشونت به ریشه‌های ایدئولوژیک این حرکت‌ها وابسته است. حامیان جریان اخوان در میان مسلمانان هم‌چون «احمدشاه مسعود» در افغانستان یا «ملا عبدالله نوری» در تاجیکستان به ملی‌گرایان معتدل تبدیل شده‌اند، در حالی که محافظه‌کاران گذشته مثل

---

۱- اصطلاح جهادی‌های سلفی برای اولین بار در ادبیات «گروه نظامی اسلامی» (GIA) مورد استفاده قرار گرفته است.

La literature politique du GIA des origines a Djmal Zitauni. Esquisse d une analyse, and F.Dassetto, Facettes de l islam belge, Louvain-laneuve (Belium): Academia- Bruylant, 2001

رییس جماعت اسلامی پاکستان و جنرال‌های پیشین سازمان استخبارات پاکستان مانند «حمید گل»، کسانی بودند که در ابتدا از غرب طرفداری می‌کردند، اما بعدها به صورت افراطی در زمره‌ی گروه‌های ضد امریکایی قرار گرفته و به صورت آزادانه مردم را به جهاد دعوت نمودند. در سوی دیگر در تاجیکستان، دایره‌ی اخوان المسلمین از اعتبار خود کاسته و به سمت یک جریان اسلام‌گرای ملی متمایل گردید. این موضوع به خوبی در حزب مقاومت اسلامی تاجیک و به خصوص قبل از ترور احمدشاه مسعود، روشن بوده است. افراطیت در جنبش‌های سنتی، در جریان جنگ افغانستان بیش‌تر تقویت گردید. اگر به صورت دقیق‌تر به واقعیت این حوزه بنگریم، ایدئولوژی مذهبی در میان گروه‌های رادیکال، کم‌تر با عمل‌گرایی ارتباط مستقیم داشته است.

بر اساس این تفاسیر، سؤالی که به میان می‌آید، این است که جنبش‌های این حوزه‌ی معین جغرافیایی، دارای چه ویژگی مشترکی اند؟ با توجه به تعاریف موجود در میان جنبش‌ها، اسلام نسبت به مؤلفه‌هایی هم‌چون نژاد، هویت ملی یا دل‌بستگی‌های دیگر ارجحیت دارد و حتی اگر جنبش‌ها خود را در یک حوزه‌ی مشخص سرزمینی محدود نمایند، با این حال هویت منطقه‌یی را رد نمی‌کنند. مثال مرتبط در این مورد طالبان است که همواره آرزوی شناخته‌شدن به عنوان یک دولت قانونی را در افغانستان داشتند؛ در حالی که ملا عمر حکومت سرزمینی خویش را برای حفظ اسامه بن لادن فدا نمود. در عین حال افراط‌گرایان پاکستانی که بر هویت پاکستانی خود تأکید داشته‌اند، خارج از حوزه‌ی این کشور و برای برتری اسلام در خارج می‌جنگیدند. در یک نمونه‌ی

دیگر، جماعت تبلیغ که عمدتاً از گروه‌های تبلیغی و از ملت‌های متفاوت تشکیل یافته بود؛ در بعضی اوقات قادر به صحبت به زبان یک‌دیگر نبودند. با این وجود آن‌ها تلاش می‌کردند به فعالیت‌های تبلیغی خویش ادامه دهند.

در این تحقیق «افراط‌گرا» به کسانی اطلاق می‌گردد که برای جهاد تلاش می‌کنند. با این حال همه‌ی جنبش‌های جهادی که به جهاد به عنوان روشی برای مبارزه با کافر و خیانت‌کاران برتری می‌دهند، «سلفی» نیستند. بسیاری از جنبش‌های سلفی وجود دارند که با جهاد نظامی مخالف‌اند. در ادبیات جهاد، استفاده از هر روشی همانند تدابیر جنگی یا محکوم نمودن، دعا نمودن و دعوت نمودن به اسلام، به عنوان عملی اسلامی، درجه‌ی از جهاد علیه کافر را به دست می‌آورد. بر این اساس، گروه‌ها برای متفاوت بودن و داشتن درجه‌ی بالاتر از دیگران، تلاش می‌کنند به اعمال خشونت‌آمیز دست بزنند. جهاد برای جهادی‌ها و کسانی هم‌چون «جیش محمد» (نظامیان محمد)، «الشکر طیب» (نظامیان پاک)، «حرکت مجاهدین» و «القاعده» راهی برای اتحاد مسلمانان و دعوت آن‌ها به اسلام راستین است. به باور این جهادی‌ها، جهاد یک عقیده است که اگر شکست هم بخورد، باز یک نظام آموزش‌دهنده است که به مردم عوام در مورد این که یک مسلمان واقعی باشند، آگاهی می‌دهد. در دیدگاه «بن لادن»، حمله به مرکز تجارت جهانی مثال روشنی بر این آموزش عملی محسوب می‌گردد. در سوی دیگر، جنبش‌های تبلیغی مثل «جماعت تبلیغ» که به صورت بنیادی در پاکستان است و یا «حزب التحریر» (حزب آزادی‌خواه) که در ازبکستان به وجود آمده است؛ بر بُعد فردی ایمان به عنوان اصلی برای بازسازی جایگاه علما تأکید می‌کنند. بر

اساس این دیدگاه، مسلمانان قبل از داشتن کدام طرح احتمالی برای دعوت به جهاد، ابتدا باید به ایمان واقعی بازگردند، که بر اساس این دیدگاه، جهاد به عنوان یک مکانیزم دفاعی محسوب می‌گردد. طالبان نیز به این گرایش وفادار بودند. آن‌ها بر مبنای مأموریت امر به معروف و نهی از منکر، تلاش نمودند تا مطمئن شوند که افغان‌ها به عرف سنتی اسلامی باز می‌گردند. بر اساس این روش، تصور می‌گردید که مسلمانان به تفسیر سخت و سنتی از اسلام بازگشته‌اند. اما به هر حال، خواه مردم عوام تظاهر نمایند و خواه اعمال اسلامی را به صورت حقیقی انجام دهند، نتیجه‌ی آن منجر به شکل‌گیری دوباره‌ی امت اسلامی خواهد شد.

اما افتراق و جدایی زیادی بین این دو گروه مبارز و یا دعوت‌گر در میان جنبش‌های اسلامی وجود ندارد. اعضای سازمان‌های تبلیغی نیز به جهاد می‌روند که مشهورترین آن‌ها «ملا عمر» است. هم‌چنین افرادی هم‌چون «جان واکر لیند» - که از طریق جماعت تبلیغ وارد شده بود - به جهاد رفت. واکر لیند یکی از مبارزین فعال القاعده بود که در جنگ طالبان اسیر شد. بر این اساس باید گفت که شکست جهاد، شرایط کسانی را که بر برتری «دعوت و یا ارشاد» استدلال می‌کردند، تغییر می‌داد و آن‌ها را به جهاد می‌کشاند.

مسیر جهاد به صورت زیربنایی با روندهای سیاسی و استراتژیک ساختار منطقه پیوند داشته است و جنبش‌های اسلامی با معرفی یک حکومت مشخص، حتی بدون حوزه‌ی سرزمینی، به عنوان یک قدرت برجسته در برابر دشمنان مسلمانان قد علم می‌نمایند. این جنبش‌های جهادی امروز به طور برجسته

«ایالات متحده» را به عنوان دشمن اصلی شناخته‌اند<sup>۱</sup> و کشورهای کوچک‌تری هم چون اسرائیل و هند را نیز در لیست خویش افزوده‌اند. بر این اساس، این کتاب در مورد جنبش‌های جهادی در آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان اطلاعات ارائه می‌کند. هم‌چنین این کتاب اطلاعاتی را از فرایند پیدایش جنبش‌های جهادی در داخل یک چهارچوب ملی با اهداف خاصی، هم چون آزادی افغانستان تا تبدیل شدن به یک شبکه‌ی فراملی - که امروز ایالات متحده را به عنوان هدف خاص تعیین نموده‌اند - ارائه خواهد نمود.

---

۱- در حقیقت اتفاق‌ها هنگامی آشکار شد که جهادی‌ها راه‌شان را به عنوان ضد امپریالیست، ضد استعمار و سنت جهان سوم، که متعلق به کشورهای چپ افراطی و چپ ملی‌گرای دهه‌ی ۱۹۸۰ بودند، ادامه دادند. نقطه‌ی تحول در اسلام‌گرایی ضد امپریالیستی، انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ بود.

## فصل اول

### القاعده؛ از اسلام گرایه تا رادیکالیسم

#### سید مهدی منادی<sup>۱</sup>

این کتاب به بررسی چگونگی شبکه‌ی ارتباطی اسلام‌گرایان در افغانستان، پاکستان و آسیای مرکزی تا سال ۲۰۰۱ پرداخته است. القاعده در این دوره به عنوان یکی از شبکه‌های ارتباطی، نقش مهمی در هم‌بستگی و پیوند گروه‌های جهادی و بعد رادیکال شدن این جریان‌ها در این منطقه داشته است. پرداخته نشدن به نقش و کارکرد القاعده در دوره‌ی پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، یکی از نقایص این کتاب پنداشته می‌شد. بر این اساس، در پیش‌گفتار مترجم تلاش ورزیده شده تا بر اساس ره‌یافت هستی‌شناسانه به معرفی ماهیت و در ره‌یافت معرفت‌شناسانه به کارکرد القاعده در دوره‌ی پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پرداخته شود.

القاعده به عنوان سازمان و یا شبکه‌ی تروریستی، در لغت به معنای «پایگاه» (پایگاهی برای جهاد)؛ و همین‌طور به معنای پایگاهی برای انصارالله (حامیان خداوند) ترجمه شده است. هم‌چنین به «ارتش اسلامی»، «بنیاد رهایی‌بخش اسلامی»، «گروه حفظ اماکن مقدس»، «ارتش اسلامی برای آزادسازی مکان‌های مقدس»، «جبهه‌ی جهانی اسلامی برای جهاد ضد یهودی‌ها

---

۱- فصل اول جزئی از اصل کتاب نیست، اما مکملی است که توسط سید مهدی منادی، مترجم فارسی کتاب و برای بررسی و تبیین ریشه‌های القاعده، کارکرد و نقش این گروه در ظهور گروه‌های دیگر، پژوهش و تألیف شده است.

و صلیبی‌ها»، «شبکه‌ی اسامه بن لادن»، «سازمان اسامه بن لادن»، «الجهاد»، «گروه جهاد»، «الجهاد مصر»، «جهاد اسلامی مصر» و «جهاد تازه» نیز معروف می‌باشد.<sup>۱</sup>

بنیادهای شبکه‌ی القاعده توسط «شیخ عبدالله یوسف عزام» فلسطینی‌الاصل و از اخوان‌المسلمین اردن بنیان‌گذاری شد و در زمانی که اتحاد جماهیر شوروی مورد اعتراض مسلمانان قرار داشت، دعوت به جهاد علیه شوروی می‌کرد. او در پایان سال‌های ۱۹۷۰، استاد دانشگاه جده بود و «اسامه بن لادن» به عنوان شاگرد وی، در رشته‌ی مهندسی عمران تحصیل می‌کرد. عزام دفتر خدمات (مکتب الخدمات) را در پیشاور پاکستان تأسیس کرد، تا داوطلبانی را که از مناطق مختلف جهان عرب آمده بودند، به سوی افغانستان هدایت و راهنمایی کند. این نطفه‌ی پیش‌گام، به صورت غیرمستقیم منجر به تأسیس القاعده شد، اگرچه عبدالله عزام با اهداف القاعده هم‌سو نبود.

این سازمان سالانه حدود ۶۰۰ میلیون دالر برای کمک به جهاد افغانستان دریافت می‌کرد. عزام، رهبر و موعظه‌گر کاریزماتیک و اصلی‌ترین ایدیولوگ «اعراب - افغان‌ها» بود. البته وی متفکری به معنی واقعی کلمه مثل «حسن البناء»، «ابوالاعلی مودودی» و یا «سید قطب» نبود، بلکه سخنرانی چیره‌دست بود که از «ابن تیمیه»، قرآن و حدیث نقل می‌کرد و راجع به فلسطین و افغانستان صحبت می‌نمود.<sup>۲</sup> وی در بیست و چهارم نوامبر سال ۱۹۸۹ به همراه دو پسرش و در مسیر نماز جمعه، در پیشاور پاکستان ترور شد.<sup>۳</sup>

---

۱- عبدالله خانی، علی، (۱۳۸۸) کتاب امنیت بین المللی (۴) (ویژه القاعده)، تهران: انتشارات

موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، صفحه ۱۸۲

2-Jason Burke. Al-Queda: Casting a Shadow of Terror, London , New York: I.B.Tauris and Co Ltd, 2003. P.68; and: Kepel. Op.cit. pp. 145-144.

3-Yoram Schweitzer and Shaul Shay, The Globalization of Terror: The Chakkenge of Al- Qaeda and the Response of the International



بعد از قتل عبدالله عزام در سال ۱۹۸۹، اسامه بن لادن که با دیدگاه‌های عبدالله عزام مخالف بود، نطفه‌ی اساسی «القاعده» را بنا نهاد و رهبر عملیات‌های القاعده گردید. در این میان، بعد از پایان مبارزه با ارتش شوروی در افغانستان، بازماندگان جنگ با ارتش سرخ، عمدتاً به وطن بازگشتند؛ اما اکثر آن‌ها به علت دور بودن از جامعه‌ی خود، با مشکلات و محرومیت‌های زیادی روبه‌رو شدند و از این‌رو، اکثر آن‌ها بر اساس اهداف جدید بن لادن، دوباره به او پیوستند.<sup>۱</sup> در این رابطه میان نویسندگان اختلاف نظر وجود دارد؛ چرا که القاعده از سوی نظام‌های محل استقرار، مورد تأیید نبود و از این‌رو، فرصت مناسبی برای شکل‌گیری ساختار القاعده فراهم نبود. ولی بنا به دیدگاه اکثر تحلیل‌گران، ساختار القاعده بعد از بازگشت بن لادن به افغانستان در سال ۱۹۹۴ و در پی اخراج او از سودان شکل گرفته و بن لادن نقش اساسی و اصلی را در شکل‌گیری القاعده داشته است. بر این اساس، در سایه‌ی نظام طالبان، بن لادن این فرصت را یافت تا یک سازمان قوی، سلسله‌مراتبی و به‌هم پیوسته را ایجاد نماید.<sup>۲</sup>

با این حال واضح است که در پی شکل‌گیری اهداف جدید بن لادن، ساختاری به نام القاعده از گروه کوچک باقی‌مانده‌ی مجاهدین ضد شوروی به وجود می‌آید. مهم‌ترین هدف بن لادن، بازسازی خلافت بود. بر این اساس، او شروع به حمایت و تبلیغ در برابر اشتباهات حکام مسلمان در عربستان سعودی، مصر، تاجیکستان، ازبکستان و الجزایر، و مسلمانان قربانی‌شده توسط رژیم‌های

---

Community, New Brunswick (U.S.A) and London: Transaction Publishers, 2003, pp. 22-23; and : Kepel , op.cit, pp. 146-145.

1-Rohan Gunaratna, inside Al- Qaeda- global network, Columbia university Press, 2002, page 55

2-Angel Rabasa and...Beyond al-Qaeda. Part 1. The global jihadist movement , RAND Corporation, 2006, page 36

غیرمسلمان چون فیلیپین، بوسنی، چین و کشمیر، نمود.<sup>۱</sup> القاعده با این ساختار تحولات مهمی را ایجاد نمود که در پاراگراف‌های آتی، تشریح و تبیین می‌گردد.

### ۱- ایدیولوژی القاعده

اندیش‌مندان سازه‌انگار با استفاده از مفاهیمی نظیر هویت‌ها، منافع و اندیشه‌ها در عرصه‌ی روابط بین‌الملل، سعی در تبیین الگوهای رفتاری بازیگران دارند.<sup>۲</sup> از سوی دیگر در اکثر سازمان‌های تروریستی، در کنار حملات تروریستی، ایدیولوژی یا همان بُعد نرم‌افزاری، بخشی ضروری از نبرد به حساب می‌آید تا مبارزان متقاعد شوند که فارغ از شکست یا پیروزی، در مسیر درست گام برمی‌دارند و برنده‌ی نهایی‌اند.<sup>۳</sup> این موضوع در مورد القاعده نیز صادق می‌باشد. از این رو، القاعده به عنوان یکی از بازیگران جدید نظام بین‌الملل، فاقد ایدیولوژی نیست، بلکه هسته‌ی اصلی آن، ایدیولوژی یا مجموعه‌ی از ارزش‌هاست که انتظارات مشترکی در میان اعضای این سازمان و رفتارهای خاصی را در بیرون از این سازمان پدید می‌آورد. انتظارات فکری مشترک و مبتنی بر ارزش‌ها در مورد رفتارها، از سوی ایدیولوژی و هنجارها هدایت می‌شوند. از این منظر، تصمیم‌گیرندگان بر اساس ایدیولوژی، هنجارها و قواعدی که مبتنی بر پیشینه‌ی از عوامل ذهنی، تجربه‌ی تاریخی - فرهنگی و حضور در نهادها است، تصمیم‌گیری می‌کنند. بنابراین، این هنجارها اند که رفتار مناسب را تعیین می‌کنند

---

1- Rohan Gunaratna, inside Al- Qaeda- global network, Columbia university Press, 2002, page 55

2-Ibid

۳- یزدان فام، محمود، (۱۳۸۶) دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی، فصل‌نامه

مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهارم، ص ۷۳۸

و در نتیجه، کنش‌گران بر اساس «منطق زیندگی یا تناسب»<sup>۱</sup> عمل می‌کنند. از این منظر، هنجارها تابع منافع کنش‌گران نیستند، بلکه به منافع شکل می‌دهند.<sup>۲</sup> با توجه به این‌که ایدیولوژی و هنجارهای فکری مشترک در میان کنش‌گران القاعده، در به وجود آمدن این سازمان اهمیت ویژه‌ی دارند، «کریستوفر هنزل»<sup>۳</sup> سه دسته از اندیشه‌ها را در به وجود آمدن رفتارهای القاعده دخیل می‌داند:

**۱.۱ دسته‌ی اول**، شاخه‌یی از مذهب وهابیت است که توسط انتشاردهنده‌ی آن «محمد بن عبدالوهاب»<sup>۴</sup> و از طریق شخص بن‌لادن به سازمان القاعده رسیده است که هنزل آن‌را «سلفی - وهابی‌های انقلابی»<sup>۵</sup> می‌نامد. شاخه‌یی دیگر از این مذهب در عربستان سعودی، به یکی از جریان‌های مذهبی تبدیل شده است. «مایکل دوران»<sup>۶</sup>، استاد دانشگاه پریسون اعتقاد دارد که در بررسی ریشه‌های ایدیولوژیکی القاعده، اولین نفری که بیش‌ترین تأثیرگذاری را داشته است، «ابن تیمیه» می‌باشد. با این حال، عقاید وی توسط خود القاعده به دنیای مدرن وارد نشده است، بلکه این سید قطب است که اندیشه‌های ابن تیمیه را در واژگانی تازه، وارد دنیای اسلامی امروزی کرده است. از سوی

---

1-Logic of appropriateness

۲- تمنا، فرامرز، (۱۳۹۰) امنیت از نگاه مکتب سازه‌انگاری، فصل‌نامه مطالعات استراتژیک، شماره ۲۲ - ۲۳، ص ۷۶

3-Christopher Hinzal

۴. عبدالوهاب، محمد، (در عربی: محمد بن عبدالوهاب التیمی) ۱۰۸۲-۱۱۷۰ هجری خورشیدی، ۱۱۱۵-۱۲۰۶ هجری قمری، ۱۷۰۳-۱۷۹۱ میلادی) بنیان‌گذار دیدگاه جدیدی در مذهب سنی حنبلی است که بعدها به نام وهابیت در میان مسلمانان و علمای سنی عربستان سعودی ریشه گرفت.

5- Revolutionary salafist wahhabi

6-Michel Doran

دیگر، «جفری هاینز» ایدئولوژی القاعده را ترکیب اندیشه‌های «محمد عبدالوهاب» و «سید قطب» می‌داند.<sup>۱</sup>

**۱.۲ دسته‌ی دوم**، اندیشه‌های «مودودی» می‌باشد که از یک‌طرف بر روی «سید قطب»<sup>۲</sup> تأثیر گذاشته است و از سوی دیگر، مستقما و از طریق مدارس اسلامی پاکستان بر روی مجاهدین افغانی و اعضای القاعده تأثیر گذاشته است.<sup>۳</sup>

**۱.۳ دسته‌ی سوم**، اندیشه‌های «سید قطب» می‌باشد. سید قطب با ذکر آیه‌های متعددی از قرآن کریم<sup>۴</sup> در کتاب «معالم فی الطریق» (نشانه‌های راه)، دلایل جهاد در اسلام را چنین برمی‌شمارد: اول، استقرار حاکمیت خداوند؛ دوم، رسیدگی و مرتب کردن مسایل بشریت، با توجه به راهنمایی واقعی که خداوند فراهم کرده است؛ سوم، طرد همه‌ی نیروهای شیطانی و سیستم‌های شیطانی از زندگی؛ و چهارم، پایان دادن به حکومت یک انسان و سایرین، چرا که همه‌ی انسان‌ها مخلوق خداوند اند و هیچ کس حق ندارد دیگری را

---

۱- بخشی شیخ‌احمد، مهدی؛ (۱۳۸۷) القاعده و تروریسم مذهبی، فصل‌نامه‌ی علمی ترویجی علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، قم، ۱۳۸۷، شماره‌ی ۴۱، ص ۱۱۲.

۲- سید قطب (۹ اکتوبر ۱۹۰۶ - ۲۹ اگست ۱۹۶۶) نویسنده و نظریه‌پرداز مصری و عضو اخوان المسلمین مصر بود. شهرت او بیش‌تر به سبب بازنگری در تأثیر اصول‌گرایی اسلامی بر تحولات اجتماعی و سیاسی، به ویژه کتاب «نشانه‌های راه» (معالم فی الطریق) است. در کتاب تفسیر جامع قرآن، «فی ظلال القرآن الکریم» برداشت‌های مدرنی از مفاهیم اسلامی نظیر «جهاد»، «جاهلیت» و «امت» مطرح شده است.

3- Christopher Hinzal, the origins of al Qaeada's Ideology: Implication for US Strategy, 2005, page 75

۴- از جمله: آیات ۷۴ تا ۷۶ سوره‌ی عمران؛ آیات ۳۸ تا ۴۰ سوره‌ی انفال؛ آیات ۲۹ تا ۳۲

برده‌ی خود ساخته و یا آن‌ها را وادار کند که از قوانین او اطاعت کنند.<sup>۱</sup> این اندیشه از طریق «ایمن الظواهری» به القاعده رسیده است.

با الهام از ریشه‌های اصلی گروه القاعده و فضای گفتمانی شکل‌گرفته در این گروه، ایمن الظواهری در ۳۰ جنوری ۲۰۰۵ «سه اصل بنیادین» ایدیولوژی سیاسی القاعده را اعلام کرد و آن‌ها را به روی داده‌های عراق و دیگر مناطق تعمیم داد. این سه اصل در پیام ویدیویی ماه جون ۲۰۰۵ الظواهری هم تکرار شد که نشان می‌داد اصول هسته‌ی القاعده، تضاد شدیدی با ایدیولوژی‌های اصلاحی مذهبی و سکولار دیگر مسلمانان و هم‌چنین حمایت‌های اخیر ایالات متحده از دموکراسی دارد. «سه اصل بنیادینی» که توسط الظواهری شرح داده شدند، عبارت‌اند از:

**الف: اقتدار قرآن - محور حکومت‌داری؛** به گفته‌ی الظواهری، القاعده، حامی ایجاد دولتی اسلامی است که فقط با قوانین شریعت حکومت کند. دولت سکولار یا قانون «انسان‌ساخته» غیر قابل قبول و مغایر با ایمان اسلامی تلقی می‌شود.

**ب: آزادسازی سرزمین‌ها؛** الظواهری بیان کرد که در ابتدا اصلاحات و انتخابات آزادانه برای مسلمانان بدون «آزادی سرزمین‌های اسلامی و نجات آن‌ها از همه‌ی متجاوزان» ممکن نخواهد بود. او هم‌چنین بر اهمیت کنترل منابع انرژی خاورمیانه تأکید کرد و جهان اسلام را «ضعیف و در معرض زرادخانه‌ی هسته‌ی اسرائیل» خواند.

---

۱- بخشی شیخ‌احمد، مهدی، (۱۳۸۵) جهاد: از ابن تیمیه تا بن لادن، مجله راهبرد، شماره

**ج: آزادسازی انسان؛** الظواهری دیدگاهی را مطرح کرد که مبتنی بر روابط اجتماعی قراردادی بین مسلمانان و حاکمان‌شان بود، که به افراد اجازه می‌دهد رهبران خود را انتخاب و از آن‌ها انتقاد کنند و حتی از مسلمانان می‌خواهد در برابر حاکمانی که قوانین و اصول انسانی را نقض می‌کنند، مقاومت و آن‌ها را سرنگون نمایند. او از حکومت ارثی انتقاد کرد و از نیاز به «ایجاد قوه‌ی قضاییه مبتنی بر شریعت، و تضمین این که هیچ کس نتواند به جز بر اساس اصول این قوه، کنترولی بر حقوق افراد داشته باشد»، سخن گفت.<sup>۱</sup>

سازمان القاعده در ۲۴ اپریل ۲۰۰۲ اعلامیه‌ی درباره‌ی «حکم قهرمانان و مشروعیت عملیات‌های ایشان در نیویورک و واشنگتن» صادر کرد، که در آن به صورت شرعی حملات ۱۱ سپتامبر را توجیه کرده است. در این اعلامیه، ضمن آن که از خداوند، به سبب موفقیت گروهی از جوانان با ایمان در پایان دادن عملیات، تشکر کرده، آن‌را نشانه‌ی از عظمت و برتری خداوند می‌داند. در این اعلامیه در دو مورد درباره‌ی ممنوعیت کشتن شهروندان بحث می‌شود: اول معتقد است؛ کسانی که در حوادث ۱۱ سپتامبر بی‌گناه کشته شدند، می‌توان آن را با توجه به روایتی از پیامبر توجیه کرد. دوم این که القاعده معتقد است که کشتن غیرنظامیان به طور کامل ممنوع نیست، بلکه شرایطی وجود دارد که زیر آن شرایط کشتن شهروندان مجاز می‌باشد. در نتیجه به بحث‌های کلامی پرداخته و توجیهی شرعی برای کشتن شهروندان مهیا می‌کند. از نظر القاعده تنها وجود یکی از شرایط زیر، کشتن شهروندان غیرنظامی را مشروع می‌کند:

---

۱- ام. بلانچارد، کریستوفر، (۱۳۸۸) القاعده: بیانیه‌ها و ایدئولوژی در حال تکامل، ترجمه‌ی الهام شوشتری‌زاده، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، صص ۲۸۰-۲۸۱

۱- مقابله به مثل؛ القاعده برای اثبات ادعای خود آیه ۱۹۴ سوره بقره را ذکر می‌کند: «اگر کسی به شما حمله کرد، شما نیز به او حمله کنید و با روشی مشابه». بنابراین، اگر دشمن تاکتیکی را به کار برد که در اسلام ممنوع شده است، این تاکتیک‌ها برای مسلمانان نیز شرعی می‌شود. در ادامه برای متقاعد کردن خواننده، به درگیری‌های فلسطینی‌ها اشاره می‌کند.

۲- ناتوانی در تمایزگذاری بین شهروندان و جنگ‌جویان؛ هنگام حمله به دشمن در قلعه‌ی نظامی، تمایز بین جنگ‌جویان و مردم عادی دشوار است، به ویژه اگر جنگ‌جویان در میان مردم عادی پنهان شده باشند.

۳- مشارکت شهروندان؛ مشارکت شهروندان به صورت عملی، بیانی و یا ذهنی در شکل‌گیری ساختار سیاسی تأثیرگذار است. از این‌رو، آن‌ها در گناه شخصیت‌های اصلی دخیل‌اند. در نتیجه، سربازان، رهبران، حمایت‌کنندگان و حتی شهروندان عادی نیز در این حیطة، هدف جنگی قرار می‌گیرند.

۴- ضرورت جنگ؛ از نظر القاعده، مرکز تجارت جهانی، دژ دشمن بود که به گونه‌ی مستقیم ضد دشمنان اعلام جنگ کرده بود.

۵- تسلیحات سنگین؛ القاعده با روایتی از دوران پیامبر در استفاده از «منجنیق» برای حمله به دشمن، در حالی که با جمعیت عادی مخلوط شده بودند، مشروعیت استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و حمله با هواپیما به برج‌ها را توجیه می‌کند.

۶- سپرهای انسانی؛ القاعده معتقد است که اگر دشمن از زنان، بچه‌ها و سایر گروه‌ها برای محافظت از خود استفاده کند، حمله به آن‌ها مجاز می‌باشد.

۷- پیمان شکنی؛ آخرین شرط زمانی مهیا می‌شود که دشمن پیمان خود را بشکند.

سازمان القاعده در مورد کشته شدن مسلمانان شاغل در برج‌های دوگانه نیز دلایل شرعی می‌آورد؛ اول این‌که، اگر شرایط انجام عملی اضطراری باشد، آن عمل مجاز شمرده می‌شود، پس باید به شرایط انجام آن عمل توجه کرد. دوم این‌که، تصور غالب بر این بوده است که تنها کافران آن‌جا حضور دارند و در واقع تنها آن‌ها مورد هدف بوده‌اند؛ بنابراین، با توجه به این‌که تصور غالب منطقی به نظر می‌رسد، پس می‌تواند توجیهی برای چنین عملی باشد. سوم این‌که، امروزه کم‌تر کشوری وجود دارد که مسلمان‌ها در آن‌جا نباشند. چهارم این‌که، پرداخت جزیه برای کشته‌شدگان مسلمان رویه‌ی معمول است که در زمان پیامبر نیز بوده است. و آخر این‌که، مسلمانانی که کافران را کمک و همراهی می‌کنند، باید هدایت شوند.<sup>۱</sup>

در میان ادبیات و مؤلفه‌های ایدیولوژی القاعده، دیدگاه‌های «ابومصعب الرزقاوی» نیز بُعد تازه‌ی را در ایدیولوژی این گروه ایجاد می‌کند. او شیعیان را مهم‌ترین دشمن معرفی کرده و مقابله با آنان را بر مبارزه با «صلیبی‌ها» ترجیح می‌داد. به تعبیر او، دشمنان القاعده به چهار گروه تقسیم می‌گردند: امریکایی‌ها، کُردها، وابستگان عراق و شیعیان. به باور زرقاوی، «با تحریک شیعیان، خوی وحشی‌گری آن‌ها نمایان می‌گردد که در نتیجه‌ی آن، اهل سنتِ غافل، نسبت به چهره‌ی حقیقی آن‌ها آگاه خواهد شد».<sup>۲</sup>

با مطالعه‌ی آثار نوشته‌شده در این حوزه، و با در نظرداشتن این‌که نوعی پراکندگی در میان بیانیه‌های رهبران این گروه مشاهده می‌شود، نکاتی کلی را می‌توان در مورد ایدیولوژی القاعده استخراج نمود. به نظر می‌رسد که ایدیولوژی

1- Al-Qaeda, A Statement from quidat al-Jihad regarding the mandates of the heroes and legality of the operations in New York and Washington, available at: <http://www.mepc.org/public-asp/journal-Vol 10/alqaeda.html>

۲- ایمن الظواهری، (۱۳۸۲) الولاء و البراء؛ عقیده منقوله و واقع مفقود، شوال ۱۴۲۳، صص ۳-۱۲



القاعده بر چهار رُکن سلفی‌گری، رادیکالیسم، شیعه‌ستیزی و غرب‌ستیزی استوار است. هدف نهایی ایدئولوژی القاعده دستیابی به حکومت فقهی و جهانی است که ریشه در سلفی‌گری و هابیت دارد. اگرچه در سیاست‌های اعلامی این گروه، بیش‌تر طرح مبارزه با اسرائیل و آمریکا حاکم است، اما به صورت واقعی و عملی، قربانی اصلی اقدامات القاعده، مسلمانان بوده‌اند.

## ۲- عمل کرد القاعده

القاعده به عنوان یک سازمان و یا شبکه‌ی بین‌المللی، عمل‌کردهای زیادی در گوشه و کنار جهان ضد دولت‌های مسلمان و غیرمسلمان انجام داده است. در عملیات‌های تروریستی القاعده، «یازدهم سپتامبر» نقطه‌ی عطفی در عمل‌کردهای این گروه در نظام و روابط بین‌الملل محسوب می‌گردد. از این‌رو، در تبیین عمل‌کردهای القاعده، می‌توان سه دوره‌ی قبل از ۱۱ سپتامبر، ۱۱ سپتامبر و بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را تقسیم‌بندی نمود:

### ۲.۱ دوره‌ی قبل از یازدهم سپتامبر

اولین بمب‌گذاری القاعده در سال ۱۹۹۲ در هوتل محل اقامت سربازان آمریکایی در عدن (یمن) بود، که به دلیل عدم حضور سربازان، در این انفجار تنها دو جهان‌گرد اتریشی کشته شدند. سرنگونی هلی‌کوپتر آمریکا در موگادیشو (سومالی) و کشتن ۱۸ کماندوی آمریکایی در آن؛ انفجار بمب در پارکینگ مرکز تجارت جهانی آمریکا در نیویورک در ۲۶ فبروری ۱۹۹۳ - که ۷ نفر کشته و هزار نفر مجروح داشت؛ انفجار لاری بمب‌گذاری شده در پایگاه آمریکایی گارد ملی عربستان در نوامبر ۱۹۹۵؛ انفجار در سفارت‌خانه‌های آمریکا در دارالسلام و نایروبی با ۳۰۱ کشته و بیش از پنج هزار نفر زخمی در

اگست ۱۹۹۸ و حمله‌ی انتحاری به ناو آمریکایی در بندر عدن با ۱۷ کشته در اکتوبر سال ۲۰۰۰ از دیگر حملات بودند.<sup>۱</sup>

## ۲.۲ یازده سپتامبر ۲۰۰۱

در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ۱۹ عضو القاعده با ربودن چهار هواپیمای مسافربری آمریکا، به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) حمله کردند که در آن بیش از سه هزار نفر کشته شدند. این حملات تحولات گسترده‌ی را در نظام جهانی به دنبال داشت. در پی این حادثه، نشریه‌ی اشپیکل در نوشته‌ی به نقل از برخی رهبران ارشد القاعده، از مراحل عمل کرد و رسیدن به آرمان‌ها، برنامه و اهداف عملیاتی القاعده، هفت مرحله‌ی ذیل را تبیین نمود:

مرحله‌ی اول - مرحله‌ی بیدارسازی: که از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳، از یازده سپتامبر تا سقوط صدام به طول می‌انجامد؛

مرحله‌ی دوم - مرحله‌ی گشوده‌شدن چشم‌ها: در این مرحله که تا سال ۲۰۰۶ ادامه می‌یابد، تلاش صورت می‌گیرد که سازمان القاعده تبدیل به یک جنبش شود؛  
مرحله‌ی سوم - در سال‌های ۲۰۰۷ - ۲۰۱۰: در این مرحله رزمندگان مستقر در عراق آماده بوده و تمرکز اصلی متوجه سوریه است. در این دوره، حمله به ترکیه و اسرائیل نیز پیش‌بینی می‌شود.

مرحله‌ی چهارم - فروپاشی حکومت‌های منفور عرب: مهم‌ترین هدفی که در این مرحله، یعنی در سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۳، دنبال می‌شود، فروپاشی حکومت‌های منفور عرب است. این موضوع رشد پایدار القاعده را در پی خواهد داشت.

---

۱- ماه پیشانیان، مهسا، (۱۳۸۸) برآورد القاعده، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و

فصل اول: القاعده؛ از اسلام‌گرایی تا رادیکالیسم / ۲۷

مرحله‌ی پنجم - اعلام خلافت اسلامی: مرحله‌ی پنجم که میان سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۶ قرار دارد، اعلام خلافت اسلامی است. در این دوره اسرائیل بسیار ضعیف می‌شود و حتی می‌توان نظم نوین جهانی را اعلام کرد.

مرحله‌ی ششم - بعد از اعلام خلافت اسلامی: این مرحله بعد از اعلام خلافت اسلامی است که در آن زمان رویارویی مطلق سپاه اسلام با غیرمسلمانان در سال ۲۰۱۶ فرامی‌رسد.

مرحله‌ی هفتم - تأسیس خلافت جهانی اسلام: مرحله‌ی هفتم در سال ۲۰۲۰ با پیروزی مسلمانان و تأسیس خلافت جهانی اسلام آغاز می‌شود.

این مراحل نشان دهنده برنامه منسجم القاعده بر اساس ایدئولوژی این گروه است. اما در پی کشته شدن بن لادن و تضعیف این گروه، به نظر می‌رسد که این برنامه به گروه دولت اسلامی انتقال یافته است. با این حال این برنامه همراه با اختلاف نظرات در میان اعضای القاعده در دوره بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر در معرض تطبیق قرار گرفته است.<sup>۱</sup>

### ۲.۳ پس از ۱۱ سپتامبر

انفجار یک بمب در کازابلانکا (مراکش) با ۴۵ کشته و شصت زخمی، انفجار یک بمب در ریاض با ۳۴ کشته؛ انفجار یک بمب در جاکارتا (اندونزی) با ۱۰ کشته و ۱۵۰ زخمی؛ انفجار مقر سازمان ملل در بغداد با ۲۲ کشته؛ دو انفجار هم‌زمان در استانبول با ۲۵ کشته و ۳۲ زخمی؛ انفجار در ایستگاه مرکزی راه‌آهن مادرید (اسپانیا) با ۲۰۱ کشته و ۱۴۶۳ نفر زخمی؛ حمله به یک نفت‌کش فرانسوی

---

۱- اسماعیلی، حمید رضا، (۱۳۸۶) بازشناسی اندیشه سیاسی القاعده، فصل‌نامه‌ی مطالعاتی منطقه‌ی جهان اسلام - سال هشتم: شماره‌های ۳۰ و ۳۱ تابستان و پاییز، ص ۲۱-۲۲.

به نام «لیمبرک» در ساحل یمن در اکتوبر ۲۰۰۲ با یک کشته و ۴ مجروح؛ انفجار در یک هتل مومباسا(کنیا) در نوامبر ۲۰۰۲ با ۱۵ کشته؛ حمایت مالی از بمب‌گذاری بالی در اکتوبر ۲۰۰۲ که از سوی جماعت اسلامی صورت گرفت و در آن بیش از ۲۰۰ تن کشته شدند. پرویز مشرف، رئیس‌جمهور پیشین پاکستان نیز القاعده را به ۲ بار تلاش برای ترور خود در دسامبر ۲۰۰۲ متهم نمود. در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ نیز افراط‌گرایان عامل یا وابسته به القاعده برخی عملیات‌ها را در داخل عربستان صورت داده و حداقل ۹۰ تن از جمله ۱۴ امریکایی را کشتند. در عین حال ممکن است القاعده با عاملان حملات انتحاری و برنامه‌ریزان حملات نوامبر ۲۰۰۳ در استانبول که دو کنیسه، کنسولگری بریتانیا و بانک اچ.اس.بی.سی را هدف قرار داده و بیش از ۶۰ تن را کشتند، در ارتباط بوده باشد. ایمن الظواهری، معاون بن لادن به نمایندگی از القاعده مسئولیت چند حمله‌ی صورت گرفته در ۷ جولای ۲۰۰۵، ضد سیستم حمل و نقل عمومی لندن را برعهده گرفت. تعداد رهبران ارشدی که در برنامه‌ریزی حملات جولای ۲۰۰۵ نقش داشتند، روشن نیست. برخی از مظنونان این حملات شامل افراط‌گرایانی که داخل انگلستان رشد کرده و از القاعده الهام گرفته‌اند نیز می‌شدند. از سوی دیگر، القاعده مسئولیت حمله‌ی انتحاری به سفارت دانمارک در ۳ جون را بر عهده گرفته و «مصطفی ابویزید» بیانیه‌ی را در این رابطه صادر کرد. بمب‌گذاری در هتل ماریوت اسلام‌آباد در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۸ هم تماماً نشانه‌های حمله‌ی القاعده را داشت که در آن بیش از ۵۰ تن کشته و بیش از ۲۵۰ تن دیگر مجروح شدند. دولت پاکستان بیت‌الله مسعود یکی از فرماندهان القاعده و طالبان را متهم به حمله‌ی انتحاری اکتوبر ۲۰۰۸ ضد بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر پیشین می‌کند که

منجر به مرگ حداقل ۱۴۴ تن در کراچی شد.<sup>۱</sup> صدها و یا هزاران عملیات تروریستی و انتحاری در عراق از سال ۲۰۰۳ الی ۲۰۱۱ و در افغانستان از سال ۲۰۰۱ الی ۲۰۱۱ نیز از جمله عمل‌کردهای القاعده به حساب می‌رود.

القاعده بعد از حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که هدف اصلی آن «آمریکا به عنوان حامی اسرائیل و دشمن بزرگ جهان اسلام» بود، بیش‌ترین تمرکز خود را در عراق و افغانستان گذاشته است. شاخه‌ی القاعده در عراق به علت ناتوانی در درک مردم این کشور، تبلیغات و انتظارات واهی بین جنگجویان خارجی، عدم هماهنگی و بروز اختلاف میان جنگجویان خارجی و جنگجویان بومی<sup>۲</sup> و...، به شدت تضعیف گردید که بعدها در قالب گروه جدیدی به نام «دولت اسلامی عراق و شام» یا «داعش» ظهور نمود. پس از تضعیف القاعده در عراق، بیش‌ترین تمرکز و کنش این گروه در افغانستان و در مقابل ائتلاف بین‌المللی بود.

به صورت کلان، آنچه می‌توان در حوزه‌ی القاعده بیان داشت، این است که عمل کرد القاعده در طول سه دهه‌ی اخیر، اهمیت ویژه‌ی در روابط و امنیت بین‌الملل داشته است. در یک دهه‌ی اخیر به خصوص بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ما شاهد تحولات عمیقی در کنش‌های حقوقی و امنیتی جهان نسبت به القاعده و فعالیت‌های تروریستی می‌باشیم؛ به گونه‌ی که القاعده به عنوان کنش‌گری جدید و انارشیک در عرصه‌ی نظام بین‌الملل شناخته می‌شود.

---

۱- ماه پیشانیان، مهسا؛ پیشین

۲- فی‌شمن، برایان، (۱۳۸۸) اختلال و افول: درس‌های آموخته شده از القاعده عراق، مترجم: بهزاد احمدی لفورکی، کتاب امنیت بین‌الملل (۴) (ویژه القاعده)، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، صص ۳۱۷-۳۱۵

### ۳- ساختار تشکیلاتی القاعده

یکی از مهم‌ترین عناصر در شکل‌گیری یک سازمان، چگونگی ارتباط میان کارگزاران سازمان است که نوع و نحوه‌ی ارتباط میان این کارگزاران، ساختار این سازمان را مشخص می‌نماید. از این‌رو، در صورتی که ارتباطات نزدیک و به‌طور مستقیم و عمودی باشد، سلسله‌مراتبی نامیده می‌شود، و در صورتی که ارتباط در میان شبکه‌ها برقرار باشد، شبکه‌یی گفته می‌شود. اما در زمانی که ارتباط به حداقل امکان برسد و یا به عبارتی اصلاً ارتباط مستقیم وجود نداشته باشد، به تعبیر «شاوول میشل» و «ماوز روسینتال»، «dune» و یا معادل فارسی آن، می‌توان ساختار «تل‌ماسه‌یی» نام نهاد.

بنابراین در حالی که القاعده از یک‌سو و حزب‌الله، حماس و جهاد اسلامی فلسطین از سوی دیگر، اهداف بلندمدت مشابهی دارند، اما استراتژی‌های آنان کاملاً متفاوت است. القاعده، جنگی جهانی را دنبال می‌کند و جهاد اسلامی فلسطین، مبارزه‌یی محلی و نشأت گرفته از اهداف ملی است. تغییرات سازمانی و تکاملی القاعده، آرام آرام ساختار خود را از یک مدل به شدت سلسله‌مراتبی به طیفی از ساختارهای شبکه‌یی تغییر داد؛ تا حدی که شکل سازمانی آن به شدت متفرق و چند ساختاری گردید و هر یک از این ساختارها در کنار ساختار دیگر، موجود و فعال گردید.<sup>۱</sup>

---

۱- شاوول میشل، ماوز روسینتال، (۱۳۸۸) القاعده به عنوان سازمان تلماسه‌یی، مترجم: بهزاد احمدی لفورکی، کتاب امنیت بین‌الملل (۴) ویژه القاعده، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، صفحه ۲۴۶

جدول شماره ۱:						
عناصر رفتاری سازمانی فوق در چوکات ساختارهای (سلسله‌مراتبی، شبکه‌یی و تلماسه‌یی) را می‌توان به صورت ذیل به تصویر کشید:						
اصول و عقاید	تخصص و تقسیم کار	هدایت و کنترل	ارتباط	زمان	ساختار سازمانی	
منطقه‌یی	سخت	سخت	عمودی	مشخص و معین	سلسله‌مراتبی (حزب الله)	
منطقه‌یی و جهانی	همراه با انعطاف	همراه با انعطاف	مداوم	مشخص و معین	شبکه‌یی	شبکه‌یی زنجیره‌یی (حماس)
منطقه‌یی و جهانی	همراه با انعطاف	همراه با انعطاف	تصادفی	مشخص و معین	شبکه‌یی چندمجریایی	
جهانی	هیچ کدام	به صورت ابتدایی و ساده	بی‌نظم	همراه با فاصله و وقفه	تلماسه‌یی	

در پاراگراف‌های بعدی، زندگی القاعده، امکانات و محدودیت‌های القاعده در حیطه ساختار یادشده‌ی جدول فوق، مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرد.

عناصر رفتاری سازمانی که در نهایت سازمان را تعریف می‌نمایند، به صورت ذیل است: ۱- ساختار ارتباطات در درون یک سازمان؛ ۲- سطح تخصص و تقسیم کار؛ ۳- حلقه‌ی فرماندهی و کنترل؛ ۴- تعاریف زمان سازمانی وابسته به تطبیق اعمال تعریف شده؛<sup>۱</sup> ۵- اصول و عقاید.

1- Shaul Mishal, Maoz Rosenthal, Al Qaeada as a Dune Organization: toward a Typology of Islamic Terrorist Organization, Studies in conflict & terrorism, 20 Oct. 2005, page 283

### ۳.۱ ساختار سلسله‌مراتبی

ساختار القاعده در زمان جنگ ضد شوروی - که ماهیت جنگ بیشتر منحصر در یک منطقه‌ی خاص و با دشمن مشخص بود - بیشتر ماهیتی سلسله‌مراتبی داشت. این ساختار هرمی در جنگ ضد شوروی، ساختاری مناسب بود، که نتایج مهمی را نیز در پی داشت؛ اما چالشی که این نوع ساختار در ابتدا داشت، این بود که ساختار و هویت قبیلہ‌یی با ساختار سلسله‌مراتبی القاعده هم‌سو و هم‌گام نمی‌گردید.

ساختار رهبری القاعده قبل از ۱۱ سپتامبر - که ساختار آن سلسله‌مراتبی بوده است - بنا به دیدگاه «روهان» به چهار لایه‌ی عمودی تقسیم می‌گردید که در لایه‌ی بالا «بن لادن» بود که یک معاون موقت یا امیر را به نام «ابو ایوب العراقی» تعیین کرد. در زیر این لایه، شورای مجلس قرار داشت که از کهنه‌کاران جنگ افغان - شوروی بودند و با بن لادن در سال ۱۹۸۹ بیعت کرده بودند، تشکیل یافته بود. این افراد مورد اعتماد، شامل «الظواهری» و متخصص عملیات‌ها «محمد عاطف» می‌شد. در زیر شورای مجلس، چهار کمیته‌ی عملیاتی وجود دارد که کمیته‌ی نظامی، مالی و تجاری، فتواها و مطالعات اسلامی و کمیته‌ی رسانه و تبلیغات بود و در لایه‌ی آخر هم اعضای عادی قرار داشتند که عمدتاً در کمیته‌ها فعالیت می‌نمودند.<sup>۱</sup>

فضای عملیاتی این دوره با ساختار سلسله‌مراتبی هم‌سو و همراه بوده و با تحول در دامنه‌ی جنگ و اهداف جنگ، ساختار القاعده نیز با تحول مواجه گردید.

---

1-Angel Rabasa and...Beyond al-Qaeda. Part 1. The global jihadist movement , RAND Corporation, 2006, page 28



## ۳.۲ ساختار شبکه‌یی

با پایان جنگ و جهاد در افغانستان در پی مقابله با حکام مسلمان فاسد و کشورهای خاص غربی، اهداف و استراتژی‌های القاعده تحول یافت. القاعده در این دوره با نوعی تحول در دامنه‌ی عملیاتی و اهداف روبه‌رو گردید که نسبت به گذشته بسیار وسیع‌تر شد. ساختار سلسله‌مراتبی گذشته در جغرافیای سرزمینی محدود امکان‌پذیر بود، اما بن لادن با تهدید جهان غرب و بسیاری از حکام مسلمان، فضای ملی و منطقه‌یی را فراملی و جهانی ساخت.

حضور القاعده در کشورهای مختلف جهان نظیر جنوب شرق آسیا، کشورهای مغرب اسلامی و آفریقای شرقی، ائتلاف‌ها و نمایندگی‌های مختلف منتسب به القاعده، شرایط هدایت و رهبری سازمانی را با این وسعت، در پرتو ساختار سلسله‌مراتبی غیرممکن ساخت.

از سوی دیگر، بعد از ۱۱ سپتامبر، جنگ بین‌المللی ضد تروریسم با عملیات‌های نظامی زیر عنوان عملیات مداوم آزادی (OEF)<sup>۱</sup> دو هدف سرنگونی رژیم طالبان و نابودی پناه‌گاه‌هایی که از سوی القاعده ایجاد گردیده بود را برآورده ساخت؛ از یک طرف طی چند هفته واژگونی حکومت طالبان را به همراه داشت و از طرف دیگر، هسته‌ی بن لادن را به خصوص در پی ۱۸ روز جنگ در «تورا بورا» پراکنده ساخت. اکثر تحلیل‌گران تروریسم، به صورت عموم بر موفقیت‌آمیز بودن عملیات (OEF) در تضعیف شدید القاعده و در کنترل ساختار القاعده موافق‌اند.<sup>۲</sup> از این رو بر اساس شرایط جدید ساختار سلسله‌مراتبی القاعده جایش را به ساختار شبکه‌یی داد. در این ساختار، هر یک از اعضای شبکه در کشورها و

---

1-Operation Enduring Freedom

2- Angel Rabasa and...Ibid, 2006, page 29

مناطق مختلف جهان مثل یک سلول عمل می‌کند؛ یعنی علی‌رغم بعد مسافت و عدم حضور فیزیکی، در صورت طرح یک برنامه‌ی قوی برای یک نقشه‌ی تروریستی، هر یک از اعضا می‌تواند در هر کجای دنیا به یک عامل تروریستی تبدیل شود. این خاصیت سلولی در عین وحدت باعث می‌شود که از بین بردن کامل چنین شبکه‌ی تقریباً غیرممکن گردد؛ چون با حذف یک سلول، شبکه از بین نمی‌رود. این را هم باید گفت که ساختار شبکه در عین وجود رده‌های مختلف فکری و عملیاتی، غیر هرمی و مسطح است. یکی از ویژگی‌های چنین ساختاری، عنصر خود ترمیمی است که با از بین رفتن یک قسمت شبکه، این ضربه باز هم قابل جبران است و ظرفیت تولید مجدد شبکه از طول، عرض و ارتفاع و رشد سلول‌های تروریستی وجود دارد. بر اساس این ساختار، شاخه‌ی پراکنده ظرفیت ظهور را در مناطق مختلف پیدا می‌کند. پس از مرگ بن لادن، شاخه‌ی القاعده در عراق با استفاده از جریان‌های محروم سیاسی و مذهبی این کشور و حمایت‌های دولتی عربستان، شاخه‌ی جدید «دولت اسلامی عراق و شام» را تأسیس کرد که القاعده را یک جریان مشروع نمی‌داند.

به صورت عمومی ساختار شبکه‌ی دارای سه ویژگی شکل‌گیری، خود تنظیمی و انعطاف‌پذیری است که آن‌ها را می‌توان به صورت ذیل تشریح نمود:

در بخش شکل‌گیری ساختار باید گفت، کارگزارانی که هدف مشترکی دارند، به منظور تحقق بهتر اهداف خود اقدام به ایجاد گروه می‌کنند. «خود تنظیمی» نیز ویژگی اساسی شبکه‌های پیچیده است که از پنج عنصر تشکیل می‌شود: سازگاری یا تطابق، هم‌ارتباطی، پیوند، اجتماع و انعطاف. سازگاری یعنی این که این شبکه‌ها بر اساس نیازهای کارگزاران و تأثیرات محیطی، به طور دایم

در حال تحول‌اند. این عمل از طریق مصالحه یا رقابت صورت می‌گیرد که همان هم‌ارتباطی است. پیوندهای متقابل کارگزاران هم عنصر مهم این شبکه‌ها است. این پیوندها می‌تواند به سه شکل ضعیف، متوسط و محکم باشد. شبکه‌های مبتنی بر پیوندهای محکم، آسیب‌پذیر اند؛ زیرا هنگامی که به یک بخش از آن آسیبی برسد، تمام شبکه آسیب می‌بیند. بر اساس فرایند اجتماع یا انباشت، در اثر ارتباط کارگزاران یک گروه با کارگزاران گروه دیگر، زنجیره‌های چندگانه‌یی برای تحقق اهداف تشکیل می‌شود. سرانجام مطابق با ویژگی انعطاف‌پذیری، فرایند ارتباط کارگزاران با یک‌دیگر سلسله‌مراتبی نیست، بلکه کاملاً منعطف و مرکزگریز است. بر اساس سومین ویژگی یعنی «انعطاف‌پذیری» و برخلاف سازمان‌های سلسله‌مراتبی، شبکه‌های پیچیده در تمام فرایندهای خود به صورت خودجوش اقدام می‌کنند؛ ابداعات از پایین به بالا انجام می‌شود و تنها یک مرکز و رهبری مشخص در آن نقش ندارد. موفقیت یک شبکه‌ی پیچیده و منعطف به سه عامل بستگی دارد: برخورداری از زنجیره‌های چندگانه، داشتن نیاز مشترک برای ایجاد تعامل و ایجاد موازنه بین پیوندهای ضعیف، متوسط و محکم. القاعده نیز یک شبکه‌ی پیچیده و منعطف است.<sup>۱</sup>

ساختار شبکه‌یی ساختاری است که در یک دهه‌ی گذشته (از ۲۰۰۱ الی ۲۰۱۰)، تقریباً به عنوان ساختار مسلط باقی ماند؛ اما آنچه باعث گردید که این ساختار با چالش‌هایی روبرو باشد، در حوزه‌ی هدایت و رهبری است. اگرچه حوزه‌ی هدایت و رهبری همراه با انعطاف است، اما با این وجود، هدایت در این ساختار به دو بخش خرد و کلان قابل تقسیم است که در بخش خرد، هر

---

1- Russ Marion, Mary Uhl-Bien, Complexity theory and Al Qaeda: Examining complex leadership, University of Nebraska, 2003

واحد خرده، عمدتاً شبکه را در فضای جغرافیایی خویش اعمال می‌کند و در سطح کلان، یک رهبر خرده‌شبکه‌ها را هدایت می‌کند که البته رهبری کلان این ساختار با توجه به وسعت ساختار و کنترل بیش‌تر از حد، کاری مشکل است. از این‌رو، ساختار تل‌ماسه‌یی نمونه‌یی دیگر است که ساختار مناسبی به نظر می‌آید.

### ۳.۳ ساختار تل‌ماسه‌یی<sup>۱</sup>

«مفهوم سازمانی تل‌ماسه‌یی مبتنی بر استدلالی است که بر اساس آن رفتار استراتژیک القاعده بین حضور قلمرویی و نوعی عدم حضور و یا ناپدیدشدگی در نوسان است. مفهوم حضور سرزمینی با اشکال پایدار قلمرو نظیر دولت - ملت‌ها، بازارهای جهانی و جوامع قومی در ارتباط است. از سوی دیگر، تاکتیک عدم حضور با مفهوم سازمان تل‌ماسه‌یی در سطح رهبری کلان نزدیک و مرتبط است. مفهوم «تل‌ماسه» نشأت گرفته از قلمروزدایی از نظم سیاسی جدید است: این بدان معناست که دنیای کنونی به سازمان‌های تروریستی فرصت می‌دهد تا بتوانند از پویایی‌های شبیه تل‌ماسه بهره‌مند شوند. حرکت تل‌ماسه، اتفاقی است؛ از یک نقطه به نقطه دیگر می‌رود، آن نقطه را زیر تأثیر قرار می‌دهد، ویژگی‌های آن را تغییر می‌دهد، باز به راه خود ادامه داده و به نقطه‌یی دیگر می‌رود. با استفاده از این استعاره در زمینه‌ی سازمان‌های تروریستی، شباهت تل‌ماسه‌ی جغرافیایی با سازمان تل‌ماسه‌یی آشکار می‌شود.»<sup>۲</sup>

---

1- Dune

2- Shaul Mishal, Maoz Rosenthal, Al Qaeda as a Dune Organization: toward a Typology of Islamic Terrorist Organization, Studies in conflict & terrorism, 20 Oct. 2005, page 282

- ویژگی‌های سازمان تل‌ماسه‌یی را می‌توان به صورت ذیل عنوان داشت:
- ۱- نبود وابستگی به کدام اصول منطقه‌یی معین. از این‌رو، نظارت بر فعالیت‌های سازمان مشکل می‌گردد.
  - ۲- عدم حضور سازمانی؛ به عبارتی سازمانی که واقعیت‌اش بر عدم حضورش بنا یافته است.
  - ۳- فعالیت پویا و نداشتن دلیلی محکم برای تعامل متقابل با دیگر سازمان‌ها.
  - ۴- فرماندهی و زنجیر ارتباطات، که احتمال لغو آن وجود دارد، در هر زمان و مکان به صورت عمدی خرد می‌شوند و یا به همان صورت مورد استفاده قرار می‌گیرند.
  - ۵- توانایی به تصویر کشیدن هماهنگی میان منافع مختلف با منازعات مختلف منطقه‌یی.
  - ۶- تبعیت از یک دیدگاه جامع همانند جهاد جهانی، به جای وابستگی به یک قلمرو سرزمینی.<sup>۱</sup>

---

1- Shaul Mishal, Maoz Rosenthal, Al Qaeada as a Dune Organization: toward a Typology of Islamic Terrorist Organization, Studies in conflict & terrorism, 20 Oct. 2005, page 283

#### ۴- حضور القاعده در کشورهای مختلف جهان

القاعده به عنوان یک تشکیلات عقیدتی در فضای دنیای امروز دیگر محدود در کشوری خاص نیست؛ اگرچه در گذشته این‌طور پنداشته می‌شد که محل حضور القاعده عمدتاً در کشورهای ضعیف قرار دارد، اما امروز القاعده در بیش‌تر کشورهای جهان حضور مستقیم و غیرمستقیم دارد. «مؤسسه‌ی یادبود ملی برای جلوگیری از تروریزم در اوکلاهاما»<sup>۱</sup> حضور القاعده را در ۴۵ کشور جهان عنوان می‌کند. دیگر منابع همانند «گریگوری و ویکینسون حتی حضور القاعده را در ۶۵ کشور عنوان می‌کند. این لیست شامل کشورهایی در شرق میانه (افغانستان، الجزایر، مصر، عراق، عربستان سعودی)، اروپای غربی (فرانسه، آلمان، ایتالیا، هلند، انگلستان)، اروپای شرقی (بوسنی، صربستان و مونتینگرو، روسیه)، آفریقا (اریتره، سومالیا، کنیا، آفریقای جنوبی) و جنوب شرق آسیا (اندونزی، مالزی، فیلیپین) می‌باشد.

القاعده در کشورهای مختلف به صورت متفاوت حضور دارد، که به صورت عموم می‌توان نوعیت آن‌را به چهار صورت شناسایی نمود:

- حضور زیر رهبری القاعده می‌باشد؛
- گروه وابسته به القاعده می‌باشد؛
- گروه خودمختار اما وابسته به القاعده می‌باشد؛
- افراد و گروه‌هایی است که از القاعده بدون هیچ‌گونه ارتباطی، الهام می‌گیرند.<sup>۲</sup>

---

1- The National Memorial Institute for the Prevention of Terrorism in Oklahoma

2- Edwin Bakker and Leen Boer, "The evolution of Al-Qaedaism" Ideology, terrorists, and appeal", NETHERLANDS INSTITUTE OF INTERNATIONAL RELATIONS CLINGENDAEL, December 2007, page 15-16

آنچه این گروه‌ها را در برابر تقریباً تمام رژیم‌های جهان قرار می‌دهد، بی‌گمان نمی‌تواند منافع باشد، بلکه چیزی فراتر از منافع است که بر آن‌ها سلطه دارد. از این‌رو، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، ایدیولوژی در ایستادگی و شکل‌گیری این گروه‌ها نقشی اساسی دارد. این ایدیولوژی گاهی با محرومیت‌های هویتی و نژادی همراه و گاهی همراه نیست. از این‌رو، بخشی از حضور القاعده، در اندیشه‌ی مسلمانان جهان است که مبتنی بر آن این گروه و عملیات‌های آن مشروعیت می‌یابد. به عبارت دیگر، القاعده بر اساس اصل ایدیولوژی رادیکال، نه تنها جریان‌های متعارض دینی را در برابر ساختار سیاسی تحریک نمود، بلکه بستر رادیکال شدن جریان‌های فقیر سیاسی و مذهبی را در برابر ساختار سیاسی مستبد فراهم ساخت. از یک‌سو جریان‌های فقیر سیاسی و مذهبی در مناطق فتا، سین‌کیانگ، دره‌ی فرغانه، چچن و خاورمیانه، اهداف ایدیولوژیک را در سر می‌پروراندند و در سوی دیگر، اهداف سیاسی، سرزمینی و جدایی‌طلبی را جست‌وجو می‌کردند. در این بین، بر اساس اقدام‌ها و عمل‌کردهای القاعده، رادیکالیسم نه تنها در قالب ایدیولوژی وهابی انتقال می‌یابد، بلکه در میان جریان‌های متعارض جو، به عنوان یک استراتژی در حال گسترش است. افراد بی‌کار، گروه‌هایی که از حقوق سیاسی محروم شده‌اند و گروه‌هایی که حقوق مذهبی‌شان در قانون اساسی به رسمیت شناخته نمی‌شود، ظرفیت رادیکال شدن را دارا می‌باشند.

## نتیجه

القاعده به عنوان بازیگر جدید روابط بین‌الملل جایگاه مهمی در تحولات حقوقی و امنیتی روابط بین‌الملل داشته است. آن‌چه سازمانی به نام القاعده را در برابر تمام کشورهای قدرت‌مند جهان قرار داده، ایدیولوژی آن است. القاعده با این ویژگی به عنوان یک سازمان با ساختار خاص خویش، به عنوان کنش‌گری قوی در عرصه‌ی نظام بین‌الملل اظهار وجود کرد. اما با تمام توان‌مندی که این گروه داراست، در عرصه‌ی نظام بین‌الملل دوام طولانی نخواهد داشت و نیازمند تغییر در ساختار است. از این‌رو، ساختار القاعده از شکل سلسله‌مراتبی به شکلی غیرساختاری تبدیل گردید که در این بحث به عنوان تل‌ماسه‌یی یاد گردید. اما در یک دهه‌ی گذشته ساختار القاعده تقریباً به شکل شبکه‌یی باقی ماند و حضورش در کشورهای مختلف منع گردید. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که روش القاعده رفته رفته به عنوان یک جریان و یا سیستم فکری اعتراضی، به عنوان سازوکاری برای قربانیان و کسانی که احساس می‌کنند حق‌شان تلف شده است، قرار گیرد و به دوام خویش ادامه دهد. در امتداد این شبکه، گروه‌ها و جریان‌های دیگر مانند «دولت اسلامی عراق و شام» یا «داعش»، جایگزین می‌شوند. القاعده با کارکردی ساختن ایدیولوژی در سیستم متعارض بازیگران خرد منطقه‌یی در مقابله با نظام‌های حاکم ملی، ایدیولوژی متعارض را به یک استراتژی مبارزه‌ی خشونت‌آمیز تبدیل نمود. به عبارت دیگر، القاعده از طریق این ایدیولوژی و یا استراتژی، بیش از هر زمان دیگر زمینه‌ی رادیکال شدن متغیرهای ضد ساختاری را فراهم ساخت.



در پی کشته شدن بن لادن و کاهش توان القاعده، گروه دولت اسلامی عراق و شام (داعش) توانست از این فرصت بهره ببرد و گروه‌های فقیر سیاسی و مذهبی در ساختار عراق و جریان‌های پراکنده را در بحران منطقه‌ی فتا، دره‌ی فرغانه، سین کیانگ رادیکال نماید. بر اساس این استراتژی، احتمال رادیکال شدن جمعیت بیش‌تری از این منطقه وجود دارد. از این‌رو، القاعده بر اساس یک ساختار، توانست زمینه‌ی رادیکال شدن جریان‌های اسلام‌گرا و جهادی را فراهم سازد و نه تنها به این موضوع اکتفا نمود، بلکه به عنوان یک جریان انارشیک، در لایه‌های اقشار فقیر مالی، سیاسی و حقوقی منطقه‌ی ما، نفوذ کرده است.



## فصل دوم

---

جنبش های جهادی

در آسیای مرکزی



## جنبش‌های جهادی در آسیای مرکزی

از دیرباز سه جنبش جهادی در مرکز آسیا حکم فرما بوده است. دو حزب عمده‌ی آن «جنبش اسلامی ازبکستان» و «حزب مقاومت اسلامی تاجیک» است که در سپتامبر سال ۱۹۹۰ از «حزب مقاومت اسلامی» شوروی انشعاب یافتند.<sup>۱</sup> دیدگاه حزب مقاومت اسلامی شوروی نزدیک به دیدگاه اخوان المسلمین عرب بود، ولی متوجه شدند که تأسیس یک حکومت اسلامی از طریق خشونت امکان‌پذیر نیست، بلکه تنها از طریق اقدام‌های سیاسی امکان‌پذیر است. بر این اساس، جنبش اسلامی ازبکستان و حزب مقاومت اسلامی تاجیک با تأثیرپذیری از جنبش‌های سرزمین‌های جنوب آسیا در افغانستان و پاکستان، انشعاب یافتند. «حزب التحریر» جنبش سومی است که برای آن کم‌تر قاعده‌ی بومی وجود دارد. با این حال، یک شاخه از این جنبش در پاکستان ساخته شد که خاستگاه‌اش در غرب و به صورت دقیق در بریتانیا قرار داشت.

### ۱- حزب مقاومت اسلامی تاجیک

حزب مقاومت اسلامی تاجیک یکی از مهره‌های کلیدی مخالفین متحد تاجیک و یکی از بازیگران عمده‌ی جنگ داخلی بود که تاجیکستان را از سال

---

۱- برای مطالعات بیش‌تر در خصوص (PIR) شوروی مراجعه کنید به:

Oliver Roy, *La Nouvelle Asia Centrale ou la Fabrication des Nations*, Paris: Le seuil, 1997, p.234

۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ میلادی به چند بخش تقسیم نمود. این گروه از ماه می تا دسامبر سال ۱۹۹۲، همراه با گروه‌های ناسیونالیست و دموکراتیک ارتباط داشت. آن‌ها قبل از بیرون رانده شدن به وسیله کمونیست‌های فرقه‌ی «کلابی» و پناهنده شدن در افغانستان، در ائتلاف دولتی شرکت داشتند. سرانجام جنگ داخلی و رقابت بر سرتفاوت عقیدتی بین فرقه‌های منطقه‌ی آغاز شد. در این کش مکش، حزب مقاومت اسلامی تاجیک به طور وسیع از تاجیک‌های منطقه‌ی «دره قارم» نمایندگی می‌کرد و رهبری این حزب کاملاً از این منطقه صورت می‌گرفت.

شاخه‌ی معتدل حزب مقاومت اسلامی تاجیک، شاهد سه دوره‌ی مهم بوده است؛ اولین دوره‌ی مهم در ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ میلادی، زمانی است که با ملی‌گراها و دموکرات‌ها متحد می‌گردد. دوم به جولای ۱۹۹۷ و زمانی برمی‌گردد که ملزم به امضا و رعایت توافق‌نامه‌ی ائتلاف با دولت رییس‌جمهور رحمان‌اف گردید و سومین دوره از اقدام‌های متساهل این گروه، به اکتوبر ۱۹۹۷ اشاره دارد که راه هوایم‌ای «ملا نوری»، رهبر حزب مقاومت اسلامی تاجیک در هنگام حرکت از تهران به دوشنبه، از سوی طالبان گرفته شد. ملا عمر، رهبر طالبان از نوری خواست تا با طالبان متحد شود، اما بعد از آنی که ملا نوری آزاد شد، او از ربانی و مسعود در برابر طالبان حمایت کرد.

از جولای ۱۹۹۷، حزب مقاومت اسلامی تاجیک جزء اصلی ائتلاف دولت با نئوکمونیست‌ها بود. این جنبش متهم به انجام اقدام‌های نظامی شد، هرچند برخی از فرماندهان سطح پایین آن در پایین دره‌ی قارم، جنگ‌جویان منطقه‌ی خویش را در ارتباط با نظامیان مسلمان ازبک حفظ نمودند. حفظ سربازها و سربازگیری‌ها در این منطقه به زمان تمرکز یافتن در دره‌ی قارم بازمی‌گشت.

این حزب با توجه به این که نماینده‌ی دولت بود و با استفاده از وزارت بحران - که به وسیله‌ی «میرزا ضیائوف» تشکیل یافته بود - اجازه‌ی تشکیل یک گروه نظامی را به دست آورد. این نیروی نظامی می‌بایست از گروه‌ها و دسته‌های کوچک نیروهای موافق و مخالف در داخل یک فرماندهی مشترک تشکیل می‌یافت تا در شرایط خاص در قالب نیروهای امنیتی جمهوری تاجیکستان فعالیت می‌کردند.

با این وجود، همکاری حزب مقاومت اسلامی تاجیک تحولات زیادی را در پروسه‌ی سیاسی پذیرفت. یکی از حوزه‌های تحول، تغییر رهبران نظامی به افراد ثروت‌مند بود که آن‌ها از طریق نفوذ خود در دولت، در زمینه‌ی خصوصی‌سازی و صادر نمودن جوازها، از ملک‌ها و شبکه‌های آن‌ها حمایت می‌نمودند. در این راستا «حاجی اکبر توره جان‌زاده»، دومین مقام پیشین ریاست مخالفین متحد تاجیک، مالکیت کارخانه پنبه را در «کافیرنیهان» داشت. هم‌چنین ائتلاف حزب مقاومت اسلامی تاجیک در ساختار سیاسی، قدرت سیاسی دولت را بر فرماندهان منطقه از بین برد. فرماندهان محلی کسانی بودند که آرزو می‌کردند از قدرت‌شان برای کنترل منابع عایداتی شامل حق عبور داروها و مسیر ترانزیت نظامیان مسلمان ازبک - کسانی که برای آزادی فعالیت در قرقیزستان پول پرداخت می‌کردند - استفاده کنند. یکی دیگر از اثرات این ائتلاف، آن بود که ارزش‌های اسلامی در قدرت‌مند ساختن مخالفین پیشین متحد تاجیک اهمیت داشت، اما حالا با شمولیت حزب مقاومت اسلامی تاجیک، در حقیقت مورد غفلت قرار گرفته بود. برای مثال نوشیدنی‌های الکولی در این دوره نسبت به دوره‌های دیگر بیش‌تر پیدا می‌شد.

در سوی دیگر حزب مقاومت اسلامی به عنوان تنها حزب غیر از حزب کمونیست بود که به طور شگفت‌آور در حال به دست آوردن اعضای جدید بود. این حزب شروع به جذب طرفداران جدید در منطقه‌های چون «بیزارلی» و منطقه‌های «اسماعیلی» از بدخشان بالا - جاهایی که قبلاً نفوذ نداشت - اقدام نمود. در عین زمان، نسل جدیدی از نظامی‌ها ظاهر شدند که جوان‌تر و کم‌تر ایدئولوژیک بوده و در جست‌وجوی یک حزب سیاسی بودند که قادر باشند فراتر از نمایندگی منطقه‌ی دره قارم و در سطح ملی فعالیت کنند. یک نماینده از این نسل «م‌حی‌الدین کبیری» معروف به «کبیروف»، ریاست فعالیت‌های خارجی جدید حزب مقاومت اسلامی تاجیک را به دست گرفت.

## ۲- جنبش اسلامی ازبکستان

«جنبش اسلامی ازبکستان» در بهار ۲۰۰۱ به «جنبش اسلامی ترکستان» تغییر نام داد و این جنبش در نقطه‌ی استقرار یافت که به وسیله‌ی طالبان حمایت می‌گردید. رانده شدن این جنبش از سوی دولت ازبکستان، آن‌ها را مجبور به انتخاب ستیز نظامی و عملیات‌های نظامی در مرز تاجیکستان و قیرقیزستان با ازبکستان نمود. رهبر سیاسی این جنبش «ظاهر یولداشف» و فرماندهی نظامی‌شان تا اکتوبر ۲۰۰۱ «جمعه نم‌نگانی» بود. پایگاه نظامی‌شان این جنبش در دره‌ی «فرغانه» تمرکز داشت. جنبش اسلامی ازبکستان در عمل مجموعه‌ی بی‌همه‌ی گروه‌های اسلامی فعال بود که در سال ۱۹۸۹ در دره‌ی فرغانه ظاهر شد. نظامیان پیشین حزب مقاومت اسلامی ازبکستان نیز در این حزب حضور داشتند، اما هیچ کدام از آن‌ها به عنوان رهبران ارشد ظاهر نشدند. رهبران حزب مقاومت



اسلامی به علت توقیف «عبدالله اتائوف» در سال ۱۹۹۲ و «شیخ عبدالولی»، امام جمعه مسجد «اندی جان» در سال ۱۹۹۵، عمدتاً از نظرها پنهان شده بودند. دو تن از رهبران ارشد جنبش اسلامی ازبکستان که تاکنون افشا نشده‌اند، از جنبش مقاومت اسلامی ازبکستان نشأت گرفته‌اند. طاهر یولداشف در ۲ اکتوبر ۱۹۶۸ در دره‌ی فرغانه متولد شد. او در ابتدا «جنبش عدالت» را که شاخه‌ی از نظامیان «لشکر اسلام» بود و شهرنمگان را در بهار ۱۹۹۲ برای هفته‌ها در تصرف خود داشت، رهبری می‌کرد. بر اساس گفته‌ها، جمعه‌نمگانی در ۱۲ جون ۱۹۶۹ متولد شده است، یکی از سربازان شوروی در افغانستان است و در هنگام بازگشت به کشورش، به مجاهدین روی آورده است. این دو رهبر در «جنبش متحد مخالفین تاجیک» بودند و در سال ۱۹۹۲ به افغانستان رفتند. در سال ۱۹۹۶ نمگانی یک دوره‌ی مهم را در عربستان سعودی گذراند. سپس در ماه می همان سال به عنوان فرمانده نظامیان در کندز مستقر شد. وی با به تصرف آوردن کامل این منطقه در تابستان ۱۹۹۸، توانست بیعت طالبان افغان را کسب نماید. بر این اساس روند ائتلاف بین جنبش اسلامی ازبکستان، طالبان و القاعده سرعت یافت. در نهایت جنبش اسلامی ازبکستان راه مخالفت حزب مقاومت اسلامی تاجیک را در برابر دولت گرفت و به جای این که یک حزب ملی باشد، ماهیت فراملی اختیار کرد و شروع به نبرد نظامی با دولت نمود. گفته می‌شود که دو عملیات نظامی در ازبکستان و قرغیزستان را در اگست ۱۹۹۹ و اگست ۲۰۰۰ طراحی کرد. احتمالاً این حملات با هدف زیر کنترل در آوردن منطقه‌ی کوهستانی ازبکستان و منطقه‌ی «ساخ» (Sukh) در داخل قرغیزستان بود که ساکنین

تاجیک هم در آن‌جا زندگی می‌کنند. در پی این حمله، تعدادی از زمین‌شناسان جاپانی گروگان گرفته شدند که بر اساس آن بخش روابط بین‌المللی جنبش اسلامی ازبکستان، مذاکراتی را برای رهایی آن‌ها در اسلام‌آباد انجام داد. در ابتدای سال ۲۰۰۱، از سوی این جنبش حمله‌یی صورت نگرفت، اما از جون همین سال به بعد، نظامیان جنبش اسلامی ازبکستان برای اولین بار به منظور دفاع از کندز در مقابل احمدشاه مسعود ایستاد تا این‌که نیروهای نظامی امریکا در اکتوبر ۲۰۰۱ به افغانستان حمله کردند. نمنگانی در بمباران ماه‌های بعد کشته شد.

گرایش بین‌المللی جنبش اسلامی ازبکستان زمانی آشکار شد که اعلام گردید این جنبش به جنبش اسلامی ترکستان تغییر یافته است. این تصمیم در پی بروز سه علت گرفته شد:

- اول، جنبش اسلامی ازبکستان در راستای گسترش فعالیت‌هایش به جز ازبکستان مصمم بود تا در تاجیکستان و قیرغیزستان نیز فعالیت نماید؛  
- دوم، برای گسترش یک چشم‌انداز وسیع‌تر که از سوی القاعده در نظر گرفته شده بود، باید به وضوح تمامی هویت‌ها و تعلقات ملی نفی می‌گردید؛

- سوم، برای زیر تحلیل بردن «حزب التحریر» - که آشکارا تصمیم داشت ساختار خلافت را در آسیای مرکزی و سپس در همه‌ی جهان برپا نماید - لازم بود که این سیاست را اختیار نماید.

### ۳- حزب التحریر

«حزب التحریر» (حزب آزادی‌خواه) در سال ۱۹۹۶، جریانی تازه‌وارد در آسیای مرکزی بود که از حزبی زیر همین نام در لندن مشتق گردید. این جریان جدیدترین صورت خارجی حزبی به شمار می‌رفت که در اصل یک جنبش اسلامی فلسطینی در سال ۱۹۵۳ بود، اما در دهه‌ی ۱۹۸۰ در لندن منزوی شده بود. هرچند این جنبش فلسطینی به طور رسمی از خشونت دوری می‌جست، اما زمانی که از بازسازی سریع خلافت دفاع می‌کردند، اندیشه‌های افراطی داشت. با وجود مخفی و ناشناخته بودن این حزب، اما محبوبیت قابل ملاحظه‌یی در میان جوانان کم‌تجربه و تحصیل‌کرده‌ی ازبکستان داشت. این محبوبیت موجب گسترش نفوذ این حزب در میان جوانان جنوب قرغیزستان و شمال تاجیکستان گردید. این حزب در مقایسه با دو حزب پیشین، با توجه به تازه ظهور بودن در میان قوم ازبک، از پایگاه منطقه‌یی برخوردار نبود. با این حال طرفدارانش از سال ۲۰۰۱ در میان اقوام تاجیک و قرغیز مشاهده گردید. حتی زمانی که یکی از اعضای این گروه برای اولین بار در دوشنبه بازداشت شد، به نظر نمی‌رسید که این جنبش پیوندی با طالبان داشته باشد.

در اسنادی که به وسیله حزب التحریر در آسیای مرکزی منتشر شد و ترجمه‌های کلمه به کلمه این اسناد - که در خاورمیانه به عربی نیز به چاپ رسید - بعضی اوقات حتی اصطلاحاتی از قبیل «شباب» به جای نظامیان جوان استفاده می‌گردید.<sup>۱</sup> این جنبش به صورت مخفیانه در پنج بخش اداره می‌گردید که هر

---

۱ - سایت: <http://www.hizb-ul-tahrir.org>

ترجمه نوشته‌های حزب التحریر به وسیله نشریه Cyber karwan / ۸ می ۱۹۹۹، SAIS، Johns Hopkins school, Washington, DC.

بخش به صورت مجزا زیر رهبری یک نفر (که مشرف نامیده می‌شد) قرار داشت. مشرف تنها کسی بود که از گروه‌های دیگر آگاهی داشت. حزب التحریر از زمانی که دست از همکاری با ساختار دولت - ملت برداشت، در ایالت‌های مختلف تقسیم گردید و خود را به عنوان یک حزب سیاسی - که ایدیولوژی‌اش اسلام بود - معرفی نمود.

حزب تحریر از سخنان به شدت افراطی استفاده می‌نمود. بر اساس اندیشه این حزب، هیچ نقطه‌ی مشترکی بین ارزش‌های غربی و جهان اسلام وجود ندارد، هیچ‌گونه ارتباطی با جهان غرب اجازه داده نمی‌شود و ادغام اسلام با غرب نه تنها یک افسانه است، بلکه یک گناه نیز محسوب می‌گردد. در سوی دیگر، هرگونه جنگ از سوی یک دولت - ملت، حتی یک دولت اسلامی، شرکت در نابودی جامعه‌ی مسلمین است. جنگ برای یک ملت تکلیف است نه برای ملیت، خواه مسلمان و یا کافر باشد. از این‌رو، حزب التحریر از اندیشه‌های مشابهی به اسامه بن لادن به جزء کلمه‌ی جهاد - که غایب بود - دفاع کرد. حزب التحریر هرگونه ارتباط با جنگ‌های مسلحانه را شدیداً رد می‌کرد و هیچ‌کدام از افراد نظامی این حزب، به دست داشتن در فعالیت‌های خشونت‌آمیز متهم نشده بودند. از این‌رو، پس از حمله به برج‌های تجارت جهانی، این حزب در لیست سازمان‌های تروریستی قرار نگرفت. با این حال حزب التحریر بدون شک از جمله جنبش‌های تأثیرگذار بوده است و این تأثیرگذاری خواه از طریق اعمال خشونت‌آمیز و خواه به مثابه‌ی بستری فکری برای اعمال خشونت‌آمیز توسط دیگران، با اهمیت دانسته می‌شود.

حزب التحریر یکی از جنبش‌های بین‌المللی واقعی و در حال گسترش است که به آسانی نمی‌توان به صورت دقیق موقعیت و هویت رهبران آن‌را شناسایی نمود. به صورت رسمی «شیخ عبدالقدیر ذلوم»، مقیم بیروت و کسی که در سال ۱۹۷۷ جایگاه بنیان‌گذاری را کسب کرد، رهبر این حزب است. در حقیقت، شواهد نشان می‌دهد که ذلوم برای مدت طولانی رهبر اصلی سازمان نبوده، بلکه به نظر می‌رسد زیر کنترل گروهی از نظامیانی که در لندن مستقر بودند، بوده باشد. این ابهام در مورد رهبری، بیش‌تر به رابطه بین حزب التحریر و سازمان مهاجرین «شیخ عمر بکری»، که یک سوری تبار در لندن است، ارتباط دارد. شیخ بکری یکی از چهره‌های برجسته بود که خود را در رسانه‌های انگلیسی مطرح ساخت. با این‌که بکری به صراحت اظهار نموده که به حزب التحریر پیوسته است، اما اعلامیه‌های رسمی و وب‌سایت وی، اغلب مشابه با حزب التحریر است. به نظر می‌رسد که «جنبش مهاجرین» وابسته به یکی از جبهه‌های حزب التحریر باشد که در دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۹۰ در جنوب اروپا - انگلستان، هالند و سویدن - با رشدی کم‌تر در ایالات متحده و به صورت ناشناخته در فرانسه، به عنوان یک گروه پیش‌رو و روبنا پیش‌رفت نمود.

با این حال، این حزب از سال ۱۹۹۷ مراکزی را در کشورهای اسلامی شامل سودان، ازبکستان و پاکستان تأسیس کرد. شاخه‌ی پاکستان حزب التحریر در سال ۱۹۹۹، زودتر از شاخه‌ی ازبکستانی به وسیله «داکتر عبدالقیوم» ایجاد گردید. این شاخه با ملاقات‌ها و حتی تبلیغاتی که در رسانه‌ها انجام می‌داد، بیش‌تر پدیدار بود، اما دفتر این شاخه در پایان اکتوبر ۲۰۰۱ و بعد از اولین مظاهره‌یی که انجام داد، از سوی پولیس مسدود گردید. حزب التحریر تأثیرات

مختصری بر دولت پاکستان داشت. در روزهای نخست، بیشتر به نظر می‌رسد که این شاخه متأثر از جنبش مجاهدین در لندن تأسیس شده باشد که اعضای آن از تبعیدی‌های پاکستانی تشکیل یافته بود. «نوید بات»، سخنگوی رسمی این شاخه، یک انجنیر برق است، که از دانشگاه شیگاگو فارغ‌گرفته بود.

از سوی دیگر، حزب التحریر خود را نسبت به جنبش‌های دیگر مستقر در افغانستان متفاوت ساخت. با توجه به گزارش‌های امنیتی قرغیزستان، مطبوعات چاپ‌شده‌ی حزب التحریر در دارایی جنگجویان جنبش اسلامی ازبکستان پیدا شده است. این منبع نشان می‌دهد که حزب التحریر در سپتامبر ۲۰۰۰، نماینده‌یی به این منطقه فرستاده است. البته این اظهارات باید با کمی احتیاط مورد تأیید قرار گیرد. با این حال، احتمال زیاد می‌رود که برخی از نظامیان و طرفداران جنبش اسلامی ازبکستان به علت منطقه‌گرایی و نظامی‌گرایی افراطی این جنبش، به حزب التحریر رفته باشند. شکست نظامی جنبش‌ها در افغانستان، کشته شدن «نمنگانی» و توقیف شدن طرفدارانش در ازبکستان، شکی باقی نمی‌گذارد که پیوستن نظامیان جنبش اسلامی ازبکستان به حزب التحریر افزایش یافته بود؛ هرچند احتمالاً شیوه‌ی استخدام حزب التحریر مشابه به جنبش اسلامی ازبکستان نبود و این حزب از میان افراد جوان و باسواد نیرو استخدام می‌کرد.

# فصل سوم

افغانستان:

از اسلام گرایه طالبان و القاعده





## افغانستان: از اسلام‌گرایه تا طالبان و القاعده

### ۱- حزب اسلامی و جمعیت اسلامی

در افغانستان دو حزب سنتی اسلامی به نام «حزب اسلامی» و «جمعیت اسلامی»، در دهه‌ی ۱۹۷۰ رابطه‌ی نزدیک و متفاوتی نسبت به یک‌دیگر با «جماعت اسلامی پاکستان» داشتند. حزبی که زیر رهبری «گلبدین حکمتیار» قرار داشت، تا سال ۱۹۹۴ یکی از ابزارهای تأثیرگذار پاکستان بوده است. این حزب با حفظ جریان اسلامی قدرت‌مند و حتی خط ضد امریکایی، با حامیان سعودی‌اش در زمان جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ به نزاع برخاست. در پی اتحاد پشتون‌ها و جریان رادیکال با طالبان و در نتیجه ظهور طالبان در سال ۱۹۹۴، حزب اسلامی تمامی پایگاه‌های باقی مانده‌اش را - که در افغانستان به دست آورده بود - از دست داد. از این دوره به بعد، طالبان از کمک‌های پاکستان بهره‌برداری می‌نمود؛ حکمتیار فرار به ایران را اختیار کرد و به فشارهای خود ادامه داد، اما در فبروری ۲۰۰۲ و بعد از اخراج شدن از ایران، مورد هدف یکی از حملات نیروهای نظامی امریکا قرار گرفت، اما کشته نشد؛ ولی از این دوره به بعد کاملاً منزوی گردید.

در یک مقایسه، جمعیت اسلامی از مسیر مشابهی به «حزب مقاومت اسلامی تاجیک» پیروی می‌نمود. جمعیت اسلامی در سال ۱۹۸۹ اظهار به ترک

ایدیولوژی نمود و از آن پس، خود را به عنوان یک حزب ملی‌گرای افغان معرفی کرد. بر اساس ریشه‌های نژادی - که بیش‌تر به فارسی‌زبانان شمال تعلق داشت - در این حوزه قرار گرفت. از این زمان به بعد، جمعیت اسلامی اساس «جبهه‌ی متحد» (اتحاد شمال) را بنا نهاد که جبهه‌ی مخالف طالبان را تشکیل می‌داد و بعد از ۱۱ سپتمبر، به صورت اساسی برتری یافت. هرچند احمدشاه مسعود، رهبر اصلی جبهه‌ی متحد در ۹ سپتمبر ۲۰۰۱ ترور شد، اما در حقیقت این نیروهای مسعود بودند که در ۱۳ نوامبر کابل را به تصرف خود درآوردند.

## ۲- طالبان

فعالیت‌های اصلی اسلام‌گرایان در افغانستان بعد از سال ۱۹۹۲، به وسیله‌ی جنبش طالبان و عرب‌های داوطلب ظاهر شد. طالبان به صورت اساسی از میان شاگردان قریه‌جات و مدرسه‌های مذهبی پشتون بین غزنی و قندهار، که در ارتباط به شبکه‌ی ضد شوروی در پاکستان بنا یافته و به وسیله‌ی مدرسه‌ی «دیوبندی» هدایت می‌گردیدند، عضوگیری می‌نمود. این مدارس در زمان جنگ، سیاسی و نظامی شده بودند، اما در آن زمان به احزاب محافظه‌کار سیاسی به خصوص به «حزب حرکت انقلاب اسلامی نبی محمدی» و «حزب اسلامی یونس خالص» پیوسته بودند. در زمان جنگ، ارتباطات با مدارس پاکستانی قوی‌تر شد؛ طالبان افغان در پاکستان درس خواندند، مهاجران افغان در مدارس پاکستان ثبت‌نام نمودند و داوطلبان پاکستانی نیز به افغان‌ها پیوستند. در این زمان، دوره‌های آموزشی زیر تأثیر حامیان سعودی - وهابی آغاز شد و آموزش‌هایی از قبیل فلسفه، شعر و آموزش زبان فارسی که مبتنی بر فرهنگ

این منطقه به وجود آمده بود، ممنوع گردید. در سال ۱۹۹۴ این شبکه‌ها به خودمختاری داخلی دست یافتند و با حمایت مستقیم قدرت پاکستان، به یک جنبش سیاسی - دینی زیر رهبری شخصی جوان به نام «ملا عمر» تغییر شکل دادند. آن‌ها کابل را در سال ۱۹۹۶ تصرف نمودند. در آغاز طالبان یک جریان ضد غربی نبود و پیروزی طالبان از سوی وزارت خارجه آمریکا تبریک گفته شد. به هر حال جریان طالبان زیر تأثیر یک بنیادگرای افراطی جدید، به نام «بن لادن» قرار گرفت. بر اساس این رویکرد از شریعت، زنان از فعالیت‌های عمومی جامعه محروم شدند و مجسمه‌ی بودا نیز نابود گردید. این جریان در ادامه با تأثیرپذیری از نفوذ بنیادگرایانه‌ی بن لادن و در پی تحریم‌های جامعه‌ی جهانی، به صورت فزاینده چهره‌ی ضد غربی به خود گرفت.

جنبش طالبان ماهیت دو بعدی داشت؛ در یک سو، یک جریان خالص مذهبی با ماهیت شدید بنیادگرایی بود که هیچ‌گونه پروژه‌ی سیاسی در پشت شریعت نداشت. به عبارت دیگر، در این جریان خالص همه چیز شریعت و هیچ چیز بدون شریعت امکان‌پذیر نبود. اسلام طالبانی در قالب چنین طرحی، شبیه ساختار عربستان سعودی ظاهر شد و با هیچ‌گونه جنبش و یا پروژه‌ی ضد امپریالیستی - که نمونه‌اش در ایران و یا امروز در برنامه‌ی سازمان القاعده وجود دارد - ارتباط نداشت. در سوی دیگر، این جریان تلاش داشت تا بر اساس «ناسیونالیسم پشتون»، یک دولت افغانی را که به صورت ارثی در اختیار پشتون‌ها بود، بنا نهد. در این بین، شریعت ابزاری بود که به آن‌ها اجازه می‌داد تا فاصله‌ها میان قبایل و نژادها را کاهش داده و دولت را ایجاد نمایند. بر اساس چنین دیدگاهی، آن‌ها تلاش کردند توسط جامعه‌ی جهانی شناخته شوند. با این

حال، زمانی که طالبان با وجود تلاش برای جلوگیری از کشت خشخاش، متوجه شد که جامعه‌ی جهانی حاضر به شناسایی آن‌ها نیست، به صورت شتابزده در یک جبهه‌ی ضد غربی، در کنار حامیان پاکستانی‌شان قرار گرفتند.

با وجودی که طالبان هدفی خارج از مرزهای افغانستان نداشت، آن‌ها شرایط مناسبی را در کمپ‌های آموزشی برای داوطلبان خارجی در درون مرزهای افغانستان فراهم ساختند. طالبان هم‌چنین از این داوطلبان در کمپ‌های نظامی‌شان نیز استفاده می‌کردند. ارتباطات نظامی بین‌المللی طالبان بر اساس دو سازمان به وجود آمد؛ اول سازمان القاعده بود که در قندهار اسکان یافته بود و دوم، شبکه‌های پاکستانی که در اطراف لاهور اسکان داشتند.

### ۳- القاعده

حضور القاعده در افغانستان به روزهای تجاوز شوروی برمی‌گردد. در سال ۱۹۸۳ و بر اساس حمایت خلیفه‌ی ترکیه، وزیر اطلاعات سعودی و رییس استخبارات پاکستان (ISI) و به تأیید سازمان استخبارات مرکزی آمریکا (CIA)، طرحی مبنی بر انتقال داوطلبان مسلمان به افغانستان در جریان بود. در رأس این طرح، «عبدالله عزام» یکی از اعضای اخوان‌المسلمین فلسطینی از جنین بود. او یک فارغ‌التحصیل در سطح دوکتورا از دانشگاه الازهر بود و بعدها در دانشگاه عبدالعزیز در جده - جایی که بن لادن در اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ شاگردش بود - تدریس می‌نمود. عبدالله عزام به علاوه یکی از مسئولین بخش آموزشی جامعه‌ی اسلامی جهانی و هم‌چنین در دانشگاه بین‌المللی اسلامی پاکستان تدریس نموده

بود. او در سال ۱۹۸۴ به پشاور، جایی که «مکتب‌الخدمات» را برای مجاهدین تأسیس کرده بود، رفت. او یکی از تیوریسین‌های جهاد افغانستان و از مشاوران عقیدتی بن لادن - کسی که او را از منابع شخصی مالی خویش حمایت می‌کرد - و یکی از افراد مهم در جمع‌آوری نیروی انسانی محسوب می‌گردید.

با وجودی که عزام در نوامبر ۱۹۸۹ در پشاور پاکستان کشته شد،<sup>۱</sup> اما نظامیان پاکستانی به صورت کلی با حزب اسلامی گلبدین حکمتیار همکاری می‌کردند. اولین نسل از داوطلبان خارجی با هدف جنگ در برابر شوروی، به صورت کلی عرب بوده و از خاورمیانه به افغانستان آمده بودند. در این زمان مکتب‌الخدمات در افغانستان به صورت عمومی به گروه‌های کوچک تقسیم شد، اما از سال ۱۹۸۷ به بعد، اکثر عملیات‌ها را در ولایت‌های پکتیا و ننگرهار و هم‌چنین جنگ در مناطق خوست و جلال‌آباد را پیش می‌برد. گزارشی که توسط اسامه بن لادن تنظیم گردیده بود، اطلاعاتی را در مورد آمار کشته‌شده‌گان ارایه می‌دهد: نزدیک به ۲۳۵۹ مرد جوان از هشت کشور عرب در جهاد افغانستان کشته شدند. در میان این شهدا، ۴۳۳ نفر آن‌ها از عربستان سعودی، ۵۲۶ نفر از مصر، ۱۸۴ نفر از عراق، ۲۸۴ نفر از لیبیا، ۱۸۰ نفر از سوریه، ۵۴۰ نفر از الجزایر، ۱۱۱ نفر از سودان و ۱۰۰ نفر از تونس بودند.<sup>۲</sup>

هسته‌ی اصلی عرب‌ها در قرارگاه مخصوصی در نزدیکی خوست به نام «مأسده» (به معنی لانه شیر)، به عنوان یک کمپ بین‌المللی در سال ۱۹۸۶ ساخته

---

۱- برخی از این گروه‌ها را خود بن لادن مدیریت می‌کرده است.

CF. Rohan Gunaratna, Inside Al- Qaeda, London: Hurst. 2002.

2 - Imtiaz Hussein, "Usama prepared a list of arab martyrs of Afghan Jihad", the frontair post, 13 may 2000.

شد. این کمپ در سال ۱۹۸۷ توسط روس‌ها مورد حمله قرار گرفت. شرکت‌کننده‌گان این حمله به روسیه، بن لادن، حسن ابدال رب السریح، (یک سعودی ۳۵ ساله کسی که حمله به ریاض را در سال ۱۹۹۲ به عهده گرفت)، ابوزبیر مدنی (کسی که در سال ۱۹۲۲ در بوسنیا کشته شد)، خطاب (کسی که در چین دوباره دیده شده است) و شیخ تمیم عدنانی (کسی که یکی از فرزندانش همراه با عبدالله عزام در ۱۹۸۹ کشته شد)، بودند. این جنگ در یک نگرش کلان‌تر، به عنوان هسته و یا بنیاد شکل‌گیری القاعده محسوب می‌گردید.

یک نکته‌ی مهم در مورد این افراد وجود دارد؛ زمانی که امریکایی‌ها در سال ۱۹۸۹ با خروج نیروهای شوروی از افغانستان خارج شدند؛ این نظامی‌ها نقش مهمی برای آوردن حکمتیار به قدرت در افغانستان، به نمایندگی از پاکستانی‌ها داشتند؛ آن‌ها موفق نشدند و این مسعود بود که کابل را در ماه می ۱۹۹۲ در اختیار گرفت.

اختلاف میان عبدالله عزام و بن لادن از سال ۱۹۸۷ آغاز گردید. عبدالله عزام بر جهاد در افغانستان تأکید داشت و هرگونه جنگ فراتر از افغانستان را رد می‌کرد. او دو ماه قبل از مرگش با احمدشاه مسعود ملاقات کرد. در سوی دیگر، بن لادن بیش‌تر نگرشی بین‌المللی داشت و افغان‌های رادیکال را به نمایندگی از حکمتیار حمایت می‌کرد. زمانی که عبدالله عزام در ۱۹۸۹ کشته شد، جانشین طبیعی او دامادش بود که یک الجزایری و طرفدار دیدگاه بن لادن بود. در مورد این‌که بن لادن بلافاصله پس از مرگ عزام، سازمان مکتب الخدمات را به القاعده تبدیل کرده، اطلاعاتی وجود ندارد؛ اما سازمان مکتب الخدمات پس از این سازمان فروپاشید.

در این بین، خروج نیروهای شوروی و شکست نیروهای اسلامی قبل از رسیدن به جلال‌آباد در بهار ۱۹۸۹، همراه با استقلال جمهوری‌های شوروی، همه عواملی بودند که صحنه را مبهم می‌ساخت. پس از این دوره، عربستان سعودی از حکمتیار فاصله گرفت، در حالی که بسیاری از نظامی‌ها به خانه‌ها و کشورهایشان بازمی‌گشتند. در این میان مصری‌ها استثنا بودند، آن‌ها خارج از حوزه‌ی دید دولت قاهره فعالیت می‌کردند. بن لادن در سال ۱۹۹۰ افغانستان را به مقصد عربستان سعودی ترک کرد تا شاه سعودی را متقاعد نماید که از امریکا ضد صدام حسین حمایت نکند. سپس القاعده در سومالیاً ظاهر شد؛ جایی که به نظر می‌رسد از سال ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ میلادی در حمله‌های ضد نظامیان امریکایی شرکت داشته‌اند. بعدها القاعده در یمن دیده شد و در نهایت در سودان، جایی که از سوی دولت آن اخراج شد، مشاهده گردید. از سوی دیگر، بن لادن به جلال‌آباد و جایی که زیر کنترل حاجی قدیر، از طرفداران احمدشاه مسعود بود، رفت. حاجی قدیر والی شهر جلال‌آباد بود و در سال ۲۰۰۲ کشته شد. از این‌رو، بن لادن پس از سفر به جلال‌آباد با خطوط هوایی آریانا، زیر کنترل حامیان مسعود قرار گرفت و پس از این که جلال‌آباد در سال ۱۹۹۶ بدون جنگ به کنترل طالبان درآمد، به عنوان یکی از اعضای آ.اس.آی معرفی شد.

«جنگ خلیج» در سال ۱۹۹۱ و ناپدید شدن شوروی، نقش مهمی در رادیکال‌سازی سازمان‌های اسلامی داشته است. از این زمان به بعد، نظامی‌های رادیکال اسلامی، امریکا را به عنوان دشمن اصلی شناختند. برخی از آن‌ها نظیر «جبهه‌ی آزادی اسلامی» و «گروه اسلامی مسلح» به خانه‌های خود بازگشتند تا

جنبش‌های رادیکال را در کشور خود ایجاد کنند. این نظامی‌ها یک جریان جهانی ضد امریکایی و طرح حمله به مرکز تجارت جهانی را در سال ۱۹۹۳ تقویت کردند. بر این اساس، بن لادن گرایش ضد امریکایی پیدا کرد و جنگ در برابر امریکا را آغاز نمود. در این بین، بن لادن افغانستان را نه تنها به عنوان یک پناه‌گاه امن، بلکه به عنوان جامعه‌یی که می‌توانست آرمان‌های او را تحقق ببخشد، انتخاب کرد.

نظامیانی که به کشورهای خویش بازگشته بودند، به سرعت شهرت یافتند. در الجزایر این افراد موقعیت‌هایی را در «جبهه‌ی نجات اسلامی»<sup>۱</sup> گرفتند: «سید مخلوف» (بنیادگذار جنبش پرولتاریای اسلامی)، «کرام‌الدین خرابانه» (یک خلبان جنگ‌جوی پیشین) و «عبدالله انس» (که در سال ۱۹۴۸ به دنیا آمد و با نام اصلی خویش بودجمای بونوا در سال ۱۹۸۴ به افغانستان آمد). عبدالله انس داماد «عبدالله عزام» بود؛ اگرچه آن‌ها به صورت بنیادی با «گروه نظامی اسلامی» - که رهبران اولیه‌اش افغان بودند - متحد بودند.<sup>۲</sup>

این رهبران شامل: «طیب الافغانی» (کسی که در نوامبر سال ۱۹۹۲ کشته شد) و «جعفر الافغانی» (در مارچ ۱۹۹۴ کشته شد) بود. تیوریسین‌های مجله‌ی گروه نظامی اسلامی به نام «الانصار» - که مقر آن در لندن بود - «ابومصعب سوری» و «ابوحوزه مصری» - که نام اصلی وی مصطفی کامل بود و در پیشاور زندگی می‌کرد - بودند. ابوحوزه امام مسجد پارک «فسبوری» لندن، هر دو دست و چشم‌های خود را در جنگ با شوروی از دست داد. مسجد او به عنوان مرکز اولیه‌ی فعالیت‌های اسلامی مطرح بود و به نظر می‌رسید که مرکز ثبت نام جوانانی

---

1- Islamic Salvation Front

۲- او از جمله کارآزموده‌هایی است که در افغانستان جنگیده است.



بود که به افغانستان می‌رفتند. در مصر، «محمد الاستانبولی» برادر ترورکننده‌ی «انور السادات»، جایگاه خویش را در پیشاور پیدا کرده بود. از سوی دیگر «ایمن الظواهری»، رهبر جهاد مصر، کارآموده‌ی افغانستان بود. او جایگاه خود را نظیر «فواد قاسم» و «احمد طاهّا»، از جمله رهبران «جماعت الاسلامی»، در سال ۱۹۹۶ در کنار بن لادن یافت. در اردن یکی دیگر از حامیان بن لادن به نام «محمد خلیفه» در دادگاه مجرم شناخته شد و به علت هم‌دستی در توطئه محکوم شد. در فیلیپین برادران «جنجالینی»، «جنبش ابوسیاف» را بنا نهادند که انشعابی از جنبش خودمختار برادران مسلمان در مراکش بود. در کشمیر جنگ جویان پیشین افغانستان به «حرکت الانصار» پیوستند. در چچن «خطاب» یک جنگ‌تهاجمی را در خزان ۱۹۹۹ آغاز نمود. «محمد صادق اودح»، فلسطینی تباری که در عربستان سعودی متولد شد، در سال ۱۹۹۰ و قبل از فرستاده شدن به نیویورک برای فراهم‌سازی حمله به مراکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳، در «خوست» آموزش دیده بود. در یمن «شیخ الطارق الفدلی» و «زین العابدین و ابوبکر المیهدار»، جهاد اسلامی و ارتش اسلامی «ادن الیان» را در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ تأسیس کردند.

در این بین، نظامیانی که به افغانستان رفتند به طور کامل افراد بی‌پروا نبودند. در حقیقت آن‌ها به خوبی می‌دانستند که مرگ عبدالله عزام زمانی رخ داد که او می‌خواست وفاداران خویش را به عنوان مجاهد به افغانستان ببرد. به علاوه، «عبدالله انس الجزایری» که بعدها جنایت گروه اسلامی نظامی را شدیداً محکوم می‌کرد، مخالف بن لادن برای جانشینی عبدالله عزام بود. با وجود این همه، یک شبکه‌ی سرسخت نظامی در افغانستان در سال ۱۹۹۶ زیر رهبری بن لادن شکل گرفت. این شبکه تا پایان دهه‌ی ۱۹۹۰ مشتاقان فراوانی در پاکستان و افغانستان برای خود داشت.



## فصل چہارم

پاکستان: از اسلام گرایے محافظہ گرایانہ

تاریکالیزم سیاسیے



## پاکستان: از اسلام گرایه محافظه گرایانه تا لادیکالیزم سیاسی

وضعیت در پاکستان بیش از دیگر مناطق پیچیده است. از دهه‌ی ۱۹۹۰ جنبش‌ها و سازمان‌های اسلام‌گرا، توان‌مندی بیش‌تری کسب نمودند. با نگاهی به وضعیت گذشته، آن‌ها را می‌توان در دو حوزه تفکیک نمود: اول، شکل‌گیری نوعی تقسیم‌بندی بر اساس قومیت یعنی سندی، بلوچی و مهاجران در یک سو و پنجابی‌ها و پشتون‌ها در سوی دیگر. در این حوزه، در منازعات میان افراد، منافع طبقه و قومیت مورد چشم‌پوشی قرار نمی‌گیرد، اگرچه این موضوع در انظار عمومی انعکاس داده نمی‌شود. اما با این حال اهمیت فراوانی دارد. در حوزه‌ی دوم: به صورت بنیادی نوعی تقسیم‌بندی در میان مسلمانان این کشور وجود دارد؛ شیعه‌ها با جمعیتی ۱۵ تا ۲۰ درصدی، متفاوت از اکثریت سنی‌اند. علاوه بر آن، در میان جماعت اهل سنت، «دیوبندی» جریانی است که از پنجابی‌ها و پشتون‌ها تشکیل شده و در مقابل بریلوی‌ها و سنت‌گرایانی که به پیر و پیامبر احترام دارند، قرار دارد. بریلوی‌ها جمعیت بیش‌تری را در مقایسه با دیوبندی‌ها تشکیل می‌دهند. با این حال جریان سوم مذهبی با عنوان وهابیت، در مقایسه به دو جریان دیگر بیش‌تر متحجر است.

جنبش‌های مذهبی در پاکستان زیر دو نوع متفاوت افراط‌گرایی؛ اسلام‌گرا و نثوافراط‌گرا قرار گرفته‌اند. نمونه‌ی اول حزب اسلامی در پاکستان،

«جماعت اسلامی» تأسیس شده توسط «مولانا مودودی» در دهه‌ی ۱۹۴۰ تا دهه‌ی ۱۹۸۰ است. این جریان انحصار مجازی اسلام سیاسی را به عهده داشته و به عنوان حلقه‌ی ارتباطی ارتش پاکستان و مجاهدین افغان طرفدار پاکستان زیر چتر حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار بود. این نقش به صورت مشخص از طریق «قاضی حسین احمد»، امیر جماعت اسلامی و کسی که یک پاکستانی پشتون تبار بود، بازی شد و او در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ از نظامیان جوان افغان هر کدام حکمتیار و مسعود - زمانی که در پیشاور پناهنده‌ی سیاسی بودند - حفاظت نمود. نیروهای جماعت اسلامی عمدتاً از میان افراد نخبه با تحصیلات مدرن جذب گردیده بودند که فاصله‌شان با جریان‌های اسلامی موجود، حفظ شده بود. این جریان علی‌رغم وجود ایدئولوژی رادیکال - که توسط دولت پاکستان برای بقای این دولت اعلام گردیده بود، همواره بر نقش قانون تأکید داشت. این سازمان یک جریان نخبه‌گرا بود که پیروان خویش را برای ورود و پیوستن به نهادهای خدمات اجتماعی عالی و نظامی تشویق می‌نمود، اما هرگز اقدام‌های نظامی انجام نداد. با این حال، ماهیت این جریان پس از سال ۱۹۹۱ متحول شد و موقعیت قبلی‌اش توسط گرایش‌های رادیکال - که از درون دیگر جریان‌های بنیادگرا و محافظه‌کار نشأت گرفته - امروزه تصرف شده است.

جماعت اسلامی هرگز شامل فهرست گروه‌های تروریستی دولت ایالات متحده امریکا قرار نگرفت. در سوی دیگر، این جریان در سال ۲۰۰۰ و در دوران کمپاین علیه امضای معاهده‌ی عدم گسترش تسلیحات نظامی، بیش‌تر به یک جریان اسلامی - ملی تبدیل شد. بدون شک این اقدام متأثر از اندیشه‌ی

تبدیل شدن به یک جریان مدنی در برابر رژیم مشرف - که در اکتوبر سال ۱۹۹۹ به قدرت رسید بود - تفسیر می‌گردد. اگرچه تبلیغات امریکا در سال ۲۰۰۱، این جریان را بار دیگر در جبهه‌ی مخالف قرار داد، با این حال، این گروه به گونه‌ی شناخته‌نشده که در زمره‌ی گروه‌های مسلح قرار بگیرد. به نظر می‌رسد جماعت اسلامی به صورت قطعی تصمیم گرفت که در قالب یک جریان سیاسی تحول یابد.

بنیادهای شکل‌گیری و نفوذ رادیکالیزم از پس منظرهای محافظه‌کارانه‌ی «مکتب دیوبندی»، «دیوبند» یا مدرسه‌ی مذهبی سرچشمه گرفته است که در سال ۱۸۶۷ در دهلی نو تأسیس شده است. این مکتب به مثابه یک نهاد مذهبی به جریان‌های سنتی و محافظه‌کارانه متمایل بوده است. این رویکرد در سیاست‌های جماعت علمای اسلام، بزرگ‌ترین حزب دیوبندی تأسیس شده در سال ۱۹۴۵ انعکاس یافته است. این حزب امروزه توسط «ملا فضل‌الرحمان» و «مولانا سمیع‌الحق» رهبری می‌شود. هم‌چنین در امتداد محور این جریان نئونیادگرایانه، «اهل حدیث» نیز قرار دارند. اهل حدیث در قرن نوزدهم به وجود آمده و پیروان آن، خود را به علت نفی تفکرات دینی - فلسفی، که در تاریخ مسلمان به وجود آمده است، از مکتب دیوبندی متفاوت می‌دانند. در این حوزه آن‌ها خود را به جریان سنی وهابی نزدیک می‌دانند و اغلب به عنوان دشمنان‌شان شمرده می‌شوند. در سال ۱۹۸۷، اعضای اهل حدیث در فرایند شکل‌گیری دیگر جریان‌های رادیکال، گروهی را به نام «دعوت و ارشاد» (دعوت مردم برای آگاهی) تأسیس نمودند که به یک شاخه‌ی نظامی تبدیل شد.

در این میان، «مکتب بریلوی» در برابر و یا در مخالفت با مکتب دیوبندی، اسلام محبوب‌تری را تقویت می‌نمود که بیش‌تر بر حضرت محمد(ص) تأکید دارد و اغلب توسط گرایش‌های وهابی و سلفی، به عنوان یک جریان منحرف از اسلام واقعی پنداشته می‌شود. با این حال بریلوی‌ها ندرتا در افغانستان حضور دارند، بلکه آن‌ها روابطشان را بیش‌تر در اروپا و در میان مهاجرین شبه قاره‌ی هند گسترش داده‌اند.

مکاتب متعدد مذهبی چون دیوبندیسم، بریلویسم و اهل حدیث، کم‌تر در حوزه‌ی سیاست نفوذ داشته‌اند. با این حال در شرایطی که بحث‌های مذهبی به میان می‌آید، این جریان‌ها به شدت فرقه‌یی می‌شوند. معمولا اختلاف‌های فرقه‌یی در شرایط خاص، به طور مثال در محکومیت «جنبش احمدیه» و یا «کمپاین ضد شیعه» - که به عنوان جریان‌های مرتد شناخته می‌شوند - گسترش می‌یابد. اما این مکاتب بر اساس جریان مذهبی‌شان، تاکنون برای شکل خاصی از دولت به ستیزه‌جویی نپرداخته‌اند، بلکه این جریان‌ها بسیار محافظه‌کار اند. حتی جریان‌های دیوبندی و اهل حدیث، پیروان خویش را تنها به «رفورمیسم مذهبی» دعوت می‌کنند. تحول در رویکرد آن‌ها به سمت سیاست، به دهه‌ی ۱۹۸۰ باز می‌گردد که موجب گسترش رادیکالیسم و اشکال تازه‌ی خشونت گردید. در این دوره رادیکالیسم از طریق گروه‌های نظامی پراکنده و اغلب سازمان‌یافته در قالب شبکه‌های مخفی، مدیریت می‌گردید. بر این اساس، بسیار مشکل است میزان خودمختاری این گروه‌ها، و یا در سوی دیگر، روابط آن‌ها را با سازمان‌های اصلی شناسایی نماییم. (با این حال اقدامات خشونت‌آمیز این گروه‌ها، آن‌ها را به



فصل چهارم: پاکستان از اسلام‌گرایی محافظه‌گرایانه تا رادیکالیسم سیاسی / ۷۳

پناه‌گاه‌ها می‌برد، به خصوص زمانی که در لیست سازمان‌های تروریستی امریکا قرار گرفته باشند).

ممکن است این نوع رادیکالیسم محافظه‌کارانه مذهبی در جای دیگر در کنار پاکستان مشاهده شود، همان‌طور که در مورد طالبان در افغانستان رخ داده است. این گروه در پاکستان توسط سازمان استخباراتی پاکستان (آی.اس.آی) و بر اساس دو هدف مرتبط توسعه یافت. این دو هدف مبارزه علیه شیعه و جهاد در کشمیر و افغانستان بود. با این حال، این اهداف تازه شمرده نمی‌شوند، اما ابزارهای رسیدن به آن پیچیده و تازه بودند. این اقدام‌ها شامل آموزش نظامیان، عملیاتی نمودن منازعات نظامی، انتحار افراد، حملات نظامی به مساجد و دیگر موارد می‌گردید.

### ۱- جنبش دیوبندی و اقدامات خشونت‌آمیز

سیاست رادیکالی ساختن جنبش دیوبندی را می‌توان در نگرش‌های محافظه‌کارانه‌ی دوباره مسلمان‌سازی «جنرال ضیاءالحق»، پس از گرفتن قدرت در پاکستان در سال ۱۹۹۷ مشاهده نمود. پس از این دوره، در پی سیاست‌های منسجم دولت پاکستان و تقویت دشمنان مشترکی هم‌چون هند، سقوط کمونیسم و در برخی موارد شیعه، جریان‌های رادیکال تقویت شدند. با این حال، این نظامیان با وجود داشتن روابط نزدیک با آی.اس.آی، به دلایلی به اقدام‌ها و استراتژی‌های خودمختارانه دست می‌زدند. جهاد در افغانستان در امتداد برنامه‌های آن‌ها و در دوره‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰، هم‌زمان با حمایت سعودی و امریکا قرار داشت. از این‌رو، جنبش‌های رادیکال اسلامی، به مثابه ابزاری برای سیاست‌های منطقه‌یی پاکستان و به صورت خاص ابزاری برای آی.اس.آی

محسوب می‌گردید. دولت پاکستان نسبت به رشد غیر قابل کنترل خشونت میان اهل سنت و شیعه نگران بود. بسترهای آغاز این خشونت به سیاست دولت نواز شریف مرتبط بود که نتیجه‌ی مشخصی به همراه نداشت. در سال ۱۹۹۹ «جنرال مشرف»، رییس دولت جدید، شروع به سرکوب بیش‌تر جنبش‌های فرقه‌یی نمود و این زمانی بود که پاکستان از تعدادی از این جنبش‌ها چون لشکر طیبه، در کشمیر و افغانستان استفاده‌ی ابزاری می‌کرد. تأثیر جنگ‌های فرقه‌یی و دلایلی که برای شناخت منازعات شیعه و سنی استفاده می‌شد، غالباً غیر قابل فهم بود و از این‌رو مشرف خواستار ارزیابی مجدد آن شد.<sup>۱</sup>

رادیکالیزم در حوزه‌ی داخلی پاکستان به عنوان یک استراتژی، در سال ۱۹۸۵ و زمانی که اقتدار پاکستان نگران استفاده‌ی ابزاری از جامعه‌ی شیعه در انقلاب اسلامی ایران بود، شروع شد. بر این اساس، تعدادی از جنبش‌های فرقه‌یی دیوبندی به حمایت از اقتدار حاکم در پاکستان وارد شدند.

«سپاه صحابه پاکستان» (یاران همراه پیامبر) از جماعت علمای اسلامی نشأت گرفت که ادعا می‌شود در ایدئولوژی اشتراکاتی با سپاه صحابه پاکستان دارد، اما در روش متفاوت می‌باشند. اگرچه اختلاف صریح و روشنی میان این دو جریان وجود نداشته، اما با این حال روابط آن‌ها مبهم بوده است. (سپاه صحابه در سپتامبر سال ۱۹۸۵ در منطقه جهنگو با اقتدار نظامی برای مقابله با نفوذ شیعه به وجود آمد و ظاهراً منابع مالی خویش را از سعودی و عراق دریافت می‌نموده است). هدف اولیه‌ی سپاه صحابه پاکستان، تأیید مرتد بودن شیعیان و تحول پاکستان به دولت مسلمان سنی - که تطبیق‌کننده‌ی شریعت باشد - بود. سپاه

---

1 - Cf. S.V. Nasr, "Islam, the state and the Rise of Sectarianism in Pakistan" in C. Jaffrelot, ed, *Pakistan, nationalism without a Nation?*, London: Zed books, 2002, pp. 85-114.

صحابه ضد بریلوی‌ها و به شدت ضد شیعه بود و دولت پاکستان را محکوم می‌کرد که جماعت اهل سنت را با هدف خشنودسازی ایران، سرکوب می‌کند. بر این اساس، تصویب قانون محکومیت به اعدام را برای توهین به صحابه‌ی پیامبر و یا عایشه همسر پیامبر تقاضا نمودند. این تقاضا به صورت خاص به تشریفات مذهبی اهل تشیع اشاره داشت که عایشه و عمر خلیفه‌ی دوم را قبول نداشت. ترورها در پاکستان با «حق نواز جهنگوی»، بنیادگذار این جنبش آغاز گردید. این ترورها فصل تازه‌یی از خشونت‌های بین گروهی را گسترش داد که تا دسامبر ۱۹۹۰ با ترور «صادق گنجی»، جنرال کنسول ایران در پشاور ادامه پیدا کرد. حق نواز به عنوان قاتل کنسول، محکوم به اعدام شد و در فروری سال ۲۰۰۱ به دار آویخته شد. جانشین حق نواز جهنگوی، «مولانا ایثارالقاسمی» در سال ۱۹۹۱ و «ضیاءالرحمان فاروقی» در سال ۱۹۹۷ نیز به قتل رسیدند.

آخرین رهبر سپاه صحابه پاکستان، «مولانا عزام طریق»، از جمله پنجابی‌هایی بود که خانواده‌اش در سال ۱۹۴۷ در پنجاب هندوستان باقی مانده بود. علاوه بر منطقه جهونگ، سپاه صحابه پاکستان در مرکز پاکستان در نزدیکی‌های فیصل‌آباد و در مناطق جنوب پنجاب شامل بهاولپور، مولتان، مظفر قره‌نگر و رحیم یارخان نفوذ دارد. اغلب مردمان پایین شهر و طبقه‌ی متوسط سنی و دیوبندی، تاجرین و مقامات عالی‌رتبه‌ی جوامع پنجابی و مهاجر به سپاه صحابه کمک می‌کنند. به صورت بنیادی حمایت‌های مالی این گروه زیر عنوان «زکات اسلامی» از منابع مالی شخصی سعودی و هم‌چنین پنجابی‌های مهاجر در اروپا و حتی خاورمیانه به دست می‌آمده است. هم‌چنین امکان دارد برخی حمایت‌ها از کارتل‌های ترانزیتی داخلی و مافیاهای انتقال مواد مخدر نیز به دست آید.

سپاه صحابه پاکستان که ادعا می‌نمود یک نهاد مذهبی است تا سیاسی، در سال ۱۹۹۲ از آدرس خویش وارد انتخابات سیاسی شد و نامزدهای این نهاد زیر پرچم جماعت علمای اسلامی در انتخابات شرکت کردند. به دنبال این حضور، این گروه کرسی‌هایی را در شورای ملی و شورای ولایتی پنجاب به دست آورد. در دولت دوم «بی‌نظیر بوتو» از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶، سپاه صحابه پاکستان وارد ائتلاف با «حزب مردم پاکستان» در پنجاب شد و در حکومت ولایتی پست وزارت را به دست آورد. سپاه صحابه پاکستان ادعا نمود که ۳۰۰ هزار عضو دارد تا بر اساس آن بتواند نمایندگی پنجاب و پنجابی‌ها را در کراچی به دست آورد. این گروه به صورت گسترده از مدارس اسلامی پنجاب عضوگیری می‌نمود. هم‌چنین این گروه دفاتری را خارج از پاکستان در امارات متحده عربی، عربستان سعودی، کانادا، انگلستان، بنگلادش و برخی دیگر از کشورها تأسیس نمود. «اعظم طارق»، رهبر این گروه در جنوری سال ۲۰۰۱ به فرانسه رفت و پس از مدتی کوتاه و قبل از آن که دوباره بازداشت شود، در فبروری ۲۰۰۱ آشوب بزرگی را در پی به دار آویخته شدن حق نواز به راه انداخت. در پایان دهه‌ی ۱۹۹۰، سپاه صحابه پاکستان همراه با طالبان در برابر مسعود و هزاره‌های شیعه افغان قرار گرفت. هم‌چنین گفته می‌شود که این گروه مسئول قتل عام هزاره‌ها و دیپلمات‌های ایرانی در مناطق شمالی افغانستان در اگست سال ۱۹۹۸ است. فعالیت‌های این گروه در ۱۲ جنوری سال ۲۰۰۲ ممنوع گردید.

اعظم طارق همراه با پرداخت معاش ماهانه ۱۰ هزار روپیه از سوی مقام‌های پاکستانی، در ابتدا در بازداشت خانگی قرار داشت. او به این وضعیت اعتراض کرد و در انتخابات اکتوبر سال ۲۰۰۲ به عنوان نامزد مستقل در یکی از کرسی‌های پارلمان پاکستان پیروز شد؛ اگرچه او متهم به ۶۰ اتهام جنایی شامل

قتل، تحریک مردم برای انجام خشونت فرقه‌یی و بیانیه‌های تهدید آمیز بود. او به دنبال ممنوع شدن فعالیت گروهش، تهدید نمود که در دادگاه عالی پاکستان دادخواهی می‌کند. در نهایت گروه ممنوع‌شده‌ی سپاه صحابه پاکستان، نام جدیدی را با عنوان «حزب ملت اسلامی» اختیار نمود و از هیچ‌گونه تلاش برای تبدیل شدن به یک جریان رسمی نزد دولت پاکستان دریغ نکرد. اعظم طارق، رهبر این گروه تازه تأسیس تلاش نمود اثبات کند که حزب ملت اسلامی یک جریان سیاسی اسلامی است که هدف اصلی آن تطبیق قانون شریعت اسلامی بوده و هیچ‌گونه ارتباطی با گروه‌های جهادی و فرقه‌یی ندارد.

در اپریل سال ۲۰۰۳، اعظم طارق برای مسدود شدن حساب بانکی حزب‌اش و تحریم‌های مالی ضد او که از سوی دولت وضع گردیده بود، به دادگاه عالی لاهور شکایت کرد. هم‌چنین او ادعا کرد که این اقدام دولت، در فعالیت‌های دینی انسان‌دوستانه و اجتماعی‌اش تأثیر منفی داشته و فعالیت‌های وی را در صدها مسجد کاهش داده است. با وجودی که اعظم طارق رد می‌کند، اما دلایل زیادی وجود دارد که ثابت می‌کند آزادی وی و انتخاب شدن او در شورای ملی، نتیجه‌ی معامله با دولت بوده است. ظاهراً دولت می‌خواست که او را در مجموعه مجلس علمای متحد قرار دهد. این مجلس هم‌پیمان، شامل شش حزب مذهبی بود که در زمان پیروزی مشرف در انتخابات اکتوبر سال ۲۰۰۳، در مقابل مخالفین او قرار داشتند. با این حال سپاه صحابه پاکستان - که به عنوان یک سازمان تروریستی توسط دولت پاکستان شناسایی گردیده بود - در می سال ۲۰۰۳ در لیست گروه‌های تروریستی ایالات متحده‌ی امریکا نیز قرار گرفت.

در داخل پاکستان، حوادث خشونت‌آمیز فرقه‌یی منتسب به جریان اهل سنت، همیشه از سوی «لشکر جهنگوی» صورت گرفته است. گروه تروریستی لشکر جهنگوی، منشعب شده از سپاه صحابه پاکستان در سال ۱۹۹۴ به رهبری «ریاض بصره» ایجاد شد. ریاض بصره متهم به داشتن نقش در ترور صادق گنجی در اکتوبر سال ۲۰۰۱ بود که برنامه‌اش از سوی حق نواز جهنگوی طرح‌ریزی گردیده بود و گفته می‌شد که او تا سال ۲۰۰۱ به کابل فرار کرده بود. «ملک عشاق»، ایدیولوگ لشکر جهنگوی تا سال ۱۹۹۸ در زندان به سر می‌برد. لشکر جهنگوی تا خزان سال ۲۰۰۱ یک گروه غیرمتمرکز و شبکه‌یی بود که متهم به ارتکاب ترورهای متعدد در افغانستان بود. ادعا می‌گردد که این گروه مسئول ترورهای متعددی نظیر قتل دیپلمات‌های ایرانی، پرسونل نظامی، افسران عالی‌رتبه‌ی پولیس، مقام‌های عالی‌رتبه، وکیل‌ها، داکتران و روحانیون شیعه است. این گروه هم‌چنین مسئول قتل عام جمعی شیعیان در مساجدشان است. این گروه لیستی از شخصیت‌های شیعیان را برای ترور تهیه کرده بود. حتی آن‌ها در تلافی به کمپاین ناراحت‌کننده شهباز شریف، نخست‌وزیر ولایتی و برادر نواز شریف، در سال ۱۹۹۸ در پنجاب، در جنوری ۱۹۹۹ برای کشتن نواز شریف، نخست‌وزیر تلاش نمودند. فعالیت‌های لشکر جهنگوی در اگست سال ۲۰۰۲ ممنوع شد. ریاض بصره در دسمبر ۲۰۰۱ در هنگام بازگشت از افغانستان توسط پولیس دستگیر شد و به مراجع قضایی سپرده شد. او پس از فرار از زندان لاهور در سال ۱۹۹۴ و بنا نهادن لشکر جهنگوی، به همکاری با سازمان‌های استخباراتی متهم بود.

## ۲- گرایش جهادی‌های فعال در کشمیر و افغانستان:

### از حرکت الانصار تا جیش محمد

تجاوز شوروی به افغانستان، بُعد تازه‌یی از اندیشه‌ی جهاد را در پاکستان به وجود آورد که پس از آن این نیروها توسط دولت پاکستان در برابر هند استخدام گردیدند. هرچند از آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰، مفهوم جهاد، ماهیت خاصی یافته بود. گروه‌های رادیکال از جنبش‌های مذهبی سنتی ظهور کردند و آغاز به عملیات‌های نظامی نمودند.

در این رابطه سه مؤلفه وجود دارد که برای تشریح پیچیدگی فرایند رادیکالیزم و به خصوص گسترش گروه‌های کوچک تروریستی، می‌توان از آن‌ها بهره برد. مؤلفه‌ی اول، این است که این جنبش‌ها از میان جوانان نظامی، که به صورت شخصی جهاد را در هنگام جنگ در کشمیر و افغانستان تجربه کرده بودند، به وجود آمده بودند. مؤلفه‌ی دوم، این جنبش‌ها توسط حمایت‌های سازمان استخباراتی آی.اس.آی توسعه یافتند. سازمان استخباراتی آی.اس.آی در حمایت از این گروه‌ها دو هدف را تعقیب می‌نمود:

الف؛ به دست آوردن کنترل جهاد در کشمیر از طریق به حاشیه راندن جریان‌های ملیت‌گرا به نفع فراملیت‌گراهای مسلمان که در پاکستان ساکن بودند. در عین حال آن‌ها به صورت مستقیم به آی.اس.آی گزارش می‌دادند.

ب؛ مداخله در سیاست‌های داخلی پاکستان به صورت خاص در برابر شیعیانی که مشکوک به داشتن فعالیت‌های موسوم به ستون پنجم (جاسوس) برای گسترش نفوذ ایرانی‌ها بودند.

مؤلفه‌ی سوم؛ ظهور این گونه جنبش‌ها به صورت احتیاط‌آمیز توسط سازمان‌های سیاسی - مذهبی برجسته نظارت می‌گردید. این سازمان‌های برجسته‌ی سیاسی -

مذهبی از طریق شاخه‌های نظامی که در اختیار بود، توان‌مندی این را داشتند تا در شرایط بحرانی، تمام مسئولیت‌های این گروه را بگیرند و آن‌ها را نفی نمایند. گفته می‌شود که اولین جنبش جهادی اصلی پاکستانی در سال ۱۹۸۰ تأسیس گردید. سه طالب مدرسه‌ی دیوبندی (جماعت علمای اسلام) در شهر بینوری در کراچی، در فیبروری سال ۱۹۸۰ بدون پول و دانستن این که چه باید انجام دهند، به مقصد افغانستان حرکت کردند. این گروه نام خود را «جماعت الانصار» افغانستان نامید که در سال ۱۹۸۸ به «حرکت الجهاد الاسلامی» تبدیل شد. زمانی که این سه طالب به پیشاور رسیدند، به «حرکت انقلاب اسلامی» (که فرقه‌ی رادیکال بنیادگرا مربوط به مولوی نصرالله منصور بود) پیوستند. این فرقه در ولایت پکتیای افغانستان تأسیس شده و توسط یک ملای سنتی تحصیل کرده در پاکستان مدیریت می‌شد. هم‌چنین این گروه به «حزب اسلامی یونس خالص» و «جلال‌الدین حقانی»، یکی از فرماندهان بزرگ محلی طالبان وابسته بود. حرکت جهاد اسلامی، یک گروه اسلام‌گرا بود و اهداف خویش را به وسیله‌ی جهاد علیه ستم و کفر جهانی به دست آورد. هدف این گروه بازگرداندن شکوه گذشته‌ی مسلمانان و اولویت اول آن‌ها آزادی سرزمین‌های اشغال‌شده‌ی مسلمانان نظیر کشمیر و فلسطین بود. هم‌چنین در میان اهداف آن‌ها، آغاز جنگ برای تأمین حقوق مسلمانان در کشورهای غیرمسلمان نظیر فیلیپین و برمه قرار داشت. بر این اساس حرکت جهاد اسلامی فعالیت‌های خود را در بوسنیا آغاز کرد و اولین گروه این نهاد در سال ۱۹۹۲ به این کشور رسید. پس از این، در برخی دیگر از کشورها و تاجیکستان نیز مداخله نمودند. با این حال فعالیت این نهاد از سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ در افغانستان محدود گردید.



گروهی از جریان حرکت جهاد اسلامی در سال ۱۹۹۱ منشعب شد و در نتیجه‌ی آن جنبشی با عنوان «حرکت الانصار» تشکیل یافت که بعد زیر عنوان «حرکت المجاهدین» یاد می‌گردید. رهبر این گروه، «فضل الرحمان خلیل»، از جمله پشتون‌های با نفوذی بود که نظامیان بسیاری به او اعتماد داشتند. حرکت المجاهدین تحت رهبری فضل الرحمان و مسعود ازهر در اوایل به صورت برجسته در لیست سازمان‌های تروریستی دولت ایالات متحده‌ی امریکا در سال ۱۹۹۸ قرار گرفته بود. فعالیت‌های اصلی این جنبش در جنگ کشمیر، جایی که مسعود ازهر در سال ۱۹۹۴ توسط هند به اسارت گرفته شده بود، صورت گرفت. در فبروری سال ۲۰۰۰ یک انشعاب تازه در حرکت المجاهدین در امتداد ارزش‌های ظاهراً قومی به وجود آمد. بر اساس این انشعاب، نظامیان پنجابی زیر عنوان یک سازمان دیگر به نام «جیش محمد» (نظامیان محمد) از مسعود ازهر پیروی نمودند؛ در حالی که نظامیان پشتون تحت رهبری فضل الرحمان خلیل در حرکت المجاهدین باقی ماندند و از این پس به عنوان یک جنبش پشتونی به صورت بنیادی به هم‌پیمان بن لادن در کمپ‌های افغانستان تبدیل شدند.

در این جریان، الگویی تکرارپذیر در میان جنبش‌ها قابل مشاهده بود. این الگو پیوندهای مذهبی و نژادی و تأثیر این دو را بر یک‌دیگر نشان می‌داد. سربازگیری گروه‌های جدید به صورت اساسی از میان فداییان سپاه صحابه‌ی پاکستان، پنجابی‌های حرکت المجاهدین و اجتماعات پنجابی‌های انگلستان صورت می‌گرفت.

بنیان‌های جریان جیش محمد در فبروری سال ۲۰۰۰ در کراچی و در دسامبر سال ۱۹۹۹، با ربودن یک هواپیمای هندی در میدان هوایی قندهار

گذاشته شد، که در نتیجه‌ی آن مسعود ازهر توسط مقام‌های هندی رها شد. مسعود ازهر به علت انتقادهای شدیدش از دولت مشرف، در فروری و اپریل سال ۲۰۰۰ برای دو بار از سوی دولت پاکستان بازداشت و رها گردید. با این حال او از سوی سازمان استخباراتی پاکستان (آی.اس.آی) حفظ شد و به اقدام‌های نظامی‌اش در اماکن عمومی ادامه داد. در مدت کوتاهی بعد از آغاز فعالیت‌های جیش محمد، مسعود ازهر به «بهاولپور»، جایی که او قبل از تنظیم اقداماتش در افغانستان ازدواج کرده بود، رفت. جیش محمد و بنیادگذاران‌اش زمانی به جهادی‌های فعال تبدیل شدند که روابط نزدیکی با القاعده پیدا کردند. مسعود ازهر در سال ۱۹۶۸ در بهاولپور در یک خانواده‌ی مذهبی با شش پسر و شش دختر به دنیا آمد. پدرش معلم دروس اسلامی بود. توانمندی ذهنی او خوب بود و بر این اساس، پدرش او را به مدارس بزرگ‌تر دیوبندی در شهر بنور در کراچی فرستاد. مسعود ازهر در میان سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ در مدارس دیوبندی این شهر درس خواند. پس از آن، او زبان عربی را در شهر بنور به شاگردان خارجی برای دو سال تدریس نمود. دیدار رهبر حرکت الانصار از این مدرسه، شرایطی را فراهم ساخت که مسعود ازهر می‌بایست بحثی را با عنوان آمادگی برای جهاد تعقیب می‌نمود. این درس ازهر را برای اقدام‌های عملی آماده نمود. بر این اساس، او در سال ۱۹۹۳ از سوی حرکت الانصار به عنوان مسئول دعوت معرفی گردید. او گاه‌نامه‌هایی را با عنوان «صدای المجاهدین» به زبان اردو و «صوت الکشمیر» را به زبان عربی به چاپ رسانید. او با برادرش ابراهیم ازهر به مدرسه‌یی از امیر پیشین بهاولپور و یکی از رباننده‌گان هواپیمای هندی در دسمبر ۱۹۹۹ و زیر مدیریت حرکت الانصار به افغانستان رفت. ابراهیم در کراچی زندگی می‌کرد و سازمانی را

با عنوان «خیرالامین» در شهر بنور - که نوشته‌های جهادیان را به چاپ می‌رسانید - مدیریت می‌کرد. هم‌چنین «عبدالرووف اصغر» برادر کوچک‌ترشان در شهر بنور درس می‌خواند، که بعدها به عنوان استاد به مدرسه پیوست. دو برادر جوان دیگر ازهر نیز در حال درس خواندن در مدرسه‌ی دیوبندی کراچی بودند. مسعود ازهر در سال ۱۹۹۴ از طریق پاسپورت جعلی پرتگالی به بنگلادیش و سپس به هند رفت و توسط هندی‌ها در کشمیر بازداشت شد. در دوران زندان در هند، ازهر مقالات متعددی را در مورد جهاد نوشت که اغلب آن‌ها به آفریقا اشاره داشت. گفته می‌شود که مسعود ازهر در سال ۱۹۹۲ در جست‌وجوی بن لادن در سودان بوده و برای جنگ سالاران سومالیا جنگیده است. هم‌چنین گفته می‌شود که او در آموزش نظامیان یمن شامل بوده است.

پس از تصاحب قدرت توسط جنرال مشرف، مسعود ازهر به علت سقوط رژیم نواز شریف و تقاضاهای اصلاح‌خواهانه‌ی او مبنی بر برتری قرآن و سنت، مورد ستایش قرار گرفت. هم‌چنین او با تأکید بر این که فقط مسلمانان خوب برای دادن بزرگ‌ترین قربانی برای اسلام آماده‌اند و از این‌رو تنها یک مسلمان خوب می‌تواند نامزد باشد، پیشنهاد تجدید نظر در مورد نظام انتخاباتی را داد. اسلامی‌سازی سیستم قضایی و اقتصادی با لغو قرض همراه با سود، بخشی دیگر از پیشنهادات مسعود ازهر بود. او دشمنان داخلی پاکستان را این‌چنین نام برد: «سیاست‌مدارانی که کشور را غارت کرده و قرض‌دارها را رها کرده‌اند؛ فیودال‌های زمین‌خوار که زمین‌های دهقانان را به خود اختصاص داده و به آن‌ها ستم کرده‌اند؛ مقام‌های فاسد؛ تاجرینی که کالاهای غیراستندرد را فروخته و در بازارهای سیاه فعالیت کرده‌اند؛ سازمان‌هایی که تفاوت میان مسلمان‌ها، قومیت و

زبان‌شان ایجاد کرده‌اند؛ کسانی که آرزوی بردن پاکستان زیر استعمار امریکا و یا روسیه را دارند؛ اکثر سازمان‌های غیردولتی زیر کنترل خارجی‌ها که به عنوان دشمنان ایدیولوژیک پاکستان اند و کارمندان آن‌ها توسط لابی‌های یهودی پول داده می‌شوند؛ نویسندگان و خبرنگارانی که اتحاد و امنیت کشور را برهم زده و با سوءاستفاده از آزادی بیان علیه اسلام نوشته‌اند (او آن‌ها را به گسترش فرقه‌گرایی متهم می‌کند که از سوی کشورهای بیرونی حمایت شده‌اند)؛ و در نهایت کسانی که به نشر وقاحت‌ها پرداخته و بسترهای ترویج گناه را افزایش داده‌اند».

مسعود ازهر به سپاه صحابه پاکستان و «مولانا اعظم طارق» بسیار نزدیک بود. در واقع سپاه صحابه پاکستان، جیش محمد و لشکر جهنگوی سه شاخه از یک حزب به نظر می‌رسیدند. سپاه صحابه پاکستان به عنوان چتر سیاسی عمل می‌کرد، در حالی که جیش محمد و لشکر جهنگوی جریان‌های جهادی و به عنوان بال‌های نظامی داخلی پنداشته می‌شدند. شایعه‌یی که در سال ۲۰۰۱ در مورد احتمال ممنوع شدن فعالیت سپاه صحابه پاکستان به وجود آمد؛ شرایطی را فراهم ساخت که بخشی از پیروان سپاه صحابه به جیش محمد پیوستند؛ در حالی که واقعیت این بود که در اگست سال ۲۰۰۱، فعالیت‌های لشکر جهنگوی ممنوع گردید. پس از گذشت زمان کوتاهی از تأسیس گروه جیش‌المحمد، این گروه در جنگ‌های فرقه‌یی پاکستان و جنگ‌های کشمیر داخل شد. یکی از جناح‌های جیش‌المحمد، که توسط «عبدالجبار» رهبری می‌شد، در مارچ ۲۰۰۲ به حملات فرقه‌یی به یک کلیسای مسیحی زیر مدیریت آمریکایی‌ها در منطقه‌ی دیپلماتیک‌نشین اسلام‌آباد و در آپریل سال ۲۰۰۲ به یک مسجد شیعیان پنجاب متهم است. دستگیری عبدالجبار در اوایل جولای سال ۲۰۰۳ برای اعمال این حملات

مشخص اعلام شد. هم‌چنین گفته می‌شد که در اگست سال ۲۰۰۲، عبدالجبار در حمله به یک شفاخانه‌ی مسیحیان با عنوان «تاکسیلا» نقش داشته است. از زمانی که سربازگیری جیش محمد از میان طبقات روستایی، طبقه‌ی پایین شهری و مدارس دینی شروع شد، دیده شده است که اعضای جیش محمد، شبیه اعضای سپاه صحابه پاکستان است. هم‌چنین گروه جیش محمد از میان مهاجرین کشمیری و پنجابی در انگلستان نیز سربازگیری نمود. یکی از اعضای جیش محمد که در ۲۵ دسمبر سال ۲۰۰۰، یک موتر مملو از مواد انفجاری را که به سمت یک پایگاه نظامی هندی مدیریت می‌کرد؛ جوانی از بیرمنگهام، به نام «محمد خلیل» (الیاس آصف) بود. محمد خلیل کسی بود که پس از دیدن خواب حضرت محمد، به اسلام گرایید. این‌گونه حملات انتحاری، بخشی از روش‌های جیش محمد بود. این گروه به عنوان یکی از اولین گروه‌های جهادی در جنوب آسیا بود که روش‌های تازه‌یی را برای حملات انتحاری در خاورمیانه وارد کرد. هم‌چنین گروه جیش محمد در آپریل ۲۰۰۰ مسئول تعدادی از حملات علیه نیروهای نظامی هندی در سنگاپور بود.

فعالیت‌های گروه جیش محمد در جنوری سال ۲۰۰۰ ممنوع اعلام شد. پس از آن‌که نام گروه جیش محمد در دسمبر سال ۲۰۰۱ در لیست گروه‌های تروریستی ایالات متحده‌ی امریکا قرار گرفت، مسعود ازهر نام گروه خویش را به «تحریک الفرقان» تغییر داد. با این حال، پس از ممنوع شدن فعالیت‌های جیش محمد، مسعود ازهر در بهاولپور تحت بازداشت خانگی قرار گرفت که مقام‌های پاکستانی ماهانه ۱۰ هزار روپیه به او می‌دادند. ازهر در دسمبر ۲۰۰۲ بر اساس دستور دادگاه آزاد شد، اما فعالیت‌های او

محدود گردید. با تصویب اعضای جیش‌المحمد، این گروه زیر نام «تحریک خدام الاسلام» (جنبش خادمین اسلام) به فعالیت‌های خود ادامه داد. این سازمان در ماه جون سال ۲۰۰۳ و پس از برخورد خشونت‌آمیز بر سر کنترل مسجدی در کراچی، میان گروه‌های زیر رهبری مسعود ازهر و عبدالله شاه مزار، در جنبش انشعابی به وجود آمد؛ عبدالله شاه مزار از گروه اخراج شد و گروه خود را تأسیس کرد.

### ۳- سلفی‌گرایی و جهادگرایی

«لشکر طیبه» که زیر چتر «مرکز دعوت و ارشاد» فعالیت می‌کرد، یکی دیگر از جنبش‌های جهادی بود که حملات همانندی را در کشمیر انجام می‌داد. این سازمان از نگاه ایدیولوژیکی وابسته به «اهل حدیث وهابی» بود و در سال ۱۹۸۷ توسط «عبدالله عزام»، «حافظ سعید» و «دکتور ظفر اقبال» (ابو حمزه) آغاز به فعالیت نمود. حافظ سعید و دکتور ظفر هر دو در دانشگاه اسلامی مدینه در عربستان سعودی تحصیل نموده بودند. پس از تکمیل دوره‌ی تحصیل، حافظ سعید مصروف تدریس در دانشگاه لاهور، دانشکده مهندسی و تکنالوژی گردید.

مقر اصلی مرکز دعوت و ارشاد در «مُردیک» (محلّی در نزدیکی لاهور) واقع گردیده که زمین آن به مساحت ۷.۶۸ کیلومتر مربع از طرف حکومت جنرال ضیاءالحق اهدا شده بود. در این منطقه علاوه بر مسجد اُمّ القراء؛ یک محوطه‌ی آموزشی اعمار گردیده بود که شامل دانشگاه، مزرعه، کارخانه لباس و دستگاه نجاری می‌شد و هدف نهایی بر آن بود تا شهرکی در یک

محیط کاملاً اسلامی و خارج از حیطه‌ی قیومیت دولت پاکستان ایجاد نمایند. در نخست، این مرکز مبالغه‌نگفتی از کمک‌های سعودی را دریافت می‌کرد که بیش‌تر آن از طرف شیخ مخصوصی به نام «ابوعبدالعزیز»، که برخی از منابع وی را همان «اسامه بن لادن» می‌خواندند، صورت می‌گرفت. بعدها این جنبش بیش‌تر از سوی اهداکنندگان عرب (بشردوستان سعودی که از نوع حکومت خانواده‌شاهی ناراضی بودند) و هم‌چنان از سوی تجار و صنعت‌پیشه‌گان پاکستانی - که در کشورهای مختلفی چون بریتانیا، هالند و به نقل از برخی منابع در فرانسه متفرق بودند - حمایت مالی می‌شد. افزون بر این، هدیه‌های محلی چون پول نقد نیز برایشان اهدا می‌گردید و از درآمد فروش پوست حیوانات نیز که در جریان جشن عید قربان، قربانی می‌گردیدند، بهره‌مند می‌شدند.

مرکز دعوت و ارشاد دو هدف عمده داشت که همانا «تبلیغ و دعوت» بود که در پیوند به آموزش و جهاد قابل تعریف بود. به عقیده این جنبش، دعوت و جهاد دو اصل از هم جدا نشدنی است که از اهمیت مساوی برخوردار اند. این دو ویژگی، این جنبش را از دیگر جنبش‌های جهادی متمایز می‌ساخت. در سال ۱۹۹۹ حافظ سعید گفت که «دعوت و جهاد از یک‌دیگر جدانشدنی و از اهمیت مساوی برخوردار اند.... دعوت و جهاد از جمله اصولی است که ما نمی‌توانیم یکی را نسبت به دیگر آن ترجیح دهیم.... در صورتی که باورها و اخلاقیات، اصلاح‌نشده باقی بماند، دعوت به تنهایی خود به نابه‌سامانی می‌انجامد.... بنابراین نیاز است که این دو را با هم پیوند دهیم، و این یگانه‌راهی است که از این طریق می‌توانیم بشریت، جامعه و جهان را تغییر دهیم».

در عرف جنبش‌های اصلاح‌گر مذهب سنی در منطقه، مرکز دعوت و ارشاد به دنبال پاک ساختن جامعه و اسلام در آسیای جنوبی از نفوذ هندوها بود. تفکر رهبران جنبش به اصطلاح «وهابی» (محمد ابن عبدالوهاب، سید احمد بریلوی، و اسماعیل شهید) بیش‌تر به «ابن تیمیه» توسل می‌یابد. «اسماعیل شهید» بر اساس همین تفکر در سال ۱۸۲۰ جهاد ضد «سیک»‌ها را به راه انداخت و «امارت اسلامی پیشاور» را تأسیس نمود. «سید احمد بریلوی» که به نام «احمد شهید» شهرت دارد، به عنوان مرجعی است که بسیاری از جنبش‌های جهادی از وی پیروی می‌کنند.

در سال ۱۹۹۴ جنبش دعوت و ارشاد اقدام به راه‌اندازی شبکه‌یی از مکاتب در سرتاسر کشور نمود، ولی بیش‌ترین این مکاتب در «سند»، محلی که این جنبش املاک زیادی را خریداری نموده بود، تأسیس گردید. در مکاتب این جنبش، علاوه بر علوم قرآنی، زبان‌های انگلیسی و عربی نیز تدریس می‌شد و هدف تنها تصفیه‌سازی جامعه به وسیله‌ی تدریس قرآن و سنت نبود؛ یعنی نمی‌خواستند تنها تفسیر وهابی از اسلام را ترویج نمایند که متفاوت از اسلام پاکستان است، بلکه می‌خواستند افراد را آماده‌ی پذیرفتن دعوت بسازند تا از طریق پیوند دادن باورهای‌شان با علم مدرن، آسیب وارده از دانش سکولاریستی را ترمیم نمایند. در این مکاتب متن کتاب‌ها را بیش‌تر بر جهاد متمرکز ساخته بودند؛ چنان‌که در کتاب‌های اردو برای صنف دوم معارف نیز بر جهاد تمرکز صورت گرفته و در آن آخرین وصیت‌نامه‌ی مجاهدین قبل از رفتن به جهاد گنجانیده شده است.

مکاتب جنبش دعوت و ارشاد بیش‌تر در محلات فقیرنشین شهر و در قریه‌جات اطراف سند تعیین گردیده بود؛ چرا که مکاتب دولتی آن محل دچار



کاستی‌هایی در سیستم آموزشی بودند. همین امر سبب افزایش مؤسسات خصوصی در آن محل گردید و از آن جمله مکاتب جنبش دعوت و ارشاد نیز از فرصت استفاده نموده و توانست دانش‌آموزان زیادی را جذب نماید. در این بین هرچند مؤسسات خصوصی معمولاً به عنوان بنگاه‌های تجاری شناخته می‌شدند، اما به دلیل ارایه نمودن تعلیمات به زبان انگلیسی، از اهمیت خاصی نزد فامیل‌ها برخوردار بود. قابل ذکر است که دیگر احزاب مذهبی نیز در این ابعاد سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی را به خصوص در حوزه‌ی تدریس زبان انگلیسی و تکنالوجی به خرج داده‌اند.

در مجموع ۱۴۰ مکتب زیر چتر مرکز دعوت و ارشاد فعالیت داشت که توانسته بود بیش‌تر از ۲۰ هزار دانش‌آموز را جذب کند. دلیل عمده‌ی جذب بیش‌تر دانش‌آموزان نسبت به مدارس، در ارایه آموزش مدرن و متناسب با بازار بود. دلیل دیگری که در این راستا نقش داشت، جذب دانش‌آموزان از طبقه‌ی فقیر بود، زیرا آن‌ها به دلیل ناتوانی در پرداخت هزینه‌ها نمی‌توانستند در مکاتب خصوصی تحصیل کنند و ناگزیر بودند در مکاتب دعوت و ارشاد به تحصیل ادامه دهند.

چنان‌که در بالا ذکر گردید، دعوت و ارشاد بیش‌تر بر جهاد اصرار دارد، چرا که به باور آن‌ها، اگرچه فعالیت بیش‌تر مؤسسات اسلامی به دعوت مربوط می‌شود، ولی جهاد نادیده گرفته شده است. به عقیده‌ی آن‌ها، در شرایط کنونی نیاز بر آن است تا مسلمانان خود را فدای جهاد نمایند و اگر جهاد در مقابل هندوها باشد، اجر آن به مراتب بزرگ‌تر است؛ چرا که آن‌ها بدترین مشرکان اند. به باور گروه دعوت و ارشاد، جهاد ضد یهودیان نیز دارای اجر است؛ به دلیل این که در

قرآن از آن‌ها به عنوان دشمن یاد گردیده و علاوه بر آن، یهودیان به شکل آشکار دشمن پاکستان اند؛ چون اسرائیل به نیروهای هندی در کشمیر کمک می‌کند. درست همانند دیگر جنبش‌های افراطی، مرکز دعوت و ارشاد نیز همان آیاتی را که در ارتباط به یهود و نصارا نازل گردیده، به قرائت می‌گیرند. به صورت کلی، برانگیختن احساسات و عواطف در افراد برای جهاد کردن و چیدن گستره‌ی شیطانی که پاکستان به آن مبتلا است، از جمله‌ی عمده‌ترین فعالیت‌های جنبش دعوت و ارشاد به شمار می‌آید. این به صورت خاص، ناهم‌سویی با فرقه‌گرایی را نشان می‌دهد؛ چنان‌که در منازعه میان سنی‌ها و شیعیان و هم‌چنان در میان دیوبندی‌ها و بریلوی‌ها این موضوع روشن گردید که برای منحرف ساختن مسلمانان از جهاد در مقابل کفار، فرقه‌گرایی هنوز به عنوان یک توطئه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

شاخه‌ی مسلح دعوت و ارشاد زیر عنوان «لشکر طیبه» - که به معنای «سپاه پاکان» است - از جمله فعال‌ترین جنبش‌ها در کشمیر هندی بود و توانست جایگزین «ملی‌گرایان جامو»، «جبهه‌ی آزادی کشمیر» و «حزب مجاهدین» وابسته به جماعت اسلامی گردد. این لشکر با نمایش حملات «ماموریت امکان‌ناپذیر» بسیار زود معروف گردید. حملات متعددی چون حمله بر میدان هوایی در «سارینگر» و دیگری علیه سربازخانه‌های نیروهای هندی، که حمله‌ی نوامبر ۱۹۹۹ مثالی از آن است، توانست در شهرت یافتن این لشکر کمک نماید. حمله‌ی که لشکر طیبه در سال ۲۰۰۰ علیه «قلعه‌ی سرخ» در دهلی انجام داد، بسیار قابل ملاحظه بود، زیرا نماد تسخیر دوباره‌ی مقر امپراتوری مغول بود که توسط هندوها اشغال گردیده بود.

لشکر طیبه در نبود دولت اسلامی خود را مشروع و مکلف به جمع‌آوری مالیات می‌دانست. این لشکر، جهاد در نقاط مختلف جهان را که مسلمانان زیر ستم باشند نیز از جمله مکلفیت‌های دیگر خود می‌دانست؛ به این مفهوم که جهاد نه تنها در هندوستان، بلکه در فلسطین، بوسنیا، چچن و فیلیپین نیز لازم است. این لشکر در برنامه‌ی کاری (نه چندان مبهم خود)، نخست قصد داشت کشمیر و هندوستان را فتح نموده و اسلامی سازد و سپس برای پیاده ساختن نظام خلافت اسلامی، برای فتح جهان تلاش نماید. حافظ سعید زمانی گفته بود «تا زمانی که اسلام دین مسلط بر تمام جهان گردد، جهاد ما ادامه خواهد داشت...» (کشمیر بیش از مدخلی بر هندوستان به شمار نمی‌آید) و ما باید به خاطر آزاد ساختن ۲۰۰ میلیون مسلمان هندی کوشش‌های خود را بیش‌تر نماییم».

پس از عقب‌نشینی اتحاد جماهیر شوروی پیشین از افغانستان، لشکر طیبه مجاهدین خود را به دلیل این‌که در افغانستان جنگ مسلمان بر مسلمان بود و از دید آن‌ها جنگ افغانستان جهاد به شمار نمی‌آمد، از این کشور خارج ساخته و به سوی کشمیر فرستاد. فعالیت‌های این لشکر در سال ۲۰۰۲ ممنوع گردید، اما برای استخدام رضاکاران، این سازمان شبکه‌ی منظمی را با بیش از ۲۰۰۰ دفتر محلی در سرتاسر کشور تنظیم نمود و ملیشه‌های این شبکه در سرتاسر پاکستان به خصوص در داخل سند و بلوچستان حضور پیدا کردند.

«ماهنامه‌ی دعوت» که یکی از پرخواننده‌ترین مجلات مذهبی در پنجاب بود، به تعداد ۸۰ هزار نسخه به چاپ می‌رسید و از هر طریق ممکن توزیع می‌گردید. نکته‌ی مهمی که در مورد این ماهنامه وجود دارد، این‌که این مجله حتی در کتاب‌فروشی‌های پرجنب و جوش شهرهای اسلام آباد و کراچی نیز به چشم

می‌خوردند. مجله دعوت، زشتی‌های جامعه را برملا می‌ساخت تا افراد جوان جامعه بیدار شوند و برخلاف زشتی‌های جامعه عمل نمایند. این نشریه علاوه بر این که تلویزیون، ویدیو کست، موسیقی و فلم را مردود می‌شمرد، توطئه‌های یهود را نیز تقبیح می‌نمود. ماهنامه‌ی دعوت «قادیانی‌ها» (فرقه‌ی احمدیه) و مذهب بریلوی‌ها را نیز به دلیل این که حضرات را ستایش می‌کنند، محکوم می‌نمود.

در مقایسه با دیگر جنبش‌های جهادی که در کشمیر فعالیت داشتند، ۸۰ درصد از جنگ‌جویان لشکر طیبه را پاکستانی تشکیل می‌دادند. به لحاظ جایگاه اجتماعی، مجاهدین همانند افسران بدون مزد ارتش بودند. نیروگیری لشکر طیبه بیش‌تر در شهرهای پنجاب، گجرات‌الو، لاهور و ملتان، از میان خانواده‌های فقیر و برخلاف تصور، از خانواده‌هایی که در اصل کشمیری و یا هندی نبودند، صورت می‌گرفت.

بیش‌تر مجاهدین از نظام آموزشی دولتی (که به زبان اردو بود) ظهور می‌کردند، در حالی که تنها ۱۰ درصد از مدارس مذهبی استخدام می‌شدند. در اغلب موارد، بیش‌تر آن‌ها جوان‌های شهرنشینی بودند که مکتب را قبل از فراغت ترک نمودند و بنا بر داشتن تحصیلات اندک، یا بی‌کار بوده و یا هم در شغل‌های کم‌درآمد مصروف بوده‌اند. از سوی دیگر این جوان‌ها امنیت شغلی نداشتند و دورنمای خود را تهی‌دستی می‌دیدند. علاوه بر این افراد، لشکر طیبه برای جذب دانش‌آموزان دوره‌های لیسه و دانشجویان دانشگاه نیز اقدام می‌نمود. به عقیده‌ی این لشکر، افراد تحصیل کرده با انگیزه‌اند و از اهمیت آن‌چه انجام می‌دهند، به خوبی آگاه‌اند. بر این اساس، شماری از جوانان پاکستانی از بریتانیا به پاکستان می‌آمدند تا به لشکر طیبه بپیوندند و بیش‌تر این افراد فارغ‌التحصیل و یا هم دارای مهارت‌های شغلی بودند.

لشکر طیبه در مناطق روستایی بیش‌تر از دو گروه خانواده‌هایی که گرایش به وهابیت داشتند و هم‌چنین از خانواده‌های بسیار فقیر سرباز می‌گرفتند. برخی از خانواده‌ها زمانی به وهابیت گرایش پیدا می‌کردند که سرپرست‌های‌شان پس از سپری نمودن مدت زمانی برای کار به عربستان، دوباره به پاکستان برمی‌گشتند. به صورت خلاصه، لشکر طیبه افرادی را می‌پذیرفت که کم‌تر در جامعه پذیرفته شده‌اند و این موضوع باعث می‌گردید تا نقش مهمی را در احیای شهرت معتادان و مجرمان بازی کنند.

در گردهمایی سالانه‌ی دعوت و ارشاد، بیش از ۱۰۰ هزار نفر در مدت سه روز در منطقه‌ی «مُردیک» گردهم آمدند و بر علاوه‌ی اشتراک مجاهدین و خانواده‌ی شهدا، مقام‌های خارجی نیز اشتراک نمودند. در این گردهمایی بیش‌تر سخنرانی‌ها در مورد جهاد و استقرار خلافت اسلامی در جهان و در صفحه اینترنتی جنبش در دسترس بود. در این گردهمایی علاوه بر نمایش نظامی که تدارک دیده شده بود، مجاهدین و اعضای خانواده‌ی شهدا با شوق و احساسات خاص در مورد جهاد به سخنرانی پرداختند. گردهمایی سالانه باعث می‌گردید تا هزاران داوطلب به این جنبش بپیوندند.

### **اعضای جدید با کدام انگیزه به لشکر طیبه می‌پیوستند؟**

جوانان پاکستانی از کودکی و از خانواده شروع تا مکتب و از طریق رسانه‌ها همیشه زیر تأثیر شایعات مربوط به مسایل کشمیر قرار می‌گیرند. رسانه‌ها از طریق تصویرسازی، بدرفتاری‌های نیروهای هندی را با کشمیری‌ها به نمایش می‌گذارند که نمی‌توان تأثیر فزاینده‌ی آن را بالای نوجوانان کم‌اهمیت تصور کرد. رسانه‌ها بیش‌تر جبر، اکراه، تحقیر و تجاوز جنسی سربازان هندی را بر

زنان مسلمان کشمیری تصویرسازی می‌کنند. این همه برای شعله‌ور ساختن خاطرات ترسناک گذشته (تقسیم هندوستان در سال ۱۹۴۷) - که هنوز در اذهان عامه‌ی مردم پنجاب از اهمیت بزرگی برخوردار است - تأثیر عمیق دارد. تأثیر تبلیغات بر اذهان عامه، موجب افزایش گرایش آن‌ها برای مداخله در کشمیر و حفاظت از آبروی خواهران و مادران‌شان می‌گردید.

با این حال، این تنها عامل و محرک پیوستن جوانان به لشکر طیبه نبود؛ بلکه عوامل دیگری نیز وجود دارد و عامل دیگر، مهاجرت پاکستانی‌ها به خاورمیانه در بین سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۶ است. اگرچه این مهاجرت‌ها بعدها کاهش یافت، اما با این حال نقش مهمی در نگرش مذهبی پاکستانی‌ها داشت. از سوی دیگر پنجابی‌های جنوبی و فقیرنشین‌ها نیز نمی‌توانستند به کشورهای دیگر مهاجر شوند. این دو طبقه قادر به تأمین منابع مادی برای پرداخت مخارج سفر به خارج نبودند. قاچاق چیان انسان برای انتقال افراد به اروپا مبلغ ۲۰۰ هزار تا ۴۰۰ هزار کلدار می‌خواستند و برای بیش‌تر پاکستانی‌ها که در حدود ۳۰۰۰ تا ۵۰۰۰ کلدار پاکستانی در یک ماه درآمد داشتند، سفر به خارج مانند یک رؤیای دست نیافتنی بود. در این میان، تنها راه نجات برای کارگران پیوستن به احزاب مذهبی و یا جنبش‌های جهادی بود. این جنبش‌های جهادی از یک سو به آن‌ها هویت بخشیده و از سوی دیگر مقداری معاش را برای رهایی از درماندگی‌های اجتماعی ناشی از فقر می‌پرداختند. در سوی دیگر، در پی ناکامی حزب «مسلم لیگ» و «حزب مردم» پاکستان، تمایل به مصالحه‌ی احزاب سنتی و وجود فساد در سازمان‌های سیاسی دیگر، نوعی خلای سیاسی در پاکستان تقویت یافت که با گسترش این خلأ، نقش جهاد در معادلات کشمیر بیش از هر زمان دیگر اهمیت یافت.

در چنین شرایطی، مردان جوانی که امید چندانی به آینده نداشتند، اظهار می‌کردند که «می‌خواهند از آن‌ها به عنوان شهید، همانند فلسطینی‌های فدایی، یاد شود. جامعه‌ی پاکستان بر اساس شرایط اجتماعی، شدیداً طبقاتی و سلسله‌مراتبی بوده است و در شرایطی که تفاوت‌های اجتماعی بسیار زیاد است، هر فرد کوشش می‌کند تا جایگاه خود را از لحاظ قدرت، امتیاز و یا شهرت، بهتر از دیگران جلوه دهد. گروه‌های دست نیافته به جایگاه درست اجتماعی، به علت حقارت ناشی از ضعف در مقابل دیگران، تلاش می‌نمودند با ظاهری مذهبی، جایگاه خویش را ارتقا بخشند. این افراد از طریق اشتراک در جهاد کشمیر، برای خود و خانواده‌ی خویش شهرت و اعتبار به دست می‌آوردند. پس از کشته شدن این جنگ‌جویان، خانواده‌ی آن‌ها، علاوه بر این که از مقام خوبی برخوردار می‌گردیدند، اغلب کمک‌های مادی نیز دریافت می‌کردند. این ملاحظات و تأثیر آن‌را نمی‌توان بر مردهای جوانی که قبلاً بی‌کار، معتاد و یا دارای جرم‌های خفیف بودند، نادیده گرفت. در بسیاری از موارد، خانواده‌های ضعیف نمی‌توانستند اعضای خود را تحمل کنند، اما پس از کشته شدن آن‌ها، به یک‌بارگی به موقفی دست می‌یافتند که قبلاً برای آن‌ها دست نیافتنی به نظر می‌رسید. بارها از پدرهای این خانواده‌ها شنیده می‌شد که می‌گفتند «ممکن بود پسر من به علت استفاده‌ی زیاد مواد مخدر، در حادثه‌ی ترافیکی و یا شاید بر اثر دزدی در جاده کشته می‌شد؛ اما من وی را به رضای خود سپردم تا شهید شده و شفاعت ما را نزد خداوند نماید».

از سوی دیگر یک مطالعه‌ی دقیق اجتماعی - اقتصادی در مورد شرح حال شهدا، به وضاحت نشان می‌دهد که برخی از آن‌ها تا زمانی که ازدواج نکرده و یک شغل ثابت نداشتند، به لشکر طیبه نپیوستند. علت این امر بیش‌تر در این

مسأله نهفته است که آن‌ها اول می‌خواستند به اهداف شخصی دست پیدا کنند و سپس به جهاد می‌رفتند.

نخستین مجاهدین لشکر طیبه در «کمپ جاجی» ولایت پکتیای افغانستان در سال ۱۹۸۷، در کنر و نورستان آموزش دیده بودند که این آموزش‌ها در همراهی با لشکر طیبه زیر حمایت «مولانا جمیل الرحمان» صورت می‌گرفت. حتی برخی از افغان‌ها از نورستان به صف لشکر طیبه پیوستند که در کشمیر می‌جنگیدند. لشکر طیبه سه کمپ آموزشی در منطقه‌ی آزاد کشمیر (قسمتی که توسط پاکستان کنترل می‌شود) دارد. مهم‌ترین مرکز آموزشی این گروه «ام القرا» در مظفر آباد بود که در آن ماهانه ۵۰۰ مجاهد در سطوح متفاوت آموزش می‌دیدند. آموزش‌ها در سطح ابتدایی و آموزش‌های اساسی برگزار می‌شد که ۲۱ روز را در بر می‌گرفت. سپس انگیزه‌ی نامزدان توسط فرمانده‌های محلی مورد بررسی قرار می‌گرفت و در نهایت انتخاب می‌شدند. پس از تکمیل دوره‌ی نخست آموزشی، آموزش‌دیدگان به خانه‌های خود برگردانیده شده و زیر مراقبت قرار می‌گرفتند. آموزش‌دیدگان پس از آن که از خانه‌های خود برمی‌گشتند، در دوره‌ی سه هفته‌یی، برای‌شان آموزش‌ها و ارشادهای دینی تدویر می‌گردید. حافظ سعید همیشه می‌گفت؛ تا زمانی که سربازان جدید، اساسات مستحکم مذهبی را نپذیرند و در باور خود استوار نباشند، نمی‌توانند سلاح به دست بگیرند. در مرحله‌ی بعد، وضعیت این جنگ‌جویان در محله و خانه‌شان مورد بررسی قرار می‌گرفت و در صورتی که رفتار این نامزدان در خانه‌های‌شان قابل قبول می‌بود و آن‌ها توسط دیگران به عنوان یک شهروند نمونه پذیرفته می‌شدند، سپس به آن‌ها اجازه داده می‌شد تا در یک دوره‌ی سه



ماهه‌ی ویژه، برای آموختن چگونگی استفاده از سلاح‌های سبک، تاکتیک‌های جنگ چریکی و شیوه‌های زنده ماندن، اشتراک نمایند.

اشتراک‌کنندگان پس از تکمیل این برنامه‌های آموزشی، تحول یافته‌(با موهای طویل، ریش دراز و حتی لباس‌های بلند تا بجلک پا) به خانه برمی‌گشتند. هم‌چنین آن‌ها نام‌های قبلی خود را تغییر داده و اسم یکی از اصحاب حضرت پیامبر و یا قهرمانان صدر اسلام را مانند «ابو طلحه»، «ابو حذیفه» و یا «ابو هریره» برای خود می‌گذاشتند. در نهایت تغییر شخصیت در بیش‌تر مجاهدین برملا بوده و رزمندگان تصدیق می‌کردند که پس از تکمیل دوره‌ی آموزشی سه ماهه، از نگاه عقلانی و جسمانی به حد کمال رسیده‌اند. این روند آموزشی به عنوان یک فرایند سرنوشت‌ساز برای آینده آن‌ها در جهاد تلقی می‌شد. به نقل از منابع معتبر، ۱۰۰ الی ۳۰۰ هزار مرد جوان در لشکر طیبه آموزش نظامی دیدند. با این حال همه‌ی آن‌ها به جنگ نمی‌رفتند، بلکه بسیاری از ایشان مصروف امرار معاش و کسب درآمد از طریق پخش و توزیع تبلیغات تصویری ظلم‌هایی که در کشمیر انجام می‌شد و شایعه‌پراکنی‌ها در این مورد بودند. هم‌چنین کسانی می‌توانستند به کشمیر بروند که از سوی خانواده‌های‌شان اجازه رفتن به جهاد را می‌داشتند؛ زیرا برای جهاد تشویق خانواده‌ها ضروری بود که از طریق رضایت خانواده‌ها ایدیولوژی وهابی نیز در میان خانواده‌ها و جامعه درونی می‌گردید.

پس از جنگ «کارگیل» میان هندوستان و پاکستان در سال ۱۹۹۹، لشکر طیبه استراتژی مأموریت‌های انتحاری را تصویب کرد. به گفته‌ی «مولانا ذکی رحمان لکنهوی» فرمانده‌ی کل، در سال ۲۰۰۰ در حدود ۸۹۱ سرباز هندی در حملات گوناگون لشکر طیبه کشته شده‌اند. لشکر طیبه ادعا دارد که در میان

سال‌های ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۰ در حدود ۱۴ هزار و ۳۶۹ سرباز هندی را از بین برده و در مقابل ۱۱۰۰ مجاهد را از دست داده‌اند. «گروه فداییان» که در داخل لشکر طیبه مشخص شده بودند، متفاوت از گروهک‌های انتحاری «ببرهای تامیل» و یا «حماس» در فلسطین پنداشته می‌شد. بر اساس مفاهیم و مؤلفه‌های اسلام، خودکشی ممنوع شناخت شده است. با این حال از قرآن می‌توان توجیهی برای کسانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کنند، استخراج نمود. بر اساس مفاهیم اسلامی، کسانی که در این گونه جنگ‌ها کشته می‌شوند، آن‌ها نمرده‌اند، بلکه نزد خداوند زندگی می‌کنند. با این حال مسلمانان پاکستانی به مأموریت‌هایی که مرگ در آن یقینی باشد، نمی‌رفتند، بلکه بیش‌تر در عملیات‌هایی اشتراک می‌کردند که فرصت زنده برگشتن از آن ممکن بود، حتی اگر این چانس بسیار اندک می‌بود.

هدف فداییان این نبود که خود را در نخستین مأموریت قربانی نمایند؛ برعکس، هدف آن‌ها وارد نمودن حداکثر خسارت ممکن بر دشمن بود. فداییان از طریق ایجاد ترس در میان نسل‌های فعلی و بعدی، اعمال وحشیانه‌یی را ضد هندوها مرتکب می‌شدند؛ زنان و کودکان را می‌کشتند و اشخاص مورد هدف خود را سر بریده و پاره پاره می‌کردند. با این حال، هدف نهایی فداییان شهید شدن بود و خانواده‌های‌شان این موضوع را می‌دانستند که آن‌ها خانه‌های خود را به نیت کشته شدن ترک می‌کردند. آن‌ها به شکل مکرر در جنگ اشتراک می‌کردند تا به درجه‌ی شهادت نایل آیند. به باور آن‌ها، تنها شهیدان می‌توانند با خداوند صحبت مستقیم داشته، شفاعت خانواده‌ی خود را نموده و زمینه داخل شدن اعضای خانواده را به بهشت مساعد سازند.

از سوی دیگر، شهدا در کشمیر دفن می‌شدند و باور مذهبی بر این بود که اجساد شهدا فاسد نشده و حتی تا پنج الی شش ماه پس از مرگ، پوست بدن آن‌ها تازه و صورتی باقی مانده و بوی خوش گل‌ها از مقبره‌های آن‌ها بیرون می‌شود. در این بین، در صورتی که یکی از مجاهدین شهید شود، مقام حوزه‌یی لشکر طیبه با یکی از مقامات منطقه‌یی، در همراهی با شماری از مجاهدین دیگر، برای عرض تبریکات نزد خانواده‌ی شهید می‌رفتند. معمولاً برای خانواده‌ها اجازه داده نمی‌شد تا سوگواری خود را آشکار سازند. در این رابطه حدیثی از پیامبر نقل می‌گردید که خانم‌هایی که به خاطر شهید شدن شوهران‌شان در میدان جنگ، گریه و زاری می‌کنند، مورد نکوهش قرار می‌گیرند. بر این اساس به جای سوگواری، مانند جشن‌ها شیرینی توزیع می‌گردید. لشکر طیبه مراسم مذهبی را زیر عنوان «نماز جنازه‌ی غایبانه» در پیش می‌گرفت که اغلب این مراسم در میدان‌های ورزشی برگزار می‌شد و جمع کثیری از مردم در آن شرکت می‌کردند. اشتراک خانواده‌های شهدا در گردهمایی‌های بزرگ، موجب افتخار آن‌ها می‌گردید. در این اجتماعات، به خانواده‌های شهدا فرصت سخنرانی در مقابل هزاران فرد داده می‌شد و هنگامی که والدین شهدا اجازه‌ی صحبت در مقابل هزاران تن را به دست می‌آوردند، افتخار می‌کردند که مورد رحمت خداوند قرار گرفته و برای آن اظهار سپاس و امتنان می‌کنند. در عین زمان، مقامات ارشد لشکر طیبه از مراسم سرپرستی می‌کردند و از آن به عنوان یک فرصت مذهبی - سیاسی خوب برای تبلیغ مذهبی و جذب سایر افراد بهره می‌بردند. پس از این که خطابه‌های پر از احساسات در مورد جهاد و وصیت‌نامه‌های شهدا از جانب خانواده‌های آن‌ها آرایه می‌گردید، داوطلبان جدید به سوی جهاد جذب می‌شدند.

در گردهمایی‌های سالانه‌ی لشکر طیبه معمولاً وصیت‌نامه‌های شهدا خوانده می‌شد که بیش‌تر آن‌ها از لحاظ محتوا یک‌سان و با این‌گونه عبارات آغاز می‌شدند: «زمانی که شما این وصیت‌نامه را می‌خوانید، ممکن است من به بهشت رسیده باشم». به همین ترتیب، موضوعات متن وصیت‌نامه نیز همیشه یکی بود و شهدا از والدین خود طلب بخشش می‌نمودند. آن‌ها از این‌که قبل از وقت و بدون خدمت کافی، پدر و مادر خویش را ترک نموده‌اند، طلب عفو می‌نمودند. افزون بر آن، از کسانی که به آن‌ها آسیب رسانده‌اند نیز معذرت می‌خواستند. علاوه بر آن، شهدا از خانواده‌های خود خواهش می‌نمودند، در صورتی که قبل از رفتن به کشمیر از کسی پول قرض گرفته باشند، آن‌را پرداخت نمایند. آن‌ها هم‌چنین از خانم‌های خود می‌خواستند تا حجاب و گوشه‌گیری را رعایت نمایند و به برادران خود توصیه می‌کردند تا ریش‌های خود را گذاشته و نمازهای پنج‌گانه را با خشوع و خضوع در اوقات مشخص آن‌ها ادا نمایند. خواست دیگر کشته‌شدگان از خانواده‌های‌شان فراهم ساختن تعلیمات مذهبی برای کودکان بود و در ضمن از آن‌ها می‌خواستند تا کودکان‌شان را از تأثیرات منفی و مضر رسانه‌ها محافظت نمایند. آن‌ها بازهم به برادران خود توصیه می‌نمودند تا آهنگ‌های هندی را نشنیده و فلم‌های هندی را تماشا نکنند. در ضمن از آن‌ها می‌خواستند تا برای جلوگیری از نفوذ فرهنگ هندی (موسیقی، آهنگ‌سرایي و رقص)، تلویزیون‌ها و سی‌دی‌های خود را از بین ببرند. مجاهدین کشته‌شده در کل از خانواده‌های خود می‌خواستند به آنانی که برای عرض تسلیت می‌آیند، اجازه گریه نمودن را ندهند؛ چرا که سوگواری باعث رنجش روح مرده می‌شود. شهدا بیش‌تر بر این شعار پافشاری

فصل چهارم: پاکستان از اسلام‌گرایی محافظه‌گرایانه تا رادیکالیسم سیاسی / ۱۰۱

داشتند «کلاشینکوف‌ام را زمین‌نگذار» و از برادران و دوستان خود می‌خواستند جهت انتقام حقارتی که متوجه زنان کشمیری شده و هم‌چنان گرفتن انتقام خون آن‌ها به شعار بالا عمل نمایند. در اخیر هم می‌افزودند که در روز آخرت منتظر خانواده‌های خود در دروازه‌های بهشت اند و تأکید می‌کردند که تنها زندگی پس از مرگ، با ارزش و ابدی بوده و زندگی دنیایی، آزمونی بیش جهت رسیدن به مقصد اصلی نیست.

فعالیت‌های لشکر طیبه تنها محدود به منطقه‌ی کشمیر نشد، بلکه نیروهای آن اعمال تروریستی را در مناطق مختلف هندوستان مانند ممبی و حیدرآباد نیز انجام داده‌اند. اهداف آن‌ها هم‌سان با منافع آی.اس.آی و افراطی ساختن گروه‌های مشخص مسلمان هندی بود. بر علاوه، مجاهدین لشکر طیبه تعهد سپرده‌اند تا از سلاح و یا مهارت‌های نظامی خود ضد منافع پاکستان استفاده نکرده و به هیچ یک از گروه‌های فرقه‌یی و یا قومی، به طور مثال افراطی‌های جنبش دیوبندی، نپیوندند.

تا قبل از مداخله‌ی امریکا در افغانستان، لشکر طیبه گفته بود که هیچ‌گونه جاه‌طلبی و مداخله‌ی مستقیم در امور پاکستان نخواهد داشت. آن‌ها هیچ‌گونه نارضایتی از مقام‌های پاکستانی نداشته و در سوی دیگر، از آزادی کامل زیر عنوان «جهاد در کشمیر» در داخل خاک پاکستان برخوردار بودند. با این حال، مرکز «مُردیک» از سوی آن‌ها به عنوان یک منطقه‌ی خودمختار و خارج از حاکمیت دولت اداره می‌شد و در آن‌جا علاوه بر اشخاص دیگر، «رمزی یوسف» و «ایمل کنسی» نیز پناهنده شده بودند. در همین حال، با روی کار آمدن «جیش محمد» و یا به بیان دیگر با خلق این سازمان استخباراتی توسط

پاکستان، لشکر طیبه بقای خود را در معرض خطر دید و احساس ناتوانی کرد. لشکر طیبه پس از شکل‌گیری بحران افغانستان، بیم داشت که نتواند سازمان استخباراتی پاکستان را برای ادامه‌ی فعالیت خود در کشمیر قانع سازد. این لشکر هم‌چنین هراس داشت که امریکا احتمالا آن‌ها را مورد هدف نظامی قرار دهد.

هرچند لشکر طیبه در آن زمان از سوی آی.اس.آی دستور گرفته بود که موقف خود را آشکار نسازد، اما با این حال، در اکتوبر سال ۲۰۰۱ و برای حفظ موقعیت خویش در مقابل جیش محمد، حمله‌ی مرگباری را در کشمیر به راه انداخت و حملات خود را در مقابل سپاه هند و غیرنظامیان هندی چندین برابر افزایش داد. در عین حال، آن‌ها به یک رشته حملات دیگر نظیر حمله‌ی ۱۳ دسمبر ۲۰۰۱ به پارلمان هندوستان دست زدند که در نتیجه‌ی آن ۱۴ هندی کشته شد. با این حال حافظ سعید، مسئولیت این حمله را به دوش نگرفت. افزون بر این، در عملیات دیگری در ۱۴ می ۲۰۰۲، قرارگاه سربازان هندی در نزدیکی منطقه‌ی جامو مورد آماج قرار گرفت که ۳۰ کشته برجای گذاشت.

لشکر طیبه جدا از موضوع جهاد در کشمیر، خود را دادخواه جهاد می‌دانست و طرح «جهاد برای جهاد» را مطرح ساخت که دست‌آورد مشخصی نداشت. حافظ سعید در دسمبر ۲۰۰۰ اعلام کرد که «مسلمانان خود را در سرتاسر جهان برای اشتراک در جهاد سازمان دهند... شاید مردم می‌خواهند بدانند که مجاهدین از جهاد در کشمیر اشغال‌شده چه دست‌آوردی داشته‌اند؟ درست است که تا هنوز موفق به آزادسازی کشمیر نشده‌ایم؛ اما به عقیده‌ی من، آگاهی‌دهی در مورد ضرورت جهاد برای مسلمانان مهم‌تر از نتیجه‌ی جهاد است».

فصل چهارم: پاکستان از اسلام‌گرایی محافظه‌گرایانه تا رادیکالیسم سیاسی / ۱۰۳

سرانجام فعالیت لشکر طیبه در جنوری ۲۰۰۲ ممنوع شد، اما شاخه‌ی مسلح این لشکر به منطقه‌ی آزاد کشمیر پناه برد و زیر فرمان کشمیری‌ها، با تغییر نام به «حافظان اهل حدیت» به فعالیت خویش ادامه داد. حافظ سعید نیز سرپرست «جماعت دعوت» در منطقه‌ی مُردیک شد و فعالیت‌های خود را محدود به تبلیغ و آموزش نمود.

از سوی دیگر، لشکر طیبه تناقض‌گویی‌های پرویز مشرف را در مورد جنبش‌های جهادی اثبات می‌کند. بر اساس بیانیه‌های رسمی مشرف، دولت پاکستان به صورت جدی ضد گروه‌های جهادی مبارزه می‌کند؛ در حالی که برخورد ملایمی در مقابل گروه‌های جهادی در پیش گرفت، به خصوص در مقابل آنانی که فعالیت‌های‌شان متمرکز به کشمیر بودند. ارتش پاکستان تا زمانی که موضوع کشمیر حل نشده باقی بماند، از جنبش‌هایی همانند لشکر طیبه به عنوان نیروی نیابتی استفاده می‌کند. مقام‌های پاکستانی لشکر طیبه را به دلیل این که فعالیت‌های آن در کشمیر متمرکز بوده و وعده سپرده که به دولت پاکستان آسیبی نمی‌رساند، یک گروه جهادی واقعی می‌داند. بنابراین، حکومت پاکستان هیچ دلیلی برای دخالت در امور این گروه نمی‌بیند.

حافظ سعید به زندان رفت و پس از سپری نمودن شش ماه بر اساس فرمان دادگاه آزاد گردید. او پس از رهایی به سرتاسر کشور سفر نمود تا فراخوانی برای جهاد را تجدید نماید. او تأکید می‌کرد که برای بقای پاکستان، جهاد نیازی مبرم است و در مصاحبه‌ی حملات انتحاری را بهترین نوع جهاد خواند. در گردهمایی سالانه‌ی این جنبش در منطقه‌ی «پتوکی» که در نوامبر ۲۰۰۲ برگزار شد، بیش از یک‌صد هزار تن به شکل داوطلبانه به این گروه گرویدند.

از سوی دیگر، مجله‌ی دعوت نیز به فعالیت‌های چاپی خود ادامه داد و محتوای آن بدون تغییر باقی ماند. در این مجله و در یک صفحه‌ی اختصاصی وصیت‌نامه‌های شهدا همواره به نشر می‌رسید. افزود بر این، مکتب دعوت هم‌چنان شوق و تفکر جهاد را در اذهان کودکان تزریق می‌نمود. در کل جماعت دعوت فعالیت‌های خود را در سال ۲۰۰۳ در بخش‌های دیگری از جمله صحت و رفاه در مناطق دیگر پاکستان مانند کراچی و سند گسترش داد.

در میان گروه‌های دیگر مجاهدین، «حزب مجاهدین» زیر رهبری «صلاح‌الدین» بود که در اصل از کشمیر زیر اداره‌ی هند به منطقه‌ی مظفرآباد آمده بود. حزب مجاهدین در حدود ۸۰ درصد سربازگیری‌های خود را در کشمیر انجام می‌داد. از نگاه فکری، حزب مجاهدین لیبرال‌تر از جنبش‌های لشکر طیبه و جیش محمد و نزدیک‌تر به جماعت اسلامی عمل می‌نمود و خواهان پیوستن کشمیر به پاکستان بود. این نخستین جنبشی بود که جنگ‌های چریکی را ترک نمود و آتش‌بس یک‌طرفه را در جولای ۲۰۰۰ اعلام نمود. کنار گذاشتن جنگ‌های چریکی، این جنبش را تا اندازه‌ی در انزوا قرار داد که باعث به وجود آمدن یک شکاف در این جنبش گردید. پس از اعلام آتش‌بس، فرماندهی کل پیشین این جنبش (عبدالمجید) صحبت‌هایی را با حکومت هند در ساریناگر آغاز کرد و سپس در مارچ ۲۰۰۳ به قتل رسید.

از سوی دیگر، «تحریک نفوذ شریعت محمدی» توسط «صوفی محمد» (یکی از دیگر از متفکرین جماعت اسلامی) در سال ۱۹۹۴ در منطقه‌ی «مالاکند» تأسیس گردید. این جنبش که نخست بنیادگرا و متشکل از هویت قومی بود، بیش‌تر به دنبال تطبیق شریعت بود و در مناطق شمال غربی ولایات



فصل چهارم: پاکستان از اسلام‌گرایی محافظه‌گرایانه تا رادیکالیسم سیاسی / ۱۰۵

سرحدی پاکستان فعالیت می‌نمود. بنابر عرف قومی پشتون‌ها - که باید از پشتون‌های دیگر حمایت کنند و از قرن ۱۹ متأثر از جهاد باقی مانده بود - این جنبش پس از دخالت امریکا، بیش از ۷ هزار پشتون را به حمایت از طالبان به افغانستان فرستاد. از میان این افراد، بیش از ۵ هزار نفر در جریان جنگ به قتل رسیده و یا ناپدید شدند. سرانجام در سال ۲۰۰۲ فعالیت‌های این جنبش نیز ممنوع اعلام شد.

در همین حال، شیعه‌ها در پاسخ به خیزش فرقه‌های مذهب سنی، خود را در گروه‌های سیاسی و پارلمانی تنظیم نمودند. «سپاه محمد پاکستان» یکی از نمونه‌های این گروه‌ها بود که از میان «تحریک جعفریه‌ی پاکستان» به وجود آمد. هرچند که در سال ۲۰۰۲ فعالیت تحریک جعفریه پاکستان ممنوع شد، ولی بعدها زیر عنوان «تحریک اسلامی» دوباره آغاز به فعالیت نمود. «علامه ساجد نقوی» که یکی از اعضای «مجلس متحده‌ی عمل» بود، رهبری این تحریک را به عهده داشت. به همین شکل، سپاه محمد پاکستان در سال ۱۹۹۴ توسط «غلام رضا نقوی» و «مرید عباس یزدانی» شکل گرفت. این جنبش اساساً در پاسخ به بی‌کفایتی تحریک جعفریه‌ی پاکستان برای حفظ شیعه‌ها به وجود آمد و اعضای آن حملات خشونت‌آمیزی را ضد سنی‌ها انجام دادند. این جنبش سربازگیری را از مناطق دوردست و قریه‌های پنجاب جنوبی و مدارس اهل تشیع آغاز نمود. دولت ایران حمایت مالی از این جنبش را تا سال ۱۹۹۶ برعهده داشت و مرکزیت آن در لاهور بود که شدیداً توسط سازمان استخباراتی پاکستان زیر نظر قرار داشت. از نگاه روابط، این جنبش رابطه‌ی مبهمی با تحریک جعفریه‌ی پاکستان، سپاه صحابه و لشکر جهنگوی داشت.

بعدها سپاه محمد پاکستان کاملاً از هم فروپاشید و اعضای آن به ایران و لبنان جنوبی تبعید شده و برخی هم به زندان فرستاده شدند. در این میان، نیروهایی که باقی ماندند، افراطی‌هایی بودند که بدون یک ساختار و فرمان واحد، حمله‌های تلافی‌جویانه را ضد اهل سنت انجام می‌دادند. با این حال، فعالیت‌های این سپاه در اگست ۲۰۰۱ ممنوع قرار داده شد.

# فصل پنجم

---

ارتباطات و پویاے



## ارتباطات وپویای

اگرچه در دهه‌ی ۱۹۹۰ و در زمان اتحاد جماهیر شوروی پیشین، آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان به صحنه‌ی تماشایی جنبش‌های متکثر تبدیل گردیده بودند، اما آن‌ها در یک محور مرکزی، متمرکز نبودند. در این زمان رقابت‌های شخصی و گروه‌بندی‌های قومی میان ازبک‌ها، تاجیک‌ها، پشتون‌ها، پنجابی‌ها، سندی‌ها و گروه‌بندی‌های طبقاتی و صنفی در پاکستان شکل گرفت. در این بین، تفاوت در استراتژی‌ها، این جنبش‌ها را اغلب در برابر هم قرار می‌داد و یا حداقل مانع از شکل‌گیری اتحاد در میان آن‌ها می‌گردید. با این حال روابط شبکه‌یی شخصی، اغلب در تعامل آن‌ها نقش اساسی بازی می‌نمود، به خصوص در میان داوطلبان مسلمان که در میان سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۲ در افغانستان جنگیده‌اند. آن‌ها در قالب روابط استاد و شاگرد و یا هم‌دوره بودن در مدارس پاکستان - که همه بر اساس روابط نژادی صورت می‌گرفت - با یک‌دیگر روابط برقرار می‌نمودند.

روابط جنبش‌های آسیای مرکزی در میان یک‌دیگر، حتی در شرایطی که روابط میان فرماندهان خوب باشد، همچنان هماهنگ نیست. دولت‌های ازبک و تاجیک در میان سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۷ شانه به شانه در مقابل این جنبش‌ها جنگیدند. در نتیجه‌ی این جنگ، اعضای جنبش اسلامی ازبکستان در بین

سال‌های ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۰، پناه‌گاه امن و محفوظی در دره‌ی «آپرگرام» در تاجیکستان به دست آوردند. در این میان، فعالیت‌های طالبان نیز چندان هماهنگ نبود؛ آن‌ها در محور یک توده‌ی عظیم نظامی متشکل از القاعده و جنگجویان خارجی بودند، اما در مرکز قرار نداشتند. نقش اختصاصی آن‌ها دادن پناه‌گاه به نظامیان فراری و تهداب گذاشتن ساختار جنگ اسلامی در قالب بسترهای قومی - که عمر چندان طولانی نداشت - بود. طالبان در افغانستان نقش «دیگ ذوب فلزات» را برای نسل جدید نظامیان فرامیتی داشت، اما مرکز فرماندهی اسلام‌گرایی رادیکال نبود. در سوی دیگر، دو محور واقعی بین‌المللی رادیکالیزم اسلامی، شبکه‌ی بن لادن (القاعده) و جنبش‌های پاکستانی بودند. آن‌ها مسیر موازی را می‌پیمودند و به صورت نهادی کاملاً متمایز عمل می‌کردند. با این حال این دو محور پس از جنگ خلیج نشان دادند که به یک‌دیگر وابسته‌اند.

### جنبش القاعده و افغان‌ها

افراط‌گرایی القاعده به صورت کامل زمانی شناسایی گردید که بن لادن از سودان بازگشت و کنترل عمومی را به دست گرفت. پس از زمانی که سلطه‌ی طالبان در افغانستان گسترش یافت، داوطلبان خارجی در افغانستان حضور یافتند، اما بر اساس اهداف مشخص، کم‌تر منسجم به نظر می‌رسیدند. بعضی از آن‌ها به طرفداری از حکمتیار علیه مسعود می‌جنگیدند، اما اکثریت آن‌ها به فرماندهان محلی - که تقریباً همه‌ی آن‌ها پشتون بودند - وابسته شده بودند. برای مثال، اعراب قدرت‌مند وابسته به «سازمان امداد اسلامی بین‌المللی» مستقر در عربستان سعودی، در حمایت از اقلیت‌های پشتون در کندز در شمال حضور داشتند. برخی از آن‌ها مصروف امدادسانی به پایگاه‌های تاجیک‌های مهاجر از

تاجیکستان بودند تا از ورود غربی‌ها برای حمایت از آن‌ها جلوگیری نمایند. هم‌چنین در دره‌ی کتر نزدیک به مرزهای پاکستان، امارت‌های کوچک اسلامی افغان مانند همتایان‌شان به وجود آمد. این امارت‌ها با عنوان «جنیش اسلامی» و «دعوت ارشاد پاکستان» به رهبری «محمد افضل» در نورستان بالا و «جمیل الرحمن» در میان قبیله‌ی صافی و پشتون‌ها - که در این منطقه قرار داشتند - به وجود آمد. در سال ۱۹۹۲، مسعود در اداره‌ی خویش عضو عرب نداشت و او نگران حضور بی‌جهت اعراب در میان افغان‌ها بود. این در حالی است که یک منازعه‌ی طبیعی میان افغان‌ها و اعراب بر سر برداشت‌ها از دین وجود داشت. اعراب وهابی در افغانستان برخی از اقدام‌های مشروع افغان‌ها نظیر بازدید از اماکن متبرکه‌ی بزرگان و نمایش پرچم در مقبره‌ی شهدا را خرافات می‌دانستند، که این موضوع زمینه‌ی بروز درگیری‌هایی را به وجود می‌آورد.

تعامل و همکاری میان بن لادن و طالبان، قوانین تعامل میان مجاهدین در افغانستان را تغییر داد. طالبان کنترل نظامیان غیرپاکستانی را به بن لادن سپرد، در حالی که سازمان‌های پاکستانی به خصوص «حرکت مجاهدین»، کنترل تعدادی از پایگاه‌های آموزشی را در ولایت پکتیا به عهده داشت. پس از آن‌که نظامیان حزب مجاهدین در سال ۱۹۹۶ به حکمتیار وابسته شدند، «حرکت انصار» مسئولیت مدیریت پایگاه آموزشی «سلمان فارسی» را در پکتیا به دست گرفت که در نتیجه‌ی آن، کنترل این پایگاه از دست طالبان خارج گردید. این پایگاه به «امیر معاویه» (بنیان‌گذار خلافت بنی امیه در قرن هفتم اسلامی) تغییر نام داد و به عنوان پناه‌گاهی برای مبارزین «لشکر جهنگوی» - که گروهی ضد شیعه است - تبدیل گردید. هم‌چنین پایگاه‌های «بدر اول» و «دوم» نیز که مربوط به جماعت اسلامی بودند، به حرکت انصار داده شدند.

در طول این دوره، بن لادن عرب‌ها را زیر کنترل خویش آورد و آن‌ها را از جمعیت افغان‌ها جدا نمود. رهبران این گروه‌ها تنها می‌توانستند زیر شرایط خاصی به اجتماع‌های عمومی نزدیک به قندهار و جلال‌آباد بروند، در حالی که نظامیان عادی به صورت گروهی در اردوگاه‌هایی در کابل و کندز تجمع یافته بودند. در عین زمان، گروهی متشکل از نظامیان کشورهای غربی تشکیل یافته بود که به آن‌ها شیوهی انجام اقدام‌های تروریستی آموزش داده می‌شد، تا آن‌ها بتوانند این اقدام‌ها را در کشورهای خویش انجام بدهند. هم‌چنین یک گروه مشخص دیگر در افغانستان زیر رهبری «ابوزبیده» بود. او یک فلسطینی‌الاصل از غزه، متولد مرکز ریاض در سال ۱۹۷۱ و عضو قبلی جهاد اسلامی بود که همراه با پاسپورت مصری به افغانستان آمده و ساکن جلال‌آباد بود.

تقریباً همه‌ی رهبران به استثنای سخنگوی بن لادن از نسل اول جنگ جویانی به شمار می‌رفتند که به افغانستان آمده و یا ضد شوروی جنگیده بوده‌اند؛ «سلیمان ابو قیص»، سخنگوی بن لادن، کویتی‌الاصل بود و پس از ویدیوهای حادثه‌ی سپتامبر به عنوان دستیار بن لادن، در کنار او فعالیت می‌کرد. رهبران این گروه شامل «بن لادن، ایمن الظواهری، محمد عاطف، الیاس عبدالعزیز، ابوسیتا، الیاس تأثیر عبدالله، الیاس ابوحفص المصری» بودند. «الیاس ابوحفص المصری» یک افسر پیشین پولیس مصر بود که از سال ۱۹۸۳ در پیشاور حضور داشت و دخترش با پسر بن لادن ازدواج کرده بود.

در کنار نسل قدیمی نظامیان، نسل جدیدی از نظامیان که با نظامیان کهنه‌کار در افغانستان متفاوت بودند، در دهه ۱۹۸۰ از سوی بن لادن به افغانستان آورده شدند. این جنگ‌جویان دارای بینش سیاسی مشخص و تجربه‌ی



کافی نبودند. آن‌ها که از ملت‌های مختلف عربی و یا غربی تشکیل یافته بودند، در تعامل با عرب‌های افغان (عرب‌های کهنه کار جنگ افغانستان) و یا در ارتباط با مساجد مشخصی که برای آموزش آن‌ها در نظر گرفته شده بود؛ رادیکال شده بودند. یکی از معروف‌ترین مساجد برای رادیکال‌سازی این جنگ‌جویان در «پارک فینسبورک» لندن است که از سال ۱۹۸۱، توسط «ابوحمزہ»، یک مهاجر سیاسی مصری مدیریت می‌شده است. «جمال بقال، کمال داوودی و احمد رسام» از جمله‌ی کسانی‌اند که در دادگاه گفته‌اند در فرایند پیوستن به شبکه‌ی القاعده، از طریق این مسجد به افغانستان فرستاده شده بودند.

مرتکبین جنایت ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ و یا حداقل رهبران این گروه، وضعیت مشابهی با یک‌دیگر داشتند. آن‌ها خانواده‌های خود را از کشور اصلی خویش به غرب و جایی که تحصیل کرده بودند، آورده و در فرایند اجتماعی وارد ساخته، آموزش داده و بر اساس نیازمندی‌های جهاد وفق داده بودند. آن‌ها نسل دوم از مسلمان‌هایی‌اند که بدون گذراندن مراحل اولیه و متوسط آموزش‌های مذهبی یا جنگ‌های سیاسی، خود را در پرتگاه رادیکالیزم انداخته بودند. اگرچه کشورهای اصلی نسل دوم این مسلمانان با نسل اول مشابه است و هر دو از کشورهای خلیج نظیر الجزایر و مصر آمده‌اند، اما نمایه‌های آن‌ها در صحنه‌های روزمره، به علت این که در غرب زندگی کرده و بدون تجربه از فعالیت‌های عملی اسلامی دور بودند، متفاوت بود. به گونه مثال، بن لادن دروس اسلامی را خواند و در زمان طولانی رادیکال شد. قاتلین مسعود از میان این گروه از افراد بودند که یکی از آن‌ها «دهمن عبدالفتاح»، یک تونسی تحصیل کرده در رشته‌ی خبرنگاری در دانشگاه‌های بلجیم بود. «عبدالله

زید»، یک شخص کم‌اهمیت در میان عرب‌های کهنه‌کار جنگ افغانستان و یک مراکشی ساکن فرانسه بود که به علت یک حادثه‌ی ترافیکی در مراکش، در ۲۴ اگست ۱۹۹۴ به ۸ سال زندان محکوم شده بود. در کنار این نسل دوم، یک گروه سوم نیز افزوده می‌شود که به استثنای امریکایی‌های سیاه‌پوست، از تازه مسلمان‌شده‌هایی تشکیل یافته‌اند که در دهه‌ی ۱۹۸۰ در افغانستان نبوده‌اند.

روابط میان اعضای نسل دوم با افغان‌ها متفاوت بود. اعضای نسل دوم هرگز به صورت مشترک با مردم افغانستان زندگی نکردند، بلکه با داوطلبان دیگر کشورها زندگی می‌کردند. اعضای این نسل به ندرت به وضعیت اطراف خویش علاقه‌مند می‌شدند؛ زیرا آن‌ها به افغانستان آمده بودند تا فقط آموزش ببینند و در جهاد جهانی ضد ایالات متحده‌ی امریکا شرکت نمایند. در این فرایند، «افراط‌گرایی جدید» و «جریان ضد امپریالیسم کلاسیک» با یک‌دیگر آمیخته شده بودند. جوانان سرکشی که نسبت به جامعه‌ی خویش ناراضی شده بودند، حالا ابزار دست القاعده گردیده بودند. آن‌ها با شجاعت و توانی که داشتند، تا سال ۲۰۰۱ در جنگ ضد امریکایی‌ها و جبهه‌ی متحد شمال در افغانستان جنگیدند، اما جدایی آن‌ها از مردم‌شان و ناآگاهی در مورد زبان و جامعه‌ی محلی، ایشان را در جنگ‌های چریکی آسیب‌پذیر می‌ساخت. با این حال، روش آن‌ها در جنگ نسبت به روش‌های جنگی افغان‌ها کاملاً متفاوت بود. آن‌ها با استفاده از حمله‌ی انتحاری به جان احمدشاه مسعود در ۹ سپتمبر و قیام زندانی‌ها در قلعه‌ی جنگی در ۲۵ نوامبر ۲۰۰۱، شرایط تازه‌یی را در نظم سنتی جنگ‌ها به وجود آوردند.

یکی از مؤلفه‌های اساسی در تشکیل ساختار نظامیان القاعده - که از کشورهای مختلف تشکیل یافته بود - همکاری منسجم نظامیان در عملیات‌های

نظامی بود. سؤالی که در این ارتباط مطرح می‌گردید، این بود که آیا این انسجام با از بین رفتن سازمان این‌گونه باقی خواهد ماند؟ حداقل یک مثال وجود دارد: ارتباطات میان برادر «یوسف رمزی» (ولی خان) و برادر «جنجلائی»، که در دسامبر سال ۱۹۹۵، با هم‌دیگر تلاش کردند یک حمله را در فیلیپین به جان پاپ طراحی نمایند.

شواهد نشان می‌دهد که رهبری القاعده باید شخصیتی بین‌المللی داشته باشد تا بتواند هم‌زمان روابطی قوی با نمایندگان اعراب برقرار نماید. بن لادن در سال ۱۹۹۸ «جبهه‌ی بین‌المللی جهاد علیه صلیبیون و یهودی‌ها» را تأسیس کرد. این جبهه از جنبش‌هایی هم‌چون «لشکر طیبه، جهاد مصریان، جماعت، حرکت مجاهدین پاکستان» و نظامیان دیگر کشورها تشکیل یافت. اعضای اصلی این جبهه از پاکستانی‌ها و مصری‌ها تشکیل یافته بود. هم‌چنین شورایی متشکل از اعضای این جبهه، زیر عنوان «جنبش شورای مشورتی» تأسیس یافت. در این شورا و بر اساس تقسیم‌بندی‌های مشخص، بن لادن به همراه ایمن ظواهری، زبیده و عطا (که مصری بودند)، «طاهر یولداش» و «جمعه نمگانی» (که ازبکستانی بودند)، حضور داشتند.

### ادغام طالبان و القاعده

در پرتو تجربه‌های وقایع‌شناسی تاریخ، این امکان وجود داشت که جنبش طالبان زیر فشار شرایط، رادیکال شود، اما امکان این‌که ایدئولوژی جریان بن لادن را پذیرفته و گسترش دهد، وجود نداشت. با این حال، تبلیغات و مبارزات نظامی طالبان در اکتوبر و نوامبر سال ۲۰۰۱ نشان می‌داد که اهداف آن‌ها و القاعده به

یک‌دیگر بسیار نزدیک شده بود. این فرایند هم‌گرایی، احتمالاً به خزان سال ۲۰۰۰ برمی‌گردد؛ زمانی که اقدام‌های افراط‌گرایانه طالبان، آهسته آهسته خود را نشان می‌داد. این موضوع به زمان از بین بردن کشت‌زارهای تریاک برمی‌گردد، که تنها زیربنای حمایتی طالبان در منطقه محسوب می‌گردید. مثال دیگر، از بین بردن بُت‌های بودا در بامیان است که در تمام دوره‌های اسلامی پیش از آن وجود داشت. این اقدام بیش‌تر زیر فشار پاکستانی‌ها و بر اساس پیشنهاد جهان عرب صورت گرفت. نشانه‌های دیگری نیز همانند محدودیت‌ها برای شهروندان هندو و سیک برای پوشیدن لباس‌های خاص، و دستگیر کردن کارمندان خیریه مسیحی، به علت تبلیغ آیین مسیحیت وجود داشت. در نهایت، اعلامیه‌ی ۱۵ نوامبر ۲۰۰۱ «ملا محمد عمر» به بی.بی.سی، در مورد از بین رفتن آمریکا، نشان‌دهنده‌ی نزدیکی ایدیولوژیک طالبان با بن لادن به حساب می‌آید.

بدون نقش القاعده، طالبان - گروهی که هرگز متهم به نقش داشتن در حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر نبود - می‌توانست به بقای خویش ادامه دهد؛ اما اقدام طالبان در حوزه‌ی خارجی، تصمیم پارادوکسی بود که زمینه‌ی سقوط این گروه را فراهم ساخت. در این بین، با توجه به برجسته بودن وجهه‌ی ایدیولوژیک گروه طالبان، القاعده توانست روابط خویش را با جوامع سنتی گسترش دهد. در حقیقت، برنامه‌های سیاسی طالبان از سوی بن لادن تحمیل می‌گردید؛ به طوری که این برنامه‌های سیاسی، زمینه‌ی مداخله‌ی امریکا را در افغانستان فراهم ساخت. به صورت خاص، خارجی‌ها در افغانستان تقویت‌کننده‌ی جریان ضد تروریستی بودند، نه عامل قاطع استراتژیک در معادلات منطقه‌یی؛ در حالی که القاعده در کنترل و مدیریت طالبان موفق شده بود و یا حداقل، ملا عمر در حلقه‌ی اول این گروه قرار داشت.

## نقش پاکستان

در پاکستان هم‌زمان دو عامل نقش تعیین‌کننده‌ی در ارزیابی جنبش‌های اسلامی پس از جنگ اول افغان‌ها بازی می‌کرد. این دو عامل؛ تقویت نفوذ نظامی بر اساس گسترش نقش سازمان استخباراتی پاکستان (آی.اس.آی)، و افراطی‌سازی جنبش‌های سنتی بود.

سازمان استخباراتی پاکستان همیشه از جنبش‌های رادیکال اسلامی، در حوزه‌ی سیاست‌های منطقه‌ی در افغانستان و کشمیر حمایت کرده و از آن‌ها به صورت ابزاری بهره‌برده است. آی.اس.آی از روابط با این گروه‌ها، تنها به عنوان یک تاکتیک برای استعمار بهره نمی‌برد، بلکه برخی از مقام‌های این نهاد استخباراتی، به شدت به این گروه‌های رادیکال نزدیک شده بودند. نقش افرادی هم‌چون «حمید گل» و «عثمان خالد» در ایفای این نقش، پس از آن‌که بازنشسته شدند، روشن گردید. با این حال، باورهای مذهبی این افراد، نمی‌تواند علت روابط آن‌ها باشد، بلکه این روابط به صورت بنیادی، بیش‌تر ناشی از برنامه‌های دقیق سیاست‌های منطقه‌ی پاکستان است. ارتش و سازمان استخباراتی پاکستان، به خصوص پس از آن‌که «جنرال ضیاءالحق»، قدرت را در سال ۱۹۷۷ به دست گرفت، از گروه‌های اسلامی حمایت کردند. مهم‌ترین شخصیت‌ها و گروه‌های مورد پسند آی.اس.آی و ارتش پاکستان در طول جنگ افغانستان برای حمایت‌های مالی، حکمتیار در حزب اسلامی و پس از او طالبان بودند.

در سوی دیگر، روابط روشنی میان آی.اس.آی و جنبش‌های افراطی فعال در جبهه‌های محلی کشمیر وجود داشت. بر اساس حمایت‌های آی.اس.آی، جریان دعوت و ارشاد، لشکر طیبه را در سال ۱۹۹۰ به وجود آورد.

آی.اس.آی پس از حمله به گروهی از توریست‌های غربی در «سرینگر» در سال ۱۹۹۲، تاکتیک‌های خویش را تغییر داد. از این زمان به بعد، سازمان استخبارات پاکستان، کم‌تر اقدام‌های آشکار در کشمیر انجام می‌داد، بلکه فعالیت‌های خود را از طریق اختصاصی‌سازی جهاد و واسطه‌هایی که بر اساس قرارداد و مبلغ ناچیز فعالیت می‌کردند، انجام می‌داد. هم‌چنین سازمان آی.اس.آی کمک‌های مالی به جنبش‌هایی که اهداف استقلال‌خواهانه را می‌پروراندند، متوقف نمود و تنها به جنبش‌هایی کمک مالی می‌کرد که طرفدار پیوستن به پاکستان بودند. این موضوع به این معنا بود که جنبش استقلال‌طلب جامو و کشمیر، نفوذ خود را در همکاری با حزب مجاهدین - که در این زمینه فعال بود و با جماعت اسلامی ارتباط داشت - از دست داده است. این اقدام زمینه‌ی جایگزین شدن جنبش‌های رادیکال را در زیر اقتدار پاکستانی فراهم ساخت. در حقیقت، پس از خراب شدن مسجد «بابری ایودی» در دسامبر سال ۱۹۹۲، سازمان استخبارات پاکستان تلاش‌های خود را برای بهره‌برداری از مسلمانان افراطی هندی آغاز کرد. آی.اس.آی از طریق استخدام جوانان تحریک‌شده و آموزش آن‌ها در میان دیگر گروه‌ها، توان‌مندی تهدید هندوها را از طریق هندوها به دست آورد. در نهایت، آی.اس.آی در جست‌وجوی جنبش‌های فعال در کشمیر برای حمله به هندوهای جامو، بودایی‌ها و ترساندن آن‌ها بود تا این مردم، کشمیر را ترک نمایند. در این میان، حزب مجاهدین برای انجام این اقدام علاقه‌مند نبود، چرا که فعالیت‌های آن‌ها از سوی مردم این منطقه، بر اساس این اقدام محدود می‌گردید. این در حالی است که جنبش‌های دیگر نظیر حرکت مجاهدین و لشکر طیبه، آماده‌ی حمله و ترساندن این مردم و حتی اقدام‌هایی فراتر از کشمیر

بودند. بر این اساس، این گروه‌ها پس از سال ۱۹۹۴، محبوبیت بیش‌تری نزد آی.اس.آی کسب نمودند. جنرال پرویز مشرف در بهار ۱۹۹۹ از لشکر طیبه خواست تا فشار تهاجمی بیش‌تری در کشمیر و بخش کارگیل وارد نماید.

در نتیجه، فعالیت‌های این گروه‌ها به سرعت گسترش پیدا کرد و به دلایل پیچیده، سازمان استخباراتی پاکستان انشعاب در جنبش‌های رادیکال را در پیش گرفت. در واقع آی.اس.آی از این طریق می‌توانست این گروه‌ها را بهتر مدیریت نماید. هم‌چنین از این طریق می‌توانست اقدام‌هایی را که به این گروه‌ها منتسب می‌گردید، نادیده بگیرد. در این بین، ظاهراً «جیش محمد» که روابط تنگاتنگی با آی.اس.آی داشت، به اندازه‌ی قدرت‌مند گردید که مهم‌تر از لشکر طیبه شناخته می‌شد. از این زمان به بعد، اقدام‌های تروریستی این دو گروه در حال خارج شدن از مدیریت آی.اس.آی بود و هر دو جنبش، در مقایسه با دیگری، رقابت و تلاش می‌کردند تا اقدام‌های تروریستی بیش‌تری را انجام دهند. دلیل دیگر برای تشویق انشعاب در گروه‌های رادیکال از سوی آی.اس.آی، جدا کردن جهادی‌های افغان و کشمیری از یک‌دیگر و دور نگه‌داشتن پشتون‌ها از اقدام‌های تروریستی در کشمیر بود. هدف اصلی در پشت ایجاد جیش محمد، دادن تصویر کشمیری و پنجابی به جهاد، و محلی‌سازی اردوگاه‌های آموزشی در کشمیر بود.

پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، «جنرال محمد احمد»، رییس آی.اس.آی، به علت گرایش اسلامی و هم‌چنین حمله‌ی ۱ اکتوبر سال ۲۰۰۱ در برابر اجتماع منطقه‌ی در سرینگر، برکنار شد. این حمله که یک هدف سمبولیک بود، منجر به کشته شدن ۳۰ تن گردید. مسئولیت این حمله را جیش

محمد به عهده گرفت؛ اگرچه این موضوع از سوی دولت پاکستان رد گردید. با این حال، هند تبلیغاتی وسیع را ضد پاکستان، به علت حمایت از گروه‌های تروریستی آغاز کرد. سوالی که به صورت طبیعی به وجود می‌آمد، این بود که چه کسی از آن‌ها خواسته است این اقدام را انجام دهند و دلیل آن چیست؟ با این حال، مقام‌های پاکستانی تلاش می‌کردند نشان دهند که مداخله‌ی آمریکا منجر به کاهش منافع پاکستان در کشمیر گردیده است و در نتیجه، گروه‌های تروریستی کشمیر، ضد نظم پاکستان به مقابله برخاسته‌اند.

هم‌چنین در زمان قدرت گرفتن طالبان در سال ۱۹۹۴، سازمان استخبارات پاکستان از این گروه حمایت کرد. جنرال «نصیرالله بابر»، وزیر داخله پاکستان در اکتوبر ۱۹۹۴ با رهبری طالبان ملاقات کرد و «سرهنگ امام»، جنرال کنسول پاکستان در هرات به طالبان کمک کرد تا این شهر را تصرف کنند. بر این اساس، لابی‌های طرفدار طالبان در پاکستان ایجاد شد. این لابی‌ها شامل افسران بازنشسته، نظیر «حمید گل»، «اسلم بیگ» و حلقات دیوبندی شامل «فضل‌الرحمان» و «سمیع‌الحق» بودند. جنرال حمید گل در آن زمان به عنوان اتشه‌ی نظامی سفارت پاکستان در کابل از آموزش فرماندهان نظارت می‌کرد. تعدادی از افسران ارشد پاکستانی نیز با نام‌های جنرال «سید ظفر» و جنرال «ارشاد» از طالبان حمایت می‌کردند. این افسران در سال ۲۰۰۰ زخمی شدند و جنرال «منیر» جایگزین آن‌ها گردید. در نوامبر سال ۲۰۰۱ لازم بود تا پاکستان چند هواپیما را برای نجات افسران خویش - که همراه با نظامیان طالبان و القاعده در کندز در محاصره‌ی حمله‌های تهاجمی جبهه‌ی متحد شمال قرار گرفته بودند - به افغانستان ارسال نماید. در این جنگ ملیشه‌های نظامی «سپاه صحابه»



به صورت مستقیم در جنگ ضد مسعود شرکت نمودند و احتمالاً در اگست سال ۱۹۹۸، این ملیشه‌ها دیپلمات‌های ایرانی را در مزارشریف به قتل رساندند. «حرکت‌المجاهدین» و «جیش محمد» دو گروه دیگری نیز بودند که طالبان را در جنگ همراهی می‌کردند و در «ریشخور» واقع در جنوب کابل موقعیت داشتند.

سیاست طرف‌داری از طالبان، اسلام‌آباد را به صورت مشخص با شبکه‌های فعال اسلامی مرتبط می‌ساخت. با این حال، برای پنهان کردن تضاد این سیاست با واشنگتن، اغلب در مورد چگونگی تعامل با طالبان و اقدام‌های تروریستی، به امریکایی‌ها گزارش داده می‌شد. در این زمینه و با وجود اعتراض‌های خشونت‌آمیز حمید گل، پاکستان در میان سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ افرادی چون «ایمل کاسی» (مسئول حمله به کارمندان سی.آی.ای در لانگلی و ویرجینیا در جنوری سال ۱۹۹۳)، «یوسف رمزی» (برادرزاده‌ی خالد شیخ محمد و طراح حمله به مرکز تجارت جهانی در فبروری ۱۹۹۳) و «محمد صادق اودح» (یکی از عوامل حمله به سفارت امریکا در نایروبی و دارالسلام در اگست سال ۱۹۹۸) را پس از دستگیری به امریکا سپرد. علاوه بر این، تا زمانی که امریکا در مورد اقدام‌های پاکستان مبنی بر استفاده‌ی ابزار از گروه‌های تروریستی اعتراض نمی‌کرد، این کشور می‌توانست به فعالیت‌های خود ادامه دهد.

اما حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، کاملاً وضعیت را تغییر داد. پس از این حادثه، واشنگتن اقداماتی را روی دست گرفت که از انجام آن در گذشته خودداری می‌نمود. به گونه‌ی مثال، امریکا بر پاکستان فشار آورد تا روابطش را با طالبان و جریان رادیکال منسوب به بن لادن قطع کند. پس از تهدید امریکا

مبنی بر حمله‌ی موشکی به طالبان در سال ۱۹۹۸، آی.اس.آی خود را در یک موقعیت حساس یافت. بر این اساس، این سازمان به صورت جدی تلاش کرد تا جهادی‌های افغان و کشمیری از یک‌دیگر جدا شوند. سازمان استخباراتی پاکستان با وجودی که از جریان‌های ضد امریکایی، ضد اسرائیلی و گروه‌های ضد سعودی، با هدف بی‌ثباتی هند حمایت می‌کرد؛ هم‌چنان به حمایت‌های امریکا در کشمیر امیدوار بود. با این حال، ایالات متحده‌ی امریکا این گروه‌ها را به عنوان تروریست و یا حامیان مالی گروه‌های تروریستی می‌شناخت. پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، بریتانیا لشکر طیبه را در لیست سیاه جنبش‌های تروریستی قرار داد. این اقدام باعث مبارزه‌های شدید و بدخواهانه‌ی «حافظ سعید» ضد فرهنگ غربی به خصوص مسیحیان در پاکستان شد.

با این حال، واشنگتن به صورت واضح میان گروه‌های رادیکال کشمیر و افغانستان تفکیک قائل شد. اگرچه گروه‌های رادیکال پاکستانی در لیست گروه‌های تروریستی امریکا قرار گرفتند، اما آن‌ها از سوی امریکا سرکوب نشده و می‌توانستند به فعالیت‌های خویش ادامه دهند.

### **اسلام‌گرایان در محور شبکه‌های ارتباطی رادیکال‌ها**

رادیکال‌سازی جنبش‌های محافظه‌کار اسلامی در سال ۱۹۹۸ و پس از چاپ کتاب رُمان «سلمان رشدی» با عنوان «آیات شیطانی» و به صورت خاص پس از جنگ خلیج آغاز گردید. این روند با تهدیدهای امریکا مبنی بر حمله‌های موشکی بر طالبان، در سال ۱۹۹۸ به اوج خود رسید. در این دوره جنبش‌های سنت‌گرا به صورت آشکار ضد امریکایی شدند و مردم را به جهاد دعوت می‌کردند. این جریان رادیکال‌سازی، در امتداد گسترش بهره‌برداری و حمایت

نظامیان پاکستانی از گروه‌های اسلامی رادیکال قرار گرفت. در نهایت بن‌لادن به یک قهرمان محبوب تبدیل گردید و در اجتماع گسترده‌ی پاکستانی با عضویت جنرال‌های بازنشسته؛ یک گرایش اسلامی را ضد ایالات متحده‌ی امریکا به وجود آورد.

فرار زندانیان خارجی که توسط احمدشاه مسعود دستگیر شده بودند، نشان می‌دهد که ۳۹ درصد آن‌ها مربوط به حرکت مجاهدین پاکستانی (الیاس حرکت انصار) بودند. در این بین، تنها ۳۳ فرد از میان ۱۱۰ پاکستانی، خود را پشتون معرفی نمودند که نشان می‌دهد یکی از پایه‌های حمایت‌های پاکستانی، در پشت گرایش‌های قومی نهفته است. گرایش‌های سیاسی این افراد رادیکال، تقریباً با نوعی چندگونگی همراه است. به عنوان مثال اعضای «جماعت تبلیغ» و طرفدار جریان «مسلم لیگ» وابسته به «نواز شریف»، در میان این افراد مشاهده می‌شدند. از سوی دیگر، رادیکالیسم در میان تمامی نظامیان پاکستانی نیز با پس‌زمینه‌های مختلف وجود داشت، حتی در میان احزاب سیاسی که درگیری‌های نظامی را انکار کرده بودند. در مورد دیگر، حضور خارجی‌ان در مدارس پاکستانی کم‌تر قابل محاسبه و منطقی به نظر می‌رسید، اما در مارچ سال ۲۰۰۲، مقام‌های پاکستانی اعلام کردند که ۳۵ هزار طالب خارجی دارند که ۱۶ هزار آن‌ها افغان و ۱۵ هزار دیگر عرب‌اند. به این ترتیب، کاملاً روشن است که این شبکه زیر نفوذ پاکستان بود. جوانان پاکستانی ساکن بریتانیا که در افغانستان اسیر شده بودند، اغلب دوره‌های آموزشی خود را در مدارس پاکستانی گذرانده بودند.

روابط میان اسلام‌گرایانی پاکستانی، طالبان و القاعده بر اساس یک ساختار سازمانی صورت نمی‌گرفت و در واقع، همه چیز بر اساس روابط

شخصی، روابط در مدرسه، شانس دیدار در اردوگاه‌های آموزشی و اجتماع‌های مشترک صورت می‌گرفت. یک مثال در این مورد، موضوع «شیخ عمر سعید» است؛ کسی که همراه با «مسعود ازهر»، در زمان ربوده شدن هواپیمای هندی در دسامبر ۱۹۹۹ آزاد شد و پس از آن با طالبان و بن لادن در قندهار بود. شیخ عمر سعید یک شهروند انگلیسی بود که در سال ۱۹۷۳ در یک خانواده‌ی ثروت‌مند پاکستانی در لندن به دنیا آمد، سپس به لاهور رفت و بعد از آن، به علت ربودن سه جهان‌گرد غربی در کشمیر، در هند زندانی شد. هم‌چنین او عملیات رهایی مسعود ازهر را طرح‌ریزی نمود. او برای دو سال در مکتب «اتچيستون» در لاهور آموزش دید و پس از آن در مکتب اقتصاد لندن به تحصیل خویش ادامه داد. پس از آن، عمر سعید در سال ۱۹۹۳ در قالب یک مأموریت بشردوستانه به «بوسنیا»، جایی که با نظامیان پاکستانی وابسته به حرکت انصار دیدار کرد، رفت. چند ماه بعد، او دوباره به پاکستان بازگشت و پس از گذراندن یک دوره‌ی آموزشی در «میران‌شاه» در وزیرستان، به قرارگاه «خالد ابن ولید» در افغانستان آمد. عمر سعید در افغانستان استاد شد و مسعود ازهر را ملاقات کرد. در این ملاقات ازهر از سعید تقاضا کرد تا به هند برود. شیخ عمر در سال ۱۹۹۴ به بریتانیا بازگشت و از طریق پاسپورت بریتانیایی خویش، ویزای هند را گرفت. پس از حضور کوتاهی در کمپ حرکت انصار در نزدیکی افغانستان، او در مأموریت ربودن غربی‌ها برای تبادل با مسعود ازهر به هند فرستاده شد. گفته می‌شود که شیخ عمر سعید صد هزار دالر را از پاکستان و از طریق دبی به «محمد عطا»، یکی از عاملین حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر رسانده است. هم‌چنین گفته می‌شود که او با

سازمان استخبارات پاکستان و به خصوص با «محمود احمد»، یکی از مدیران آی.اس.آی که توسط جنرال مشرف برکنار شد، رابطه داشته است. از سوی دیگر، احتمالاً عمر سعید جاسوس القاعده در لاهور بوده است. او پس از رهایی، بر خلاف مسعود ازهر، روابط خویش را کاهش داد و به مناطق بین پاکستان و افغانستان رفت. عمر سعید ظاهراً با «ابو زبیده»، «رمزی بیناشبه» و «خالد شیخ محمد» رابطه داشت. در فبروری سال ۲۰۰۲، عمر سعید به علت ربودن «دانیل پیرل»، خبرنگار مجله‌ی «وال استریت» - که توسط ربانندگان کشته شد - دستگیر شد. در ۵ فبروری گفته می‌شد که شیخ عمر سعید به خانه‌ی «اعجاز شاه»، وزیر محلی داخلی و یکی از مقام‌های قبلی آی.اس.آی رفته است. دستگیری او در ۱۲ فبروری، در پایان دیدار جنرال مشرف از ایالات متحده‌ی امریکا اعلام شد. شیخ عمر سعید به علت نقش داشتن در ربودن و مرگ دانیل پیرل، در ۱۵ جولای ۲۰۰۲ محکوم به اعدام شد. قبل از این که دادخواهی وی به رسانه‌ها فرستاده شود، به دادگاه عالی ارسال گردید. اگرچه ایالات متحده‌ی امریکا درخواست استرداد وی را نموده بود، اما رییس‌جمهور مشرف تصریح کرد که بر اساس قانون، او نه تنها عمر سعید را به امریکا مسترد نمی‌کند، بلکه هیچ پاکستانی دیگر را به علت حمایت از طالبان و شبکه‌ی القاعده در اختیار امریکا قرار نمی‌دهد.

یکی دیگر از شخصیت‌های برجسته، مفتی «نظام‌الدین شمزی»؛ مشاور معنوی «ملا محمد عمر»، مسئول یک مدرسه در شهر «بنور» کراچی و استاد مسعود ازهر بود. او در تأسیس «جیش محمد» نقش داشت و یکی از اعضای مجلس شورای «ضیاءالحق» و وابسته به «جماعت علمای اسلام» بود. او برای

جلب حمایت از طالبان در میان دیگر گروه‌ها، به جنوب آفریقا سفر کرد. در اوایل اکتوبر سال ۲۰۰۱، شم‌زی عضو هیأتی بود که با جنرال محمود احمد به قندهار رفت تا ملا عمر را ترغیب کند که بن لادن را از افغانستان خارج کند. مفتی شم‌زی در مراسم ازدواج پسر بزرگ بن لادن در سال ۲۰۰۰ حاضر بود. او در فتوایی در سپتامبر سال ۲۰۰۱، از مسلمانان خواست اگر امریکا به افغانستان حمله کند، جهاد ضد آن واجب است. بر اساس این فتوا، شهروندان کشورهای مسلمان که از امریکا و یا هر کشور کافر دیگر حمایت کرده‌اند، نباید از دولت خویش پیروی نمایند. مفتی شم‌زی روشی برای استخدام به وجود آورد که بر اساس آن، عضویت داوطلبان بدون شناسایی دقیق، امکان‌پذیر نبود.

سومین مثال از اشخاص ارتباطی شبکه‌ی اسلام‌گرایان در میان طالبان، القاعده و پاکستان با «عبدالله عزام»، «اسامه بن لادن» و «مرکز دعوت ارشاد» بود که ساختار آن بر اساس حمایت‌های مالی اسامه استوار بود. نباید از یاد برد که اسامه بن لادن در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ از سودان و ۱۹۹۷ از افغانستان، از طریق تلفون و به صورت منظم در نشست‌های سالانه‌ی لشکر طیبه صحبت می‌نمود. مرکز دعوت ارشاد که در طول «جنگ خلیج» به عربستان سعودی نزدیک بود، زمانی که بن لادن روابط خود را با آن قطع کرد، از انگلستان فاصله گرفت. این موضوع در زمان استقرار نیروهای امریکایی در خاک عربستان و هنگامی که خاندان شاهی عربستان متهم به گسترش فساد گردید، رشد نمود. پس از مدل حرکت مجاهدین، لشکر طیبه به عضویت جبهه‌ی اسلامی بین‌المللی برای جهاد درآمد. این جبهه در سال ۱۹۹۸، توسط بن لادن در برابر امریکا و اسرائیل تأسیس گردید. این اقدام موجب افزایش نگرانی مقام‌های امریکایی گردید.

اسلام‌گرایان پاکستانی حمایت خویش از شبکه‌ی اسلام‌گرایان را به صورت عموم در قالب جلسه‌های عمومی اعلام می‌کردند. به طور مثال، در ۱۰ جنوری سال ۲۰۰۱ جلسه‌ی در اعتراض ضد تطبیق قطع‌نامه‌ی ۱۳۳۳ شورای امنیت در برابر طالبان، توسط «سمیع‌الحق» در «اکوره‌ختک» برگزار گردید. این جلسه باعث گردید که «جماعت علمای پاکستان» به خصوص شاخه‌ی مدرن آن متشکل از: «جماعت علمای اسلام زیر رهبری مولانا فضل‌الرحمان»، «سپاه صحابه با رهبری مولانا اعظم طارق»، «رهبر جماعت علمای حدیث»، «محمی‌الدین لخوی رهبر اخوان»، «محمد اکرم اوان، رهبر تحریک اسلامی»، «دکتر اسرار محمد»، «مولانا صفی از تحریک نفاذ شریعت محمدی»، «جنرال حمید گل»، «پسر ضیاء‌الحق»، «مفتی نظام‌الدین شمزی»، «مولانا مسعود ازهر از جیش محمد»، «رهبر حرکت جهاد»، «محمد سعید، رهبر حرکت مجاهدین»، «فضل‌الرحمان خلیل»، «بخت زمین از مجاهدین بدر»، «رهبر جماعت مجاهدین» و «مفتی بشیراحمد کشمیری» در کنار یک‌دیگر جمع شوند.

در پی مبارزه‌های امریکا در سال ۲۰۰۱، اکثر این جنبش‌ها به شورای دفاعی پاکستان - افغانستان پیوستند. این شورا در اعتراض به تحریم‌های بین‌المللی زیر حمایت سازمان ملل متحد ضد طالبان، توسط سمیع‌الحق به وجود آمد، اما به استراتژی مشترکی برای اقدام مشترک دست نیافت. شمزی و فضل‌الرحمان خواهان درگیری با دولت مشرف بودند، در حالی که گروه‌هایی هم‌چون جماعت علمای پاکستان، در این رابطه چندان موافق نبودند. با این حال، این گروه‌ها در خزان سال ۲۰۰۱، چهره‌ی ضد امریکایی به خود گرفته بودند.

جنبش‌های اعتراضی در برابر امریکا بیش‌تر با هویت پشتونی همراه بود و حتی در کراچی، ۸۰ درصد از اعتراض‌کنندگان از قوم پشتون بودند. در طول مبارزات سال ۲۰۰۱، این موضوع در مورد دستگیرشدگان پاکستانی در افغانستان نیز صدق می‌کند که در مقایسه با دیگر گروه‌های قومی، پشتون‌ها بیش‌تر بودند. آن‌ها پشتون بودند؛ اگرچه جبهه‌ی متحد شمال، آن‌ها را پنجابی می‌دانست. روابط میان این گروه‌های قومی نشان می‌دهد که چرا اعتراض‌های ضد امریکایی بیش‌تر در پیشاور، کوئته و کراچی تمرکز یافته بود و به لاهور و راولپندی منتقل نشد.

در این وضعیت، برخی محدودیت‌های ساختاری را در جنبش‌های اسلام‌گرای پاکستانی می‌توان مشاهده نمود. گروه‌های رادیکال در پشت جبهه‌ی اتحاد، هم‌دلی و زبان مشترک ناشی از شریعت، بر اساس قومیت و طبقات و به صورت عمیق، در برابر امریکایی‌ها و مشرف بسیار پراکنده بودند. جنبش‌های پشتون، بیش از گروه‌های دیگر از طالبان حمایت می‌نموده‌اند. در این میان، برخی از جنبش‌های کوچک پشتون‌محور نیز مانند جنبش «مولانا صوفی محمد» و تحریک نفاذ شریعت محمدی - که در مناطق آزاد قبایلی استقرار داشت - وجود داشتند. از سوی دیگر، اگرچه در این جریان بلوچ‌ها، سندی‌ها و مهاجرین بیش‌تر منزوی بودند، اما با این حال برای پذیرش بنیادگرایی جدید مستعد بودند. هم‌چنین پنجابی‌ها زمانی دست به اقدام‌های تروریستی می‌زدند که امریکایی‌ها در حوزه‌ی کشمیر، درخواستی از مشرف نمی‌داشتند و این حوزه مورد سوءظن قرار نمی‌گرفت.



## پاکستانی سازی القاعده

پس از سقوط طالبان، نظامیانی که از افغانستان بازگشته بودند، بدون این که از آن‌ها رفع اتهام شده باشد، با حمایت برخی از شاخه‌های آی.اس.آی، در کراچی بازسازی شدند. این نظامیان به علت ناتوانی برای جلوگیری از اتحاد دولت با ایالات متحده‌ی امریکا، نسبت به رهبران‌شان ناامید شده بودند. آن‌ها شدیداً تلاش می‌کردند نشان دهند که توان‌مندی‌شان برای ایجاد مشکل، غیر قابل کاهش است. این نظامیان عملیات‌های برنامه‌ریزی شده ضد اهدافی هم‌چون غربی‌ها و زنان را تطبیق کردند. اما بزرگ‌نمایی و انعکاس برنامه‌های آن‌ها باعث تضعیف جایگاه پرویز مشرف شد. مشرف به دنبال فعالیت‌های این جنبش‌ها، در دفاع از شهروندان پاکستانی و خارجی ناتوان شناخته شد.

اقدام‌های نظامیان بازگشته از افغانستان پس از ۱۲ جنوری ۲۰۰۱ شامل این موارد بود: ربودن «دانیل پیرل» در ۲۳ جنوری، داکتران شیعه در کراچی، حمله‌ی مارچ سال ۲۰۰۲ به یک کلیسای پروتستان در حوزه‌ی دیپلماتیک اسلام‌آباد که باعث کشته شدن ۵ تن شامل ۲ امریکایی شد، حمله‌ی آگاهانه به زنان و کودکان شیعه در وقت عبادت در منطقه‌ی «باکار» در ماه اپریل، حمله‌ی ۸ می در کراچی که باعث کشته شدن ۱۱ کارگر بخش ساختمانی فرانسوی‌ها به شمول ۳ کارگر پاکستانی در منطقه‌ی چرب‌رگ گردید، حمله به کنسول‌گری امریکا در کراچی در جون که باعث کشته شدن ۱۲ تن گردید و حمله به یک شفاخانه وابسته به مبلغان مذهبی در تکسیلا در ۱۹ اگست که منجر به کشته شدن ۴ تن گردید.

به دنبال این اقدام‌ها، مشرف پیام این گروه‌ها را دریافت نمود. از این‌رو، پس از ربوده و کشته شدن دانیل پیرل، سرکوب جهادی‌ها تا زمانی که حملات تازه

ضد غربی‌ها گسترش نیافته بود، متوقف شد. در این جریان، سازمان استخباراتی پاکستان نیز اقدام مشخصی برای ممانعت از هم‌دست شدن پاکستانی‌ها و عرب‌های جهادی در خاک این کشور انجام نداد.

از ماه می سال ۲۰۰۲، دولت هر اقدام تروریستی را به دوش لشکر جهنگوی انداخت. دولت این گروه را به عنوان شاخه‌ی پاکستانی از لشکر جهنگوی می‌دانست. دولت پاکستان با متهم کردن لشکر جهنگوی، دو هدف را دنبال می‌کرد؛ اول به ایالات متحده نشان می‌داد که پاکستان واقعا در جنگ ضد القاعده همکاری می‌کند و دوم، به افکار عمومی نشان می‌داد که دولت با گروه‌های فرقه‌ی تروریستی، سخت برخورد می‌کند.

در پی گسترش حملات رادیکال‌ها به غربی‌ها در سال ۲۰۰۲، پولیس بسیاری از فعالان وابسته به لشکر طیبه را دستگیر کرد. این موضوع ابهاماتی را در مورد این که اقدام‌های تروریستی صورت گرفته، مربوط به کدام یک از سازمان‌هایی است که فعالیت آن‌ها قبل از ۱۱ سپتامبر ممنوع شده بود، به وجود آورد. بر اساس دیدگاه پاکستان، راه درست برای حفاظت از انجام‌دهندگان حمله‌ها، به میان آوردن جنبش‌های قدیمی هم‌چون «حرکت جهاد اسلامی» و یا «حرکت‌المجاهدین العالمی» است. کسانی که از گروه‌های غیرمرتبط گرفتار می‌گردیدند، هرگز به دادگاه آورده نمی‌شدند، بلکه با آن‌ها به صورت دروغین برخورد می‌گردید. دولت پاکستان شرایطی را فراهم می‌ساخت که از بروز حساسیت در دادگاه‌ها جلوگیری شود. مقام‌های پاکستانی از اعتراف‌های زندانیان مبنی بر داشتن روابط با القاعده و افشای موضوع‌های ناخواسته‌ی آن‌ها، در دادگاه‌ها جلوگیری می‌کردند. هم‌چنین پولیس پاکستان تا حدی در لشکر جهنگوی نفوذ کرد.

این موضوع در ماه‌های بعد، در پی دستگیری چهره‌های اصلی این سازمان شامل «اکرم لاهوری» روشن گردید. نام اصلی اکرم لاهوری، «محمد اجمل» بود. او شخصی بود که در ۳۸ قضیه‌ی تروریستی فرقه‌یی نقش داشت. لاهوری هم‌چنین محافظ «حق نواز جهنگوی»، مؤسس «سپاه صحابه»ی پاکستان بود. حق نواز از سال ۱۹۹۰ در فعالیت‌های تروریستی فعال بود و در جون ۲۰۰۲ بازداشت گردید. «غلام شبیر» (الیاس شبیر فوجی) نیز که شبه‌نظامیان را بیش از چند سال در افغانستان آموزش می‌داد، در اکتوبر سال ۲۰۰۲ بازداشت شد. بازداشت «قاری عبدالله» (الیاس قاری عبدالحی یا طلحه)، رئیس جناح جدایی طلب لشکر جهنگوی رسماً در ماه می ۲۰۰۱ اعلام شد. او که مغز متفکر کشتن خوانده شده بود، پاکستان را در سال ۱۹۹۷ به قصد آموزش به قرارگاه سروبی افغانستان ترک گفت. گفته می‌شود که او متخصص مواد منفجره و شیمیایی بوده و پس از سقوط طالبان، دوباره به پاکستان برگشت. با وجودی که گروه وی در پنجاب زیر تعقیب جدی قرار داشت، اما افراد قاری عبدالله در کراچی مورد حمایت قرار گرفته بودند. گروه‌های افراطی در پاکستان به خصوص لشکر جهنگوی، کم‌تر به علت اختلاف در ایدیولوژی از یک‌دیگر جدا می‌شدند، بلکه بیش‌تر درگیری‌های شخصی میان رهبران، عامل اصلی بروز جدایی در میان آن‌ها به حساب می‌آمد.

مرگ «آصف رامز» در دسامبر سال ۲۰۰۲، ضایعه‌یی بزرگ برای فرقه‌ی وی محسوب می‌گردید. رامز از جامعه‌ی «گجراتی مومند» و وابسته به شاخه‌ی «قاری اسدالله» بود. فرقه‌ی قاری اسدالله - که ادعای ایجاد «اتحاد اردوی مسلمین» را داشت - پل ارتباطی میان عرب‌ها بود. او زمانی که لشکر جنگجوی نیاز داشت، کمک‌های مالی را فراهم می‌کرد. دلیل مرگ وی به صورت رسمی انفجار بمبی اعلام شد که

به صورت اشتباهی زمان‌بندی شده بود، اما احتمال دارد توسط شبکه‌ها و یا هم‌کارانش از بین رفته باشد. «ندیم عباس»، یک عضو سپاه صحابه‌ی پاکستان در عملیاتی موسوم به مبارزه با فساد اداری، در یک انفجار کشته شد.

شبه‌نظامیان القاعده نخست به مناطق قبایلی و بعداً به کشمیر آزاد رفتند. این نظامیان بدون هماهنگی و متقاعد نمودن آی.اس.آی نمی‌توانستند وارد پنجاب و کراچی شوند. این موضوع احتمالاً ناشی از تأیید کشته شدن ۱۰ نظامی و غیرنظامیان پاکستانی در ۲۲ جون ۲۰۰۲ در وزیرستان توسط مقام‌های پاکستانی است، که در آن ازبک‌های جنبش اسلامی ازبکستان متهم شناخته شدند. علاوه بر این، گفته می‌شد که صدها عضو القاعده به کمک لشکر طیبه به کشمیر آزاد رسیدند. بر اساس اطلاعات شبکه‌های اطلاعاتی پاکستانی، در اوایل سال ۲۰۰۳، در حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ تن از اعضای گروه القاعده در پاکستان پنهان شده بودند. در این دوره نوعی سرخوردگی و تردید میان فعالان القاعده و پشتون‌ها در پاکستان به وجود آمده بود، به گونه‌ی که اغلب در مورد دادن اطلاعات به افسران امریکایی سوءظن پیدا کرده بودند. در واقع آن‌ها به شبکه‌های اسلام‌گرایی که میان احزاب اسلامی پاکستان در زمان جنگ افغانستان، در دهه‌ی ۱۹۸۰ به وجود آمده بود، باور داشتند و از آن نیز حمایت می‌کردند. به اعضای این گروه‌ها در پنجاب و کراچی پناه داده می‌شد و آن‌ها اغلب از مناطق عالی برای پنهان شدن استفاده می‌کردند.

بنابراین، القاعده‌ی تضعیف‌شده، هم‌چنان در پاکستان و به خصوص در کراچی؛ جایی که جهاد در آن متمرکز شده بود، زنده و فعال باقی مانده بود. برای شبه‌نظامیان القاعده، پنهان و ادغام شدن در میان جمعیت کراچی؛ شهری با ۱۵ میلیون جمعیت، نسبتاً آسان بود. در این شهر، تحکیم و اجرای قانون ضعیف

مانده بود و در نبود کنترل مؤثر نیروهای امنیتی، آی.اس.آی می‌توانست شبکه‌های خود را نگه دارد. علاوه بر آن، بیش‌تر افسران منطقه، گرایش مشترکی با ایدیولوژی شبه‌نظامیان داشتند. چندین نمونه وجود داشت که مظنونین القاعده، دقیقاً پیش از عملیات نیروهای امریکایی در این شهر، فرار کرده بودند. ظاهراً این موضوع به این معنا است که آن‌ها قبلاً از عملیات اطلاع یافته بودند.

می‌توان گفت که شبه‌نظامیان القاعده به پاکستان فرار کردند تا به صورت فزاینده از همکاری گروه‌های جهادی محلی استفاده کنند. سطح همکاری و سازمان‌دهی حملات پس از بهار ۲۰۰۲ در پاکستان و روش‌های جدید انتحاری، صریحاً به ادغام القاعده با گروه‌هایی اشاره داشت که در کشمیر فعال بودند. این گروه‌ها مانند «جیش محمد» و یا «لشکر جهنگوی» - که هدف اصلی‌شان کشتن شیعیان بود - به صورت راهبردی با القاعده ادغام شده و عملیات‌های ضد غرب را آغاز کردند. با این حال، غرب تنها هدف القاعده نبود. این موضوع را می‌توان در پیام اسامه بن لادن - که در ۱۱ فبروری ۲۰۰۳ توسط الجزیره نشر شد - پی برد. در این لیست، در کنار پاکستان، کشورهایی مانند «نیکاراگوئه» و «موراکو»، به عنوان کشورهای مرتد و ضد اسلام نام برده شد، که ایالات متحده‌ی امریکا آن‌ها را به بردگی گرفته و باید توسط جهاد آزاد گردند.

ارتباط میان القاعده و جنبش‌های پاکستانی در زمان بازداشت «ابو زبیده» برملا شد. ابوزبیده در ۲۸ مارچ ۲۰۰۲، به عنوان سازمان‌دهنده‌ی مجدد القاعده در فیصل‌آباد پاکستان شناخته شد. او مسئول پیوند جنبش‌های رادیکال دیوبندی با ۵۰ تن از اعضای القاعده - که ۲۰ تن آن‌ها عرب بودند -

بود. آن‌ها پس از بازداشت، به زندان ایالات متحده در «گوانتانامو» در «کوبا» منتقل شدند. این بازداشت ارتباط میان لشکر طیبه و شبه‌نظامیان عرب را روشن ساخت. اعضای محلی دفتر لشکر طیبه به ابو زبیده پناه‌گاه داده بودند. «رمزی بن‌الشیب»، یک یمنی عضو مرکز هامبورگ و «خالد شیخ محمد پاکستانی» متولد کویت، دو تن دیگر از رهبران عالی‌رتبه‌ی القاعده اند که رمزی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۲ در کراچی و شیخ محمد در ۱ مارچ ۲۰۰۳ در لاهور بازداشت شدند. چند روز قبل از بازداشت شیخ محمد، «محمد عبدالرحمن» فرزند «عمر عبدالرحمن» در کویت بازداشت شد. این رهبر مذهبی کور در زندانی در ایالات متحده‌ی امریکا به سر می‌برد. از سوی دیگر، ارتباط میان عرب‌ها و لشکر طیبه، بار دیگر پس از بازداشت «علی عبدالعزیز» مشهور به «عمار البلوچی»، یکی دیگر از برادرزادگان خالد شیخ محمد، روشن شد. علی عبدالعزیز متهم بود که به حمله‌های ۱۱ سپتامبر کمک مالی کرده بود. «ولید محمد بن آتش» یمنی، یکی دیگر از دستگیرشدگان وابسته به عبدالعزیز، مظنون بود که در حمله به کشتی جنگی نیروهای دریایی ایالات متحده در عدن یمن در سال ۲۰۰۰ دست داشته است. هم‌چنین گفته شد که این شخص اظهار نموده که او داوطلبان پاکستانی را برای حمله‌های انتحاری ضد اهداف امریکایی استخدام می‌نموده و در این راستا، ده‌ها داوطلب را از لشکر طیبه جذب کرده است. همراه با ولید محمد، مقدار زیادی مواد منفجره و اسلحه در کراچی کشف و ضبط گردید. به باور بعضی از مشاهده‌کنندگان، «جیش محمد»، بخشی از شبکه‌ی القاعده است که برای کمک به مقاومت گران عراقی در مقابل امریکا، جنگ‌جو فرستاده است.

با این حال، در نبود یک فرماندهی متمرکز، اتحادهای موقت، متشکل از گروه‌های کوچک غیرمتمرکز و تقسیم‌شده به دو یا سه گروه نظامی و شبه‌نظامی، ضد هدف مشترک امریکا منسجم شده بودند. تنها ویژگی مشترک این گروه‌ها، این بود که آن‌ها در اردوگاه‌های آموزشی در افغانستان، آموزش دیده و نام‌های خود را تغییر داده بودند. به طور مثال، نظامیان «متحد مسلمان»، «حزب‌الله العالمی» و «حرکت‌المجاهدین العالمی»، با استفاده از اصطلاح «عالمی» یا جهانی، به داشتن هویتی فراملی تمایل نشان دادند.

«آصف ظاهر»، شخصی که به خاطر دست داشتن در حمله‌ی انتحاری به مهندسان فرانسوی در سال ۲۰۰۲ بازداشت و محکوم به مرگ شد، برای گروه‌های مختلف جهادی بمب می‌ساخت. او در افغانستان آموزش دیده و پیش از سقوط طالبان، به پاکستان برگشت. او فرقه‌ی خود را به نام «حرکت‌الجهاد الاسلامی» رهبری می‌کرد و «حرکت‌المجاهدین العالمی» را شکل داد. «اردوی اتحاد مسلمان»، گروه دیگری است که ادعا می‌گردید با گروه‌های مجاهدین به ویژه لشکر جهنگوی و حرکت‌المجاهدین - که هر کدام نشان شمشیر فروکردن و تسخیر جهان را داشتند - متحد شده است. این گروه زمانی ظهور کرد که مسئولیت حمله‌های متعدد به مقام‌های پولیس در کراچی را در اکتوبر سال ۲۰۰۲ به عهده گرفت. آصف رمزی، به عنوان رهبر شاخه‌ی لشکر جهنگوی موسوم به خودش، در ایمیلی نگاشت: «تمام سازمان‌های جناح‌های راست، سازمان اتحاد اردوی مسلمان را شکل می‌دهند تا در مقابل ایالات متحده مقاومت کنند». او هم‌چنین نگاشته است که بر نیروهای ضد اسلامی، پولیس و دیگر غیرمسلمانانی که در برنامه‌های اردوی متحد مسلمان

قرار دارند، حمله خواهند کرد. پولیس پاکستان این موضوع را تا زمانی که ۲۱ تانک تیل مربوط به مؤسسه‌ی «شل» (Shell)، مورد حمله‌ی بمب‌های کوچک قرار گرفت، جدی نگرفته بود. اردوی متحد مسلمان، مسئولیت این حمله‌ها را به عهده گرفت و هشدار داد؛ در صورتی که پولیس حمله‌های خود را در مقابل مجاهدین متوقف نکند، حملات بزرگ‌تری را مدیریت خواهد کرد.

### ابهام‌های ایدیولوژیک و استراتژیک صف‌بندی‌ها

گرایش‌های جدید اسلامی رادیکال، خطوط ایدیولوژیک و استراتژیک تعیین‌شده در سال ۱۹۸۰ را تیره کرد. طالبان به عنوان دشمن مشترک ایران و آمریکا تبدیل شد. اردوی پاکستان اسلام‌گرایان تندرو را بیش‌تر حمایت می‌نمود. طالبان که یک جنبش محافظه‌کار و ضد کمونیستی بود، در مقابل آمریکایی‌ها بیش‌تر رادیکال شد و زیر سلطه‌ی علمای وهابی، با ساختار ایدیولوژیک عربستان هم‌سوئی پیدا کرد. از سوی دیگر، روس‌ها هم‌زمان در مقابل تندروان اسلامی می‌جنگید و هم از آن‌ها استفاده می‌کرد. برای مثال روسیه در تابستان سال ۲۰۰۰، تندروان اسلامی را در قرغیزستان رها کرد. این اقدام در حالی صورت گرفت که جنگ ضد شبکه‌ی بن لادن از سوی نیروهای امنیتی پولیس شدت گرفت. در نهایت، افراط‌گرایی در پاکستان به عنوان کشوری با توان‌مندی هسته‌یی، شکل پیچیده‌یی به خود گرفته بود.

بنابراین، یک رابطه‌ی جدید بین منافع دولت و گروه‌های مستقل ایدیولوژیکی و شبکه‌های فراملی شکل گرفت و نوعی پیوند میان گروه‌های شبه‌نظامی با حکومت رسمی متحد ایالات متحده آمریکا به وجود آمد. بر اساس



این نوع نگرش، تصور می‌گردید که موجودیت این شبکه‌های فراملی، نمی‌تواند یک تهدید استراتژیک باشد، زیرا عملیات‌های آن‌ها اغلب در بسترهای محلی صورت می‌گرفته است. این شبکه‌ها با در نظر داشت دو حوزه محلی و جهانی فعالیت می‌نمودند. گفته می‌شود که درخواست این گروه‌های رادیکال از امت برای جهاد، برای پنهان کردن انگیزه‌های اساساً قومی آن‌ها در چارچوب محلی بود. به طور قطع، اقدام طالبان یا به خصوص ملا عمر برای قربانی کردن قدرت ملی در عوض قدرت فراملی، یک رویداد کاملاً استثنایی بود. با این حال و بر اساس این اقدام، رژیم طالبان با سقوط مواجه شد. بمب‌گذاری در آمریکا نارضایتی عمومی با طالبان را آشکار ساخت، که در استراتژی ملا عمر حساب شده نبود. دلیل سقوط طالبان، تناقض قبیله‌یی و ملی بود. برخورد با زندانیان و جنگ بین افغان‌ها، یک تمایز را بین افغان‌های اتحاد شمال و داوطلبان اسلامی نشان می‌دهد که حتی پس از ۲۰ سال جنگ و تعدد قومی، حس هویت ملی افغانستان در آن قوی باقی مانده است. در واقع طبیعت خشن ایدیولوژیک، در زبان و عمل، دلیل بقای طالبان بر قدرت بود. این طبیعت خشن و افراطی، مردم را از طالبان دور کرده و به این ترتیب از یک آینده‌ی قابل پیش‌بینی و روشن محروم کرد و فرصت بقا را از اسلام رادیکال گرفت. بنیادگرایی به شکل فرهنگی و اجتماعی خود به ویژه در مناطق قبایلی، بدون شک ادامه پیدا می‌کرد؛ اما زمان طولانی لازم داشت تا شکل سیاسی به خود بگیرد. در حقیقت، اسلام‌گرایی یک پدیده‌ی فراملی بود که به افراطیت کشیده شد و در اثر آن طالبان و انترناسیونالیسم در افغانستان با چالش روبه‌رو گردید. در نهایت جنبش‌های جهانی به سطحی رسیدند که در مقابل این مانع

ایستادگی کردند و این ایستادگی باعث شد که گروه‌های محلی بار دیگر در محلات خود به موفقیت دست یابند.

عوامل دیگری نیز در این رابطه نقش داشتند، اما چون این عوامل مخالف ارزش‌های قومی، قبیله‌یی و اجتماعی جنبش‌های رادیکال بود، با احتیاط برخورد می‌گردید. این مسأله بیان‌گر این موضوع بود که ارزش‌های محلی بر ارزش‌های جهانی برتر بود. همان‌طور که بُعد قومی در آسیای مرکزی شکل می‌گرفت، این ویژگی در میان پشتون‌ها نیز وجود داشت. سلطه‌ی پشتون بر جنبش‌های اسلامی به خصوص جنبش‌هایی هم‌چون جماعت اسلامی مربوط به «قاضی حسین»، «جمعیت علمای اسلامی مربوط مولانا سمیع‌الحق» و «مولانا فضل‌الرحمن» روشن بود. رابطه‌ی منطق هویتی پشتون و بنیادگرایی اسلامی جدید در رفتارهای آن‌ها قابل مشاهده بود. این جنبش‌های بنیادگرای پشتون، به این دلیل طالبان را تقویت می‌کرد که پس از تسخیر کابل در سال ۱۹۹۲ توسط احمدشاه مسعود، دوباره برتری پشتون را تحقق بخشید. در این بین حتی سلطنت‌طلبانی مانند حامد کرزی، حداقل برای چند ماه به طالبان پیوستند. از سوی دیگر، کمونیست‌های پیشین مانند «جنرال تنی»، با وجودی که گرایش مترزلی داشتند، با طالبان همراه بودند. در نوامبر سال ۲۰۰۱، جنگجویان وفادار به طالبان پیشین با حامد کرزی متحد شدند. سرانجام عوامل قومی نیز در تعیین جایگاه طالبان نقش بازی کرد، که شمال افغانستان در برابر آن مقاومت نمود، نه به خاطر این که آن‌ها بیش‌تر سکولار بودند، بلکه بیش‌تر به خاطر درکی که از طالبان و تجسم قدرت هژمونیک پشتون داشتند.

در سطح پایین و متوسط، به وجود آمدن یک جنبش بنیادگرا با در نظر داشت ملاحظات قبیله‌ی، کاری عملی بود. در این مورد می‌توان به «جنبش تحریک نفاذ شریعت محمدی» زیر رهبری «صوفی محمد» در منطقه‌ی «ملکنده» در امارت نورستان و دره‌ی پشاور اشاره کرد. به این ترتیب، مسایل قبیله‌ی در جنبش‌های جدید بنیادگرایی، عمیقاً نهادینه شده بود و این موضوع در سقوط کندهار در دسامبر ۲۰۰۱ آشکار شد. در این دوره، با نزدیک شدن حمله‌ی امریکا، زمانی که طالبان برای جلب همکاری با سران قبایل مذاکره کردند، آن‌ها بیش‌تر تلاش کردند تا از مردم خود حفاظت نمایند. رابطه میان اسلام‌گرایی و قبیله‌گرایی بسیار پیچیده بود، طالبان هم قهرمانان پدیده‌ی قبیله‌ستیزی و هم تقویت‌کننده‌ی آن بودند. این گروه در بحران‌ها از یک‌سو حمایت نخبگان سنتی را به دست می‌آورد و از سوی دیگر، با عنوان شریعت، ضد قانون عرفی حمله می‌کرد.

بنابراین، جنبش‌های رادیکال از بالا توسط نفوذ فراملیت‌گرایان - که به یک زبان صحبت می‌کردند - زیر فشار بودند. در عین حال، به علت وجود تضاد میان ارزش‌های محلی با ایدئولوژی رسمی آن‌ها، از پایین نیز زیر فشار گروه‌های محلی قرار داشتند. نفوذ فراملیت‌گرایان، این جنبش‌ها را در زمان بحران‌های جدی آسیب‌پذیر می‌ساخت، زیرا انگیزه‌ی محلی برای محافظت از آن‌ها تضعیف می‌گردید. در نتیجه سوالی که مطرح می‌گردید، این بود که «تا چه حد فراملیت‌گرایی می‌توانست پذیرفته شود؟» با مطالعه‌ی سه بازیگر کانونی نظیر القاعده در پاکستان، همکاری جنبش‌های مذهبی پاکستانی و آی.اس.آی، روشن می‌گردد که رابطه میان این سه بازیگر، بیش‌تر خودسرانه بوده تا این که

از ارزش‌های محلی و ساختاری متأثر باشد. در واقع شبکه‌های عمل‌گرای بن لادن، بیش‌تر در اروپا حضور داشت تا در پاکستان. داوطلبان توسط مساجد از اروپا فرستاده می‌شدند و بیش‌تر با عنوان اسلام، اقدام‌های تروریستی صورت می‌گرفت. برخی از امامان مساجد را که در تقویت این گروه‌ها نقش داشتند، می‌توان به صورت ذیل نام برد:

- «ابوحمزہ» از مصر و «شیخ بکری» از سوریه،

- «یاسر السیریری» از مصر که گفته می‌شود به قاتلان احمد شاه مسعود

گواهی‌نامه ارایه کرده بود،

- «ابو قتاده» (نام اصلی اش عمر ابو عمر) یک فلسطینی که با پاسپورت اردنی

سفر می‌کرد و گفته می‌شود عضو المهاجرین کمیته فتوی القاعده بود،

- «عبدالرئوف حناشی» امام یک مسجد در «منتربال» و کسی که احمد رسام

را پناه داد.

با وجود این که شیخ بکری آشکارا از القاعده حمایت می‌کرد و شیخ قتاده عضو شورای فتوی القاعده بوده، هر دو در بازجویی‌های رسمی، عضویت القاعده را رد کردند. در واقع این امامان مساجد، نسل دوم اسلام‌گرایان را بدون در نظر داشت قومیت و ملیت تربیت می‌کردند. این آشکار است که غرب و شرایط ناشی از آن، یک عنصر مهم در تقویت ساختار شبکه‌هایی که در افغانستان فعالیت دارند، بوده است.

بنابراین فراملیت‌گرایی واقعی به دایره‌یی می‌ماند که در حال حاضر جهانی شده است، اما با جریان‌های محلی مرتبط است. جریان فراملیت‌گرا در جست‌وجوی ریشه‌ها یا هویت‌های جدید حامی، با محوریت جهاد و امت‌اند.

شکست حلقه‌ی ارتباطی اسلام‌گرایان پس از سقوط کابل، محدودیت‌هایی را در انسجام به وجود آورد، اما با این حال، آن‌ها تا حدی این شرایط ناگوار را انسجام بخشیدند. این موضوع بیان‌گر آن است که محلی‌گرایی از یک‌سو نقطه‌ی ضعف جریان فراملی‌گرایی به حساب می‌آید و از سوی دیگر می‌توان از آن به عنوان نقطه‌ی قوت نام برد.



## نتیجه

در دهه‌ی ۱۹۹۰ بود که اسلام‌گرایی بیش از هر زمان دیگر، ضد غربی و یا به صورت خاص ضد امریکایی شد. «اصل جهاد» به عنوان اصل بنیادی برای توسعه شریعت و ایجاد جامعه اسلامی پنداشته می‌شد. گروه طالبان در سال ۱۹۹۴ به عنوان یک جریان سنی محافظه‌کار و نزدیک به وهابیان سعودی و هم‌چنین امریکایی‌ها ظهور کرد. این گروه به مرور زمان به سازمان القاعده وابسته به اسامه بن لادن نزدیک‌تر شد. بر این اساس، نوع خاصی از فرایند رادیکال شدن در جریان بود، که در آن جنبش‌ها بیش‌تر ماهیت بین‌المللی به خود می‌گرفتند. به عنوان نمونه، «جنبش اسلامی ازبکستان»، یکی از گروه‌هایی بود که پس از برقراری ارتباط با القاعده، ماهیت فراملیتی به خود گرفت. در ابتدا رادیکالیزم در ازبکستان به صورت عمومی در میان کل جنبش‌های ازبک نفوذ پیدا کرد و پس از سال ۱۹۹۸، این نفوذ بیش‌تر در میان اعضای طالبان، القاعده و در میان رهبران اصلی جنبش اسلامی ازبکستان مانند «جمعه نمنگانی» و صدها جنگجوییش - که در نوامبر سال ۲۰۰۱ در افغانستان کشته شدند - محدود شد. با این حال در پی حمله‌ی تروریستی ۱۱ سپتامبر، جنبش‌های اسلامی منطقه بیش‌تر ماهیت بین‌المللی پیدا کردند. در حقیقت از این دوره به بعد، افراد مسلح و نظامیان در جنبش‌های نظامی حضور بیش‌تری پیدا کردند و

بر اساس آن، جنگ در برابر مداخله‌ی امریکا، بیش‌تر ماهیت رادیکال به خود گرفت. این روند به گونه‌ی پیش رفت که امروزه به جای پیروی از اسلام و توسعه‌ی شریعت، انگیزه‌ی ضد امریکایی اهمیت بیش‌تری دارد و میزان انگیزه‌ی ضد امریکایی، سطح رادیکال بودن یک جنبش را معین می‌کند. در افغانستان میزان انگیزه‌ی ضد امریکایی به صورت واضح از سوی طالبان و القاعده تعیین شده بود، در حالی که در آسیای مرکزی و پاکستان، این انگیزه چندان روشن نبود. در آسیای مرکزی، «جنبش اسلامی ازبکستان» به طالبان ملحق شد، در حالی که «نهیضت اسلامی تاجیکستان» به ائتلاف ضد تروریستی پیوست. در این بین، «حزب التحریر» به عنوان یک جریان تازه وارد، برخی نقاط مشترک با القاعده داشت. این اشتراک‌ها شامل اولویت امت بر ملت - دولت، تأسیس خلافت به عنوان دیواری در برابر هژمونی غرب، انکار گفت‌وگو با تمدن غرب و داشتن تصویر دشمنانه‌ی از مسیحیت و یهودیت نسبت به اسلام می‌گردیدند. در سوی دیگر، هیچ کدام از اعضای حزب التحریر، در درگیری‌های نظامی آسیای مرکزی و هم‌چنین افغانستان شرکت نکردند. بر این اساس، این گروه در لیست گروه‌های تروریستی پنتاگون قرار نگرفت. از این‌رو، باور این که حزب التحریر در درگیری‌های نظامی شرکت نموده است، زود هنگام به نظر می‌رسید.

در پاکستان گرایش‌های افراط‌گرایی مذهبی با یک‌دیگر متحد شدند تا در حمایت از طالبان، زیر عنوان شورای پاکستان - افغانستان، که متشکل از ۳۷ سازمان بود، وارد عمل شوند. با این حال، پس از پیدایش شرایط بسیار سخت و ضرورت اشتراک داوطلبان در جنگ افغانستان، انسجام و عمل کرد این شورا



کاهش یافت. احتمالاً تحول نگرش این شورا ناشی از فشار وارد شده از سوی جنرال مشرف و یا هراس ناگهانی از سقوط کابل در ۱۳ نوامبر ۲۰۰۱ بود. شکست رژیم طالبان در افغانستان، پی آمدهای مهمی در منطقه به همراه داشت. شکست طالبان، روابط آسیای مرکزی را با پاکستان محدود ساخت و احتمالاً موجب محدود شدن فعالیت جنبش‌های اسلامی رادیکال در افغانستان گردید. هم‌چنین این شکست باعث گردید تا رهبران گروه‌های رادیکال، دوباره به جریان‌های قومی و سیستم جنگ‌سالاران مراجعه نمایند. بر اساس این روش جدید، تلاش می‌شد تا بنیاد ارزش‌های بومی - ملی را به عنوان پایه‌های رادیکالیزم استقرار نهند.

از سوی دیگر، تبلیغات افغان‌ها برای جلب حمایت از جهادی‌ها با شکست همراه گردید. پس از حمله‌ی آمریکا به افغانستان، تصور می‌گردید که موجی از هم‌دردی نسبت به جنگ‌جویان مجاهد در افغانستان به وجود خواهد آمد، موج تازه‌یی از مسلمانان جهان در برابر آمریکا صف‌آرایی خواهند نمود و غرب نمی‌تواند در برابر آن ایستادگی نماید. انتظار می‌رفت که آمریکا در پاسخ به حمله‌ی القاعده بر مرکز تجارت جهانی، از خود واکنش نشان دهد، اما آن‌ها در مورد زمان دقیق این واکنش، آگاه نبودند. بر این اساس، آن‌ها تلاش می‌کردند تا موقعیت خویش را در جغرافیای افغانستان تقویت نمایند و به این وسیله، در برابر حمله‌ی احتمالی آمریکا از خود دفاع کنند. ترور احمد شاه مسعود در ۹ سپتامبر سال ۲۰۰۱ بر منطقی مشخص استوار بود. تصور می‌گردید که با ترور شهید مسعود، چند دستگی میان جبهه‌ی متحد شمال به وجود خواهد آمد، اما این‌گونه نشد. برنامه‌ی القاعده به علت ترور دیر هنگام مسعود و یا رخ دادن

حادثه‌ی مرکز تجارت جهانی ناکام ماند. جبهه‌ی متحد شمال بدون حضور شهید مسعود از امریکایی‌ها در ۱۷ اکتوبر سال ۲۰۰۱، حمایت قاطع نمودند.

با این حال جهادی‌ها در این چارچوب، به علت پیروزی سریع و آسان آمریکا، بیش از حدی که تصور می‌شد، منافع خویش را از دست داده بودند. حمایت افغان‌ها از آمریکا، مؤثر و آشکار بود؛ به طوری که آمریکا با مقابله‌ی محدودی از سوی طالبان مواجه شد، جنگ‌جویان طالب از قدرت رانده شدند و داوطلبان خارجی خشم‌آلود نیز پراکنده گردیدند. همچنین واکنش محدودی از سوی جهان عرب انعکاس یافت و تنها تظاهرات محدودی در پاکستان قابل مشاهده بود.

اگرچه جهادی‌ها شکست خورده بودند، اما لزوماً به عنوان زوال و نابودی نظامیان امت گرا نبود؛ بلکه از این دوره به بعد، روش موعظه‌گری برای رسیدن به هدف افزایش یافت. بر این اساس، تلاش می‌شد تا از عواملی چون پند و اندرز و سخنرانی‌ها استفاده شود. تصور می‌شد هرگونه اقدام نظامی تا زمانی که پایه‌های اجتماعی جوامع اسلامی دوباره در جبهه‌های اسلامی منسجم نشده باشد، زود هنگام است. در این دوره از بحران، تنها حزب التحریر توانست به صورت مستقیم از شرایط بهره‌بردارد. کسانی که دعوت برای جهاد را اولویت می‌دادند، تأکید داشتند که هدف بن لادن از آغاز جهاد ضد ایالات متحده‌ی آمریکا، قبل از آمادگی و انسجام جامعه‌ی مسلمانان، این بوده است که مسئولیت جنگی را به دوش بگیرد و نشان دهد که فراتر از یک تماشاگر، یک بازیگر است. جریان‌های رادیکال در آسیای مرکزی توانستند خود را بازسازی نمایند. احتمالاً حزب التحریر مهم‌ترین جریان باقی‌مانده‌ی بود که اسلام‌گرایان آسیای مرکزی را با تأکید بر انسجام اسلامی قبل از جنگ، منسجم کرد.

در حقیقت پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، جامعه‌ی سلفی به جای نهادهای جهادی، احتمالاً به یک گروه موعظه‌گر تبدیل شده بود. البته این موضوع به این معنا نبود که این گروه‌ها فعالیت‌های نظامی را در آینده ممنوع اعلام کرده‌اند، بلکه منظور آن‌ها از استفاده‌ی این روش، تنها در یک دوره‌ی مشخص بود که پس از آن جهادی‌ها با جنبش‌های آزادی‌بخش ملی مانند فلسطین، کشمیر و چین، در کنار هم دیگر فعالیت نمایند. شکست طالبان و بن لادن به معنای کاهش شدت جنگ و تحول یافتن به یک گروه ملی‌گرا نبود، بلکه احتمالاً کاهش نظامیان محلی و فراملیتی، به علت تمرکز بر جنبش‌های موعظه‌گر و دعوت‌گرا، بیش‌تر برای بازسازی اسلام‌گرایی بود.

تا جایی که بحث در مورد منطقه‌ی ما است، به نظر می‌رسد حامیان جهاد مخفی و فعالیت‌های گروه‌های سیاسی فعال در آسیای مرکزی، در حال کاهش باشد. هم‌چنین به نظر نمی‌رسد مقاومت طالبان محلی از سوی مناطق قبایلی نزدیک به مرزهای پاکستان مورد قبول واقع شوند. برخی عوامل رادیکال در مناطق محلی، برای پیروزی «مجلس عمل متحده» در انتخابات، از گسترش و تقویت طالبان در مناطق شمال - غرب و بخش‌های بلوچستان خودداری نمودند. این موضوع نشان می‌دهد که این مناطق بر اساس چارچوب بازسازی توازن قوا میان گروه‌های قومی، به نظم قبایله‌ی باز می‌گشته‌اند. با وجود این واقعیت، هم‌چنان نوعی افراط‌گرایی جدید در این مناطق بر اساس حلقه‌های قومی و نزدیک به ایده‌ی اجتماعی طالبان، در حال تقویت بوده است. این افراط‌گرایان، بدون در نظر داشت سطوح سیاسی حاکم، بر استقلال و زندگی قبایله‌ی تأکید داشته‌اند.

در پاکستان ادبیات جهاد بیش‌تر به حوزه‌ی کشمیر ارتباط پیدا می‌کند. ساختار احزاب مذهبی رادیکال بدون تغییر باقی مانده است. در این منطقه نه امریکایی‌ها مداخله نمودند و نه جمعیت کثیری زیر پی‌گرد بوده است. رهبران این جریان‌های رادیکال تنها زیر بازداشت خانگی و محدودیت بوده‌اند، اما اعضای جنبش آن‌ها رها بوده‌اند. تقریباً تمام نظامیانی که در سال ۲۰۰۲ بازداشت شده بودند، به علت این که سندی در دادگاه مبنی بر گناه کار بودن‌شان ارایه نشده است، آزاد شدند. از سوی دیگر، هیچ تلاشی برای خلع سلاح این گروه‌ها صورت نگرفت. بسیاری از آن‌ها زیر نام‌های مختلف بازسازی شدند و دوباره به آن‌ها پول پرداخت می‌شد، البته با کمی احتیاط بیش‌تر برای جهاد تبلیغ صورت می‌گرفت. فعالیت‌های «حرکت مجاهدین» و «حرکت جهاد اسلامی» ممنوع اعلام نشد. به احتمال زیاد این موضوع ناشی از حمایت‌های مقام‌های پایین و متوسط ارتش پاکستان از این جریان‌ها بوده است. «فضل‌الرحمان خلیل»، رهبر حرکت علمای مجاهد و یکی از اولین امضاکنندگان فتوای تصویب‌شده توسط بن لادن در برابر ایالات متحده‌ی امریکا و اسرائیل بود. فضل‌الرحمان خلیل به همراه «قاری صفی‌الله اختر»، رهبر حرکت جهاد اسلامی دستگیر نشدند. علاوه بر آن‌ها، منع فعالیت ۱۲ جنوری سال ۲۰۰۲، شامل مناطق آزاد کشمیر و مناطق آزاد قبایلی شمالی نمی‌گردید. آزادی عمل در این مناطق باعث می‌گردید تا جنبش‌ها به آسانی بتوانند نیازمندی‌های خویش از قبیل افراد و وسایل نظامی را انتقال دهند. در برخی اوقات به آن‌ها گفته می‌شد که در این مناطق برای مدتی پنهان باقی بمانند. با این وجود، گروه‌های رادیکال به شدت در حال بازنگری موقعیت خویش در

کشمیر، تنها مکانی که ادامه‌ی جهاد معنا داشت، بودند. فعالیت این گروه‌ها تا زمانی ادامه می‌داشت که امریکایی‌ها از جنرال مشرف در مورد نقش گروه‌های فعال کشمیری در جنگ افغانستان درخواست نمی‌کرد. بنابراین کشمیر پناهگاه امن تازه‌یی بود که به جای افغانستان، گروه‌های رادیکال را در آن جا مصروف می‌کرد.

جنرال مشرف برای اولین بار در افغانستان بازی قدرتی را بر اساس منافع پاکستان طرح‌ریزی نمود. مشرف که از حمایت امریکایی‌ها مطمئن بود، گروه‌های اسلام‌گرای رادیکال را به عنوان یک بمب‌نگه‌داشت و در برابر اعتراض‌های کم‌تر جمعی این جریان‌ها، مقابله کرد. با این حال افکار عمومی در پاکستان بیش‌تر رویکرد انتقادی در برابر مداخله‌ی امریکایی‌ها داشت، که این موضوع بیش‌تر ناشی از انتقادهای گروه‌های رادیکال مذهبی بود. اگرچه جنرال مشرف با مجموعه‌یی از تهدیدها نظیر ترور مواجه بود، اما امریکایی‌ها او را به عنوان یک عامل ثبات‌ساز می‌پنداشتند. باین حال، پاکستان برای هزاران عضو پیشین طالبان، داوطلبان نظامی عرب و پاکستانی‌های کهنه‌کار در جنگ افغانستان، پناهگاه فراهم ساخت. دولت پاکستان تعدادی از خارجی‌ها را که بیش از ۴۵۰ نفر بودند، دستگیر نمود. از این میان، ۲۰۰ تن آن‌ها را یمنی‌ها و سعودی‌ها تشکیل می‌دادند. پاکستان برای نشان دادن حسن نیت خود، ۱۲۵ تن از آن‌ها را به امریکایی‌ها داد که دو سوم زندانیان گوانتانامو را تشکیل می‌دادند. این افراد ظرفیت کم‌تری برای اقدام نظامی ضد شهروندان داشتند. زندانیان داده شده به امریکا، صرفاً تذکره پاکستانی را دریافت کرده بودند. قرارگاه‌های آموزشی نظامی - که در مناطق پشتون‌نشین وجود داشت - به عنوان مکانی برای

تهییج و انگیزه‌بخشی به اسلام‌گرایان رادیکال شناخته شد. در انتخابات ۱۰ اکتوبر سال ۲۰۰۲ به احزاب اسلامی حاضر در قرارگاه‌های آموزشی اجازه‌ی حضور داده شد تا از «مجلس متحده‌ی عمل» برای به دست آوردن قدرت در ولایت مرزی شمال غرب و کسب عضویت در ائتلاف دولت بلوچستان، استفاده نمایند. این اقدام باعث گردید که حمله‌ها ضد نظامیان امریکایی در ولایت‌های پشتون‌نشین افغانستان و هم‌مرز با پاکستان افزایش یابد. در این ولایت‌ها حمله‌کنندگان پس از حمله به نظامیان امریکایی، دوباره به مکان‌های امن - جایی که نظامیان القاعده از آن به عنوان قرارگاه‌های آموزشی استفاده می‌کردند - باز می‌گشتند. در این دوره و پس از می سال ۲۰۰۳، حملات فرقه‌یی ضد شیعیان به گونه‌ی بی‌پیشینه افزایش یافت. با این حال پاکستان، زیر فشار امریکا برخی از گروه‌های نظامی دولتی را به مناطق قبایلی ارسال کرد. برای اولین بار پس از ۱۹۴۷، این گروه‌های نظامی توسط تیم‌های خاص نظامی امریکا همراهی گردید، اما حضور امریکایی‌ها موجب بیش‌تر رادیکال شدن و بی‌ثباتی مناطق پشتون‌نشین گردید. اگرچه پس از حمله‌ی امریکا، پناه‌گاه‌های گروه‌های رادیکال مذهبی در افغانستان کاهش یافت، اما دولت پاکستان در مورد گروه‌های باقی مانده و انسجام دوباره‌ی آنها، سیاست تساهل را اختیار کرد و این موضوع زمینه‌ی قدرت‌یابی دوباره‌ی آنها را فراهم ساخت.

بحران در میان جهادی‌ها و ایدئولوژی بین‌المللی آنها به از بین رفتن انسجام بین‌المللی آنها منتهی شد. با کاهش انسجام در میان رادیکال‌های بین‌المللی، برخی از آنها به افغانستان بازگشتند. آنها با بهره‌برداری از فرصت‌های سستی بازی سیاسی در این منطقه و اتحاد موازی شکل‌گرفته میان گروه‌های

فرصت طلب سیاسی و قبایل، توانستند به انسجام نسبی دست یابند. درس بزرگی که در این رابطه می‌توان گرفت، این است که با گسترش مبارزات امریکا در سال ۲۰۰۱، زمینه‌ی پیوند میان شبکه‌های فراملیتی تروریستی با نیروهای محلی افزایش یافت، که این موضوع منجر به کاهش توان شبکه‌های بین‌المللی رادیکال گردید. پس از آن که ایالات متحده‌ی امریکا جبهه‌ی متحد شمال را برای ۱۰ سال رها کرد، همکاری اتفافی میان آن‌ها نشان می‌دهد که چگونه همراهان جنرال مسعود در محور مرکزی همکاری، توانستند به خوبی به اهداف خویش دست یابند؛ در حالی که به صورت پراکنده و نامنسجم و بدون ارتباط با امریکا، آن‌ها نمی‌توانستند به اهداف شخصی خود دست یابند.

از این رو، مبارزات نظامی در اکتوبر و نوامبر سال ۲۰۰۱، شبکه‌ی فراملیتی اسلام‌گرایان را تضعیف کرد و نقش آن‌ها را در قالب دولت و ملیت در یک حوزه‌ی منطقه‌ی خاص افزایش داد. این گروه‌ها بدون این که رویه‌های اسلامی را در بسیج مردم از بین ببرند، تلاش نمودند تا از وضعیت اجتماعی - فرهنگی مورد نظر خویش در حوزه‌ی خاص، برای اهداف سیاسی استفاده نمایند. جهادی‌ها در پاکستان در پیوند با جریان‌های فراملی ضد پرویز مشرف به مقابله برخاستند. آن‌ها تصمیم گرفتند تا در درگیری‌ها ضد رژیم پرویز مشرف دخیل گردند. رژیم مشرف نیز چاره‌ی جز سرکوب آن‌ها نداشت؛ هرچند که سرکوب افراطی‌ها به قیمت تضعیف موقف پاکستان در جنگ کشمیر تمام می‌شد.

قبل از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، اهداف جنبش‌های فعال جهادی در پاکستان متفاوت از اهداف جنبش‌های فعال در کشورهای عربی تعریف می‌گردید.

منافع جنبش‌های افراطی پاکستانی بیش‌تر با استراتژی منطقه‌یی حکومت پاکستان و در راستای بهره‌برداری از نظام اجتماعی و سیاسی و حفظ وضع موجود بود؛ به این معنی که دولت و جنبش‌های اسلامی منافع مشترک داشتند، در حالی که در کشورهای عربی این‌گونه نبود. در آغاز پایه‌ی اجتماعی این جنبش‌ها چندان گسترده نبود، اما دولت مسئولیت گسترش پایگاه‌های اجتماعی آن‌ها را در قالب تفاهم‌نامه‌یی دوجانبه به عهده گرفت. بر اساس این تفاهم‌نامه، اهداف داخلی و خارجی این گروه‌ها نیز تحول یافت. در سطح داخلی، جنبش‌های افراطی ابزار خوبی برای اداره‌ی احزاب میانه‌رو عمدتاً حزب مردم پاکستان و مسلم لیگ - که از حمایت وسیع مردمی در صف‌آرایی‌های خود در حوزه‌های انتخاباتی برخوردار بودند - به شمار می‌رفت. در این راستا، اسلام‌گرایان ضد دولت فعالیت نمی‌کردند، بلکه در سطح داخلی بیش‌تر ضد فرقه‌های محلی (شیعه‌ها، عیسویان و احمدی‌ها) اقدام می‌کردند. در سطح خارجی، از آن‌ها ضد کافران یعنی هندوها استفاده می‌شد. بیش‌تر جنبش‌ها به صورت ابزاری در راستای تعقیب استراتژی منطقه‌یی پاکستان، استفاده گردیده و به عنوان نیروی پیش‌گام ارتش به کار گرفته می‌شدند. ارتش و گروه‌های افراطی هر دو به صورت مساوی نیازمند حضور و حمایت یک‌دیگر بودند.

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تحول شگرفی در برنامه‌های پاکستان به وجود آورد، به طوری که پس از گذشت چند ساعت از وقوع این حادثه، مشرف شرایط امریکایی‌ها را پذیرفت و طالبان را ترک نمود. ولی با این حال، سعی می‌کرد از رو در رویی مستقیم با افراطی‌های پاکستانی جلوگیری نماید. مشرف به گونه‌یی افراطی‌های پاکستان را آرام ساخت که گویا دوباره در جنگ کشمیر از آن‌ها



بهره خواهد برد. با این حال، در نبود این نیروهای رادیکال، پاکستان برای ایجاد توازن با هند، سلاح هسته‌یی را به میان آورد. قبل از ۱۱ سپتامبر، مشرف به صورت مخفیانه با جنبش‌های جهادی متحد شد و در عین حال به صورت آشکار از احزاب مذهبی فاصله می‌گرفت. بر اساس این رفتار، مشرف تلاش داشت تا چهره‌ی مدرنی به خود بگیرد، غرب را بیش‌تر مورد توجه قرار داده و از حمایت‌های اقتصادی این حوزه بهره‌بردار. پس از حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر، به خصوص پس از حمله‌ی ۱۳ سپتامبر به پارلمان هندوستان، مشرف بازی دوگانه‌یی را به راه انداخت و آن‌چنان وانمود کرد که به فشارهای امریکا و هندی‌ها گردن نهاده است؛ در حالی که دوباره به جنبش‌های جهادی اطمینان خاطر می‌داد. صدور اعلامیه‌های پی‌هم در مورد کشمیر، آزاد ساختن ملیشه‌های بازداشت‌شده، عدم سرکوب ملیشه‌های عقب‌رانده‌شده در آزادسازی کشمیر و عدم اعمال فشار در مقابل مدرسه، باوجود فشار کشورهای غربی مبنی بر اصلاح آن‌ها، از جمله مواردی بود که مشرف انجام داد. مشرف از یک‌سو، از ملیشه‌ها خواست تا فعالیت‌های خود را کاهش دهند و از سوی دیگر، به آن‌ها اطمینان می‌داد که به توانمندی‌شان در جهاد ضد هند، صدمه نخواهد زد. با این حال، سیاست مبهم مشرف با شکست مواجه شد و به گونه‌ی تدریجی، زیر محدودیت و فشارهای امریکا و هند و هم‌چنین کنش‌های جریان‌های رادیکال قرار گرفت. در واقع مشرف در هم‌سویی با دو سیاست قرار گرفته بود؛ از یک‌سو مجبور به پیروی از امریکا بود و از سوی دیگر چاره‌یی جز ادامه‌ی حمایت از گروه‌های رادیکال نداشت. در نهایت فشارهای امریکا، مشرف را مجبور به سرکوب این گروه‌ها نمود.

سخنرانی جنرال مشرف در دوازدهم جنوری ۲۰۰۲، باعث ایجاد دگرگونی شگرفی در سیاست پاکستان گردید، که نه تنها متفاوت از دوران جنرال ضیاءالحق بود، بلکه با موضع‌گیری‌های پیشین مشرف در ارتباط به کشمیر و افغانستان نیز متضاد بود. تأکید مشرف بر اولویت دولت - ملت نسبت به همه‌ی اشکال پان - اسلامیسیم، به معنای کنار گذاشته شدن اسلام‌گرایی جنرال ضیاءالحق بود و بار دیگر بر پیوند تاریخی پاکستان با پروژه‌یی که توسط «محمد علی جناح»، مؤسس پاکستان بنیان گذاشته شده بود، تأکید داشت. پروژه‌ی محمد علی جناح گفتمانی است که پس از ۱۹۴۷ در پاکستان شکل گرفت و اغلب به آن مراجعه می‌کردند. موضوعات مورد بحث اصلی در این گفتمان، این بود که آیا دولت پاکستان، دولتی است که برای مسلمانان شبه قاره‌ی هند به وجود آمده است؟ و آیا یک دولت اسلامی در درجه‌ی اول باید از تمام کسانی نمایندگی کند که به عنوان مسلمان در حد توان جنگیدند؟ پاسخ مثبت به این سؤالات، بیش‌تر از سوی «مولانا مودودی»، «جنرال ضیاءالحق» و رادیکال‌های مذهبی داده می‌شد. در سوی دیگر، مباحثی نظیر این که پاکستان دولت - ملتی است که در میان دیگر دولت‌ها شکل گرفته و باید به منافع ملی نسبت به اولویت‌های اسلامی ارجحیت داده شود، وجود داشت. در حقیقت، از زمان به قدرت رسیدن جنرال ضیاءالحق در سال ۱۹۷۷، بیش‌تر جنبش‌های اسلامی (پاکستانی و افغانی) مورد استفاده‌ی دولت پاکستان قرار گرفت و دولت برنامه‌های خود را در امور داخلی و خارجی بر آن‌ها تحمیل نمود. در نتیجه‌ی این سیاست، گروه‌های اسلامی نیز به مرور توان‌مندی بیش‌تری در امور داخلی و خارجی پاکستان پیدا نمودند.

سخنان مشرف بیان گر یک دگرگونی بزرگ در پالیسی داخلی و خارجی پاکستان بود که نکات مهم آن را می توان به صورت ذیل بیان کرد:

نخست او استدلال کرد که منافع ملی کشور باید تعیین کننده ی سیاست خارجی باشد، نه همبستگی بر اساس اولویت اسلامی. هم چنین او تاکید داشت که پاکستان، کشوری بر اساس مفهوم دولت - ملت است، نه دولتی بر اساس بنیادهای ایدیولوژیک. مشرف اصطلاحاتی هم چون «ملت»، «خاک» و «قلمرو» را به کار برد؛ در حالی که به کلمه ی «جهاد» حتی در مورد کشمیر هم اشاره نکرد. هم چنان مشرف برای نخستین بار از افغانستان به عنوان یک کشور خارجی یاد کرد. او در میان گروه ها هیچ ارجحیتی قائل نشد و ائتلاف شکل گرفته در مخالفت با طالبان را در افغانستان مسلمانان نامید. علاوه بر این، وی اشاره کرد که پاکستان در اتهام به هرگونه انگیزه مبنی بر تعادل نژادی در افغانستان، مطالبه یی ندارد و یا در مورد آن زیاده روی نخواهد کرد. به گونه ی آشکار، این بیانیه با بیانیه ی پیشین مشرف متضاد بود که در آن بسیار واضح گفته بود: «حکومت و یا رژیمی با اولویت نژاد پشتون در افغانستان به نفع پاکستان است» و یا هم چنان که وزیر خارجه اش گفته بود: «تسلط ائتلاف شمال در افغانستان برای پاکستان قابل قبول نیست».

مشرف در امتداد بحث های خود بیان کرد که موضوع کشمیر یک مشکل دوجانبه است که با در نظر داشت دیدگاه کشمیری ها و با احترام به راه حل های سازمان ملل متحد، میان هند و پاکستان حل خواهد شد. او اظهار کرد که کشمیر یک موضوع اسلامی نیست و جنبش های رادیکال مستقر در پاکستان، باید از این بازی دور نگه داشته شوند و برای حل مشکل این حوزه، به صورت

رسمی باید به جنبش‌های کشمیری اولویت داده شود. جنبش‌های کشمیری از سال ۱۹۹۰ بدین سو از سوی اسلام‌آباد منزوی شده بودند. موضوع مذاکره دوجانبه میان هند و کشمیری‌ها، طرح تازه‌یی بود که از سوی دهلی جدید رد گردید. این موضوع می‌توانست برای جلوگیری از منازعه به عنوان یک راه‌حل به حساب آید که با حفظ حیثیت هر دو کشور و دادن استقلال و یا نوعی خودمختاری به کشمیر، کشمیر زیر حاکمیت هند شکل می‌گرفت. به صورت علنی، مشرف از تمام ادعاهای کشمیر صرف نظر کرد؛ در حالی که در بُعد داخلی، او از غیر سیاسی کردن اسلام برای منافع پاکستان حمایت کرد. بر این اساس دولت می‌بایست به سرکوب گروه‌های افراطی اقدام می‌کرد و شبکه‌های مدرسه‌ها را کنترل می‌نمود. این سیاست از طریق معرفی یک نصاب آموزشی جدید، معیاری نمودن مدارک تحصیلی، ثبت مدارس قبل از آغاز فعالیت آن‌ها، بررسی و مراقبت از دانش‌آموزان خارجی و بالاخره ایجاد روندی که در آن به ملا امام‌ها برای سخنرانی جواز داده می‌شد و ملاهای بی‌جواز نمی‌توانستند مردم را جماعت دهند، اجرایی شد. بر اساس این سیاست مشرف، اسلام باید یک پدیده‌ی ملی، اما بدون دخالت در امور دولت می‌شد. از سوی دیگر، پاکستان نمی‌خواست شرایط اجتماعی و فرهنگی خود را غیراسلامی بسازد؛ در حالی که تلاش می‌گردید به عنوان یک دولت مسلمان، با الگوی مصر و مراکش، به فعالیت‌های خویش ادامه دهد.

بر اساس این جهت‌گیری، تعارض و برخورد میان مشرف با رادیکال‌ها، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید، به خصوص از زمانی که امریکایی‌ها فشارهای خود را بر پاکستان گسترش دادند. پس از یازدهم سپتامبر، به خصوص پس از

سخنرانی مشرف در دوازدهم جنوری، گروه‌های رادیکال احساس نمودند که در مورد آن‌ها خیانت صورت گرفته و دولت پاکستان آن‌ها را ترک نموده است. بر اساس این موضوع، گروه‌های رادیکال دست به بی‌ثبات ساختن حکومت مشرف، از بین بردن او و در صورت لزوم برانگیختن جنگ میان هند و پاکستان زدند. با آن‌که جهاد بزرگ در کشمیر در حال تعلیق قرار داشت، اما گروه‌های رادیکال به جهاد محلی خود ادامه دادند. با تضعیف حکومت مشرف، فعالیت جنبش‌های جهادی بیش‌تر می‌گردید. اقدام گروه‌های رادیکال پس از همه‌پرسی ۳۰ آوریل ۲۰۰۲ و بقای مشرف برای پنج سال دیگر، افزایش یافت و موجب کاهش اعتبار مشرف در پاکستان گردید.

در زمان نوشتن این کتاب، روشن است که درگیری‌های مسلحانه صرفاً نتیجه‌ی برنامه‌ها و اقدام‌های پاکستان بوده است. با این حال، حضور بسیاری از اعراب داوطلب و افغان‌های جنگ‌جو در پاکستان، پیوند بین‌المللی این گروه‌ها را با جریان‌های بین‌المللی برقرار نمود. این گروه‌های بین‌المللی به دلیل کش‌مکش‌ها میان هند و پاکستان در کشمیر، تقویت یافتند. تقویت این گروه‌ها باعث گردید تا امریکا در منطقه بیش‌تر فعال گردد. جهت‌گیری نظامیان پاکستانی در مقابل سازمان‌های جهادی در کشمیر، هم‌چنان بسیار مبهم باقی ماند و ظاهراً به گروه‌های رادیکال این حوزه گفته شده بود تا امریکا را از برنامه‌های خود بیرون ساخته و در کشمیر متمرکز باشند. در این شرایط، اردوی پاکستان به دلیل نداشتن نفوذ مستقیم در کشمیر، به جهادی‌ها نیاز داشت تا از طریق آن‌ها بر هندی‌ها فشار وارد نماید. این سناریو برای شرایطی در نظر گرفته شد که اگر ابتکار صلح در ماه می ۲۰۰۳ موفق نگردد، از این اهرم برای اعمال

نفوذ در کشمیر استفاده شود. سرانجام حضور متداوم نیروهای امریکایی در افغانستان، صرف نظر از تعارض و جنگ با پاکستان، به عنوان هدفی تازه برای افراطی‌ها تبدیل شد. شکل‌گیری این هدف تازه در افغانستان باعث گردید که پاکستان با هدف دور و سرگرم ساختن گروه‌های افراطی در خارج از این کشور، اقدام به بسیج آن‌ها نماید.

## کتاب‌شناسی

### منابع فصل اول: القاعده؛ از اسلام‌گرایی تا رادیکالیسم

#### منابع فارسی:

- حمیدرضا اسماعیلی، (۱۳۸۶) بازشناسی اندیشه‌ی سیاسی القاعده، فصل‌نامه‌ی مطالعاتی منطقه‌یی؛ جهان اسلام - سال هشتم: شماره‌های ۳۰ و ۳۱ تابستان و پاییز.
- مهدی بخشی شیخ احمد (۱۳۸۵)، جهاد: از ابن تیمیه تا بن لادن، مجله‌ی راهبرد، بهار، شماره ۳۹.
- بخشی شیخ احمد، مهدی؛ (۱۳۸۷) القاعده و تروریسم مذهبی، فصل‌نامه‌ی علمی ترویجی علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم، قم، شماره ۴۱.
- کریستوفر ام. بلانچارد، (۱۳۸۸) القاعده: بیانیه‌ها و ایدئولوژی در حال تکامل، ترجمه‌ی الهام شوشتری‌زاده، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- فرامرز تمنا، (۱۳۹۰) امنیت از نگاه مکتب سازه‌انگاری، فصل‌نامه‌ی مطالعات استراتژیک وزارت خارجه جمهوری اسلامی افغانستان، شماره ۲۳-۲۴.

- علی عبدالله خانی (۱۳۸۸)، کتاب امنیت بین‌الملل (۴) (ویژه القاعده)، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

- بریایان فی‌شمن، (۱۳۸۸) اختلال و افول: درس‌های آموخته شده از القاعده عراق، مترجم: بهزاد احمدی لفورکی، کتاب امنیت بین‌الملل (۴) (ویژه القاعده)، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

- ایمن الظواهری (۱۳۸۲)، الولاء و البراء؛ عقیده منقوله و واقع مفقود، شوال ۱۴۲۳.

- مهسا ماه‌پیشانیان، (۱۳۸۸) برآورد القاعده، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

- شاول میشل، ماز روسیتال، (۱۳۸۸) القاعده به عنوان سازمان تل‌ماسه‌یی، مترجم: بهزاد احمدی لفورکی، کتاب امنیت بین‌الملل (۴) (ویژه القاعده)، تهران: انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

- محمود یزدان فام، (۱۳۸۶) دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی، فصل‌نامه‌ی مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره چهارم.

### منابع انگلیسی:

- Edwin Bakker and Leen Boer, "The evolution of Al-Qaedaism" Ideology, terrorists, and appeal", NETHERLANDS INSTITUTE OF INTERNATIONAL RELATIONS CLINGENDAEL, December 2007.
- Jason Burke. Al-Queda: Casting a Shadow of Terror, London, New York: I.B. Tauris and Co Ltd, 2003. P.68; and: Kepel. Op.cit.
- Christopher Hinzel, the origins of al Qaeada's Ideology: Implication for US Strategy, 2005.



- Shaul Mishal, Maoz Rosenthal, Al Qaeda as a Dune Organization: toward a Typology of Islamic Terrorist Organization, Studies in conflict & terrorism, 20 Oct. 2005.
- Russ Marion, Mary Uhl-Bien, Complexity theory and Al Qaeda: Examining complex leadership, University of Nebraska, 2003.
- Shaul Mishal, Maoz Rosenthal, Al Qaeda as a Dune Organization: toward a Typology of Islamic Terrorist Organization, Studies in conflict & terrorism, 20 Oct. 2005.
- Angel Rabasa and...Beyond al-Qaeda. Part 1. The global jihadist movement, RAND Corporation, 2006.
- Rohan Gunaratna, inside Al- Qaeda- global network, Columbia University Press, 2002.
- Al-Qaeda, A Statement from quidat al-Jihad regarding the mandates of the heroes and legality of the operations in New York and Washington, available at:  
<http://www.mepc.org/public-asp/journal-Vol 10/alqaeda.html>
- Angel Rabasa and...Beyond al-Qaeda. Part 1. The global jihadist movement, RAND Corporation, 2006.
- Yoram Schweitzer and Shaul Shay, The Globalization of Terror: The Chakkenge of Al- Qaeda and the Response of the International Community, New Bruswick (U.S.A) and London: Transaction Publishers, 2003.

## منابع فصل‌های دوم تا پنجم

J. Burke, al-Qaeda: Casting a shadow of Terror, London: I. B. Tauris, 2003. G Dorronsoro, La revolution afghan, Des Communistes aux Taliban, Paris: Karthala, 2000; transl. as Afghanistan: Revolution Unending, 1979-2002, London: Hurst, 2004.

Y. Faouza and N. Fiending, Masterminds of terror, Edinburgh: Mainstream, 2003.

S. Ganguly, the Crisis in Kashmir: Portents of War, Hopes of Peace, New York: Cambridge University Press, 1999.

M. Griffin, Reaping the Whirlwind: the Taliban movement in Afghansitan, London: Pluto Press, 2001.

R. Gunaratna, Inside Al Qaeda: global Network of terror, London: Hurst, 2002.

V. Hewitt, Reclaiming the Past: the search for Political and cultural Unity in Contemporary Jammu and Kashmir, London: Portland, 1995.

Ch. Jaffrelot (ed), Le Pakistan, Carrefour de tensions regionals, Bruxelles: Edition Complexe, 2002.

(ed), A History of Pakistan and its Orgins, London: Anthem Press, 2002.

(ed.), Pakistan: Nationalism without a nation?, London: Zed Books, 2002.

W. Maley (ed.), Fundamentalism reborn? Afghanistan and the Taliban, London, Hurst. 1998.

S.V.R. Nasr, the Vanguard of the Islamic Revolution: the jama” at-I islami of Pakistan, Berkely: University of California Press, 1994.

B. Puri, Kashmit: toward Insurgency, London: Sangam Book, 1993.

J-L Racine, Cachemire. Au Peril de la Guerre, Paris: Autrement, 2002.

A. Rashid, Taliban: Islam, Oil and the new great Game in Central Asia, London: I. B. Tauris, 2000.

Jihad: the Rise of Militant Islam in Central Asia, New Haven: Yale University Press, 2002, New York University Press. 2000.

O. Roy, La nouvelle Asia Center ou la fabrication des nations, Paris: Seuil, 1997.

Globalised Islam: Fundamentalism, De-territorialisation and the Search for the new Ummah, London: Hurst, 2004.

I. Talbot, Pakistan: a Modern History, London: Hurst. 1999.



## واژه‌نامه

این بخش فقط اصطلاح‌های مذهبی‌یی را تشریح می‌کند که ترجمه نگردیده و یا به صورت کافی تشریح نشده باشند.

**احمدی‌ها:** اعضای یک فرقه اسلامی اند که در سال ۱۸۸۹ به وسیله «میرزا غلام احمد» که خود را پیامبر نامید، در پنجاب تأسیس گردید. این موضوع با عقیده‌ی اسلامی که محمد آخرین پیامبر است، در تناقض است.

**بارلویس:** طرفداران یک حرکت سنتی است که در سال ۱۸۸۰ زیر رهبری «احمد رضا خان» در واکنش به حرکت دیوبندی ظاهر شد. در اکثر مناطق روستایی، بارلویس‌ها از طریق اهمیتی که با نسبت دادن به تقدس روحانیونی که از خود گذشتگی خاصی نسبت به محمد(ص) پیامبر دارند، و اهمیتی که آن‌ها با نسبت دادن به تقدس ساداتی که پیوند خاصی با پیامبر دارند، شناخته می‌شوند.

**خلیفه:** رهبر معنوی و سیاسی مسلمانان سنی‌مذهب.

**دعوت:** موعظه، بیان و تبلیغ دینی که به اسلام دعوت می‌کند.

**دیوبندی‌ها:** طرفداران حرکت اصلاحی اند که بر مدرسه دیوبند، تأسیس شده در سال ۱۸۶۷، بنا یافته است که بازمانده‌ی اصلاحات «شاه ولی‌الله» را تفسیر می‌کنند.

**جهاد:** به طور تحت‌اللفظی ستیز برای خدا گفته می‌شود. جهاد بزرگ و یا اکبر که یک کوشش معنوی و اخلاقی است، جایگاه برتری نسبت به جهاد کوچک که جنگ مقدس برای دفاع و یا گسترش اسلام است، دارد.

**فتوا:** نظریه‌ی بی که توسط یک فقیه (مفتی) به یک بخش از قانون، که واجب به پیروی نیست، داده می‌شود.

**فداییان:** جمع فدایی، شخصی که خود را برای یک هدف فدا می‌کند.

**حدیث:** یک روایت شفاهی است که بازگوکننده‌ی سخنان و اعمال پیامبر است.

**مدرسه:** یک مکتب مذهبی که ارایه‌کننده آموزش‌های الهی و شرعی است.

**مهاجرین:** مسلمانانی که بعد از خروج انگلیس در سال ۱۹۴۷ از هندوستان، به پاکستان مهاجرت نمودند.

**مجاهدین:** جمع مجاهد، جنگ‌جو در جنگ مقدس.

**مُشرف:** به طور تحت‌اللفظی به یک فرمانده و یا یک نظارت‌کننده گفته می‌شود. در حزب‌التحریر مقام یا درجه‌ی خاص.

**پرده:** در اردو «پرده» به صورت تحت‌اللفظی به سیستمی برای تفکیک زنان گفته می‌شود.

**صحابه:** یاران نزدیک پیامبر، مخصوصاً سه خلیفه‌ی اول ابوبکر، عمر و عثمان به این لقب منسوب‌اند.

**سلفی:** بنیادگرایانی که برای بازگشت به زمان پیامبر، سنت‌ها و فرهنگ‌های نیاکان پاک (از اجداد سلف) دعوت می‌کنند.

**شباب:** جمع «شاب»، یک اصطلاح عربی است که جوان معنا می‌دهد.

**شریعه:** مجموعه‌یی نوشته شده از نمونه‌ها و التزام‌هایی که در قرآن و سنت وجود دارد، که آن‌ها قانون مسلمین را می‌سازند.

**شیعه‌ها:** طرفداران علی، پسر عمو و داماد محمد، پیامبر. شیعه‌ها اعتقاد دارند که خلافت به علی و اولادش تعلق دارد.

**شیخ‌ها:** پیروان یکی از نهادهای مذهبی است که در قرن ۱۶ به وسیله گروه «ننک» تأسیس شده است.

**سنه:** به صورت تحت‌اللفظی سنت یا عرف؛ مجموعه‌یی نوشتار از کردار، اعمال، کلمه‌ها و دیدگاه‌های محمد پیامبر.

**سنی‌ها:** کسانی که از سنت پیروی می‌کنند؛ عقیده‌ی اکثریت در اسلام.

**تبلیغ:** به صورت تحت‌اللفظی «اعلان». یک حرکت تبلیغی که در قرن هجدهم به وسیله‌ی محمد عبدالوهاب با هدف زنده‌سازی اسلام در مسلمانان به وجود آمد.

**علماء:** جمع عالم، دانش‌وران و داکتران قانون اسلامی.

**أمة:** جامعه‌ی جهانی مسلمانان.

**وهابی‌ها:** طرفداران یک حرکت اصلاحی دینی اند که در قرن هجدهم به وسیله‌ی محمد ابن عبدالوهاب تأسیس گردید. عقیده‌ی وهابیون در مقابل تصوف و شیعه قرار دارد. آن‌ها تأکید شدید بر تصدیق وحدانیت یا یگانگی خدا دارند.

**ذکات:** به صورت تحت‌اللفظی «خالص‌سازی»؛ مالیاتی که همه‌ی مسلمانان بر اساس شریعت، ملزم به پرداخت آن اند، که ۲.۵ درصد از منفعت واقعی را در طول سال تشکیل می‌دهد.